

کتب خانہ تحفہ سید کاظم علی حیدر آباد دکن

————— (*) —————

نمبر داخلہ ۸۳۴۰ / ۱۸۲۴

تاریخ داخلہ

نام کتاب تخریص الامثال تخریص

فن کتاب لغت

نمبر کتاب دفن مذکور ۵۰۱

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي جعل القرآن الكريم
موسمًا من موسمي الدنيا والآخرة

Chapbook



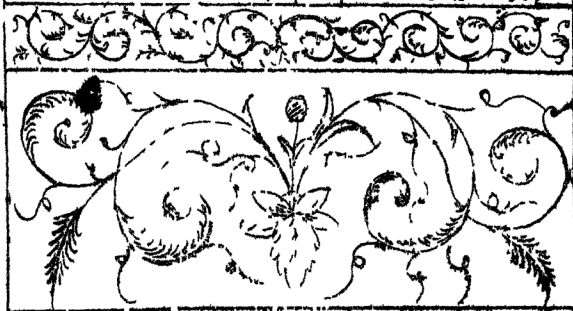
مطلع الشمس يوم الجمعة
الستين من شهر ربيع الأول
سنة ثمان مائة وثمانين

فهرست مضامین لایه الا مثال

نمبر	مضامین	صفحه	نمبر	مضامین
۱	حد و نیت	۲	۲۷	گنجینه اسوم در مثال هندی
۲	سبب تالیف	۵	۲۸	خرزینیه هشتم در مثال خزیم
۳	خرزینیه اول در مثال حرف	۶	۲۹	گنجینه اول در مثال عربیه
۴	گنجینه اول در مثال عربیه	۷	۳۰	گنجینه دوم در شکمهای فارسی
۵	گنجینه دوم در شکمهای پارسی	۲۲	۳۱	گنجینه سوم در شکمهای هندی
۶	گنجینه سوم در مثال هندی	۲۶	۳۲	گنجینه چهارم در مثال حرف جها
۷	خرزینیه دوم در مثال حرف با	۲۳	۳۳	خرزینیه پنجم در شکمهای خزیم فارسی
۸	گنجینه اول در مثال عربیه	۷	۳۴	گنجینه اول در مثال پارسیه
۹	گنجینه دوم در شکمهای فارسی	۲۶	۳۵	گنجینه دوم در شکمهای هندی
۱۰	گنجینه سوم در شکمهای هندی	۲۸	۳۶	گنجینه سوم در مثال حرف چها
۱۱	گنجینه چهارم در شکمهای حرف	۵۱	۳۷	خرزینیه ششم در شکمهای حرف حا
۱۲	خرزینیه سوم در مثال حرف با	۵۲	۳۸	گنجینه اول در مثال عربیه
۱۳	گنجینه اول در شکمهای فارسی	۷	۳۹	گنجینه دوم در شکمهای فارسی
۱۴	گنجینه دوم در شکمهای هندی	۵۳	۴۰	گنجینه سوم در مثال هندی
۱۵	گنجینه سوم در مثال حرف با	۵۵	۴۱	خرزینیه نهم در شکمهای حرف حا
۱۶	خرزینیه چهارم در مثال حرف تا	۷	۴۲	گنجینه اول در مثال عربیه
۱۷	گنجینه اول در مثال عربیه	۷	۴۳	گنجینه دوم در شکمهای فارسی
۱۸	گنجینه دوم در مثال فارسیه	۵۹	۴۴	گنجینه سوم در مثال هندی
۱۹	گنجینه سوم در شکمهای هندی	۶۰	۴۵	خرزینیه دهم در شکمهای حرف
۲۰	گنجینه چهارم در مثال حرف تا	۶۲	۴۶	گنجینه اول در مثال عربیه
۲۱	گنجینه پنجم در شکمهای حرف تا	۷	۴۷	گنجینه دوم در شکمهای فارسی
۲۲	گنجینه ششم در شکمهای حرف تا	۷	۴۸	گنجینه سوم در مثال هندی
۲۳	خرزینیه هفتم در مثال حرف تا	۷	۴۹	گنجینه چهارم در مثال حرف تا
۲۴	گنجینه اول در مثال عربیه	۷	۵۰	گنجینه پنجم در شکمهای حرف ال
۲۵	گنجینه دوم در مثال فارسیه	۶۲		گنجینه ششم در مثال حرف تا

فهرست مضامین خزانه الامثال

ردیف	مضامین	صفحه	ردیف	مضامین	صفحه
۱۰۵	گنجینه دوم در شمای فارسی	۱۵۵	۱۰۵	گنجینه دوم در شمای فارسی	۱۵۵
۱۰۶	گنجینه سوم در امثال هندی	۱۵۶	۱۰۶	گنجینه سوم در امثال هندی	۱۵۶
۱۰۷	گنجینه چهارم در امثال هندی	۱۵۷	۱۰۷	گنجینه چهارم در امثال هندی	۱۵۷
۱۰۸	خزینة بخت و محرم در شمای فارسی	۱۶۰	۱۰۸	خزینة بخت و محرم در شمای فارسی	۱۶۰
۱۰۹	گنجینه اول در امثال عربیه	۱۶۱	۱۰۹	گنجینه اول در امثال عربیه	۱۶۱
۱۱۰	گنجینه دوم در شمای هندی	۱۶۱	۱۱۰	گنجینه دوم در شمای هندی	۱۶۱
۱۱۱	گنجینه سوم در امثال حرف کها	۱۶۲	۱۱۱	گنجینه سوم در امثال حرف کها	۱۶۲
۱۱۲	خزینة بخت و محرم در شمای حروف لام	۱۶۳	۱۱۲	خزینة بخت و محرم در شمای حروف لام	۱۶۳
۱۱۳	گنجینه اول در امثال عربیه	۱۶۳	۱۱۳	گنجینه اول در امثال عربیه	۱۶۳
۱۱۴	گنجینه دوم در شمای فارسی	۱۶۴	۱۱۴	گنجینه دوم در شمای فارسی	۱۶۴
۱۱۵	گنجینه سوم در امثال هندی	۱۶۵	۱۱۵	گنجینه سوم در امثال هندی	۱۶۵
۱۱۶	خزینة بخت و محرم در شمای حرف نون	۱۶۶	۱۱۶	خزینة بخت و محرم در شمای حرف نون	۱۶۶
۱۱۷	گنجینه اول در امثال عربیه	۱۶۷	۱۱۷	گنجینه اول در امثال عربیه	۱۶۷
۱۱۸	گنجینه دوم در شمای فارسی	۱۶۸	۱۱۸	گنجینه دوم در شمای فارسی	۱۶۸
۱۱۹	گنجینه سوم در امثال هندی	۱۶۹	۱۱۹	گنجینه سوم در امثال هندی	۱۶۹
۱۲۰	خزینة بخت و محرم در شمای حرف زین	۱۶۹	۱۲۰	خزینة بخت و محرم در شمای حرف زین	۱۶۹
۱۲۱	گنجینه اول در امثال عربیه	۱۷۰	۱۲۱	گنجینه اول در امثال عربیه	۱۷۰
۱۲۲	گنجینه دوم در امثال فارسی	۲۰۱	۱۲۲	گنجینه دوم در امثال فارسی	۲۰۱
۱۲۳	گنجینه سوم در امثال هندی	۲۰۲	۱۲۳	گنجینه سوم در امثال هندی	۲۰۲



عنوان کتاب و موضوع خلاصه و نویسنده



مطبع و ناشر و سال و شهر و مکان

ایک روز غلام نے دو مال مصطفویٰ زیدہ خاندان مرقضوی شرافت پناہ نجابت و گاہ شفق و مگر سی سی بوی
 مطرح غیایات ازلی جناب سید محمد حسن علی صاحب سلمہ اللہ علی لطافت کو آئے اور پٹیل
 تذکرہ و لوگالات اور تصنیفات اپنی والدہ برور کا درمیان میں لائے طے میان میں فرمایا کہ ایک رسالہ پیش
 جامع امثال عرب فارسی معہ تصنیفات قبلہ گاہ مرحوم سے مسلمی بجز تہ الامثال ایسا
 کہ آج تک نظر نہیں آیا یہ شہری میں نہایت مشتاق ہوا اور وعدہ اونکا کیجئے کٹری بہر کا بخت فوط
 اضطراب کے نہایت شائق ہوا جب کتاب موصوفہ فطراتی خوشی سے زیادہ پائی کمال علی مصنف ہوا
 کہ نام نامی اونکا سید حسین شاہ اور شخص حقیقت اس کتاب سے اٹھکا ہے ہمیشہ بعد شہر
 ریاست مندراس سروراز ہے علم اور فضل اونکا مشہور دیا ہے ایسے کام نمایاں ہوں سے ظاہر ہو
 کہ آج تک اولاد اونکی اوس سرکار سے خواہ پاتی ہر تصنیف اونکی آٹھ کتابیں ہیں یہ تیسری چہابی جاتی ہے
 لیکن جو امثال عرب کتاب میں داخل تھیں اور ترجمہ اونکا ہر ایک کو مشکل تہاخیالیں کیا کہ اگر انکا ترجمہ ہوا
 تو باسہل وجہ سبکی ہر مینا اوسے اس واسطے مانی انہیہ اپنا خدمتین حضرت جبر تصدقین خیر المذقیں کتاب
 ماہران فنون عقلی نگاہ و اتقان علوم نقلی ادیب بی بیہ فلسفی نقید انشیل حکیم حکمت مصطفویہ
 سنت سفینہ نبویہ لودعی علمای روزگار المعی کلامی امت مارمورد فیوضات نامتناہی لم نزلی مولانا
 بانضال و الکمال اولاد انجناب مولانا ابوالبرکات رحمہ اللہ محمد الشہید بوی تبر علی
 لازات شہوس افاداتہ بارقہ و بارجستہ تمام انصاف مدطعہ مدعہ میں کیا جناب مستطسم البہ بالقابچہ
 چسب پذیرائی اتماس اعراب اور ترجمہ اور در دستعمال امثال عرب لکھا بلکہ جس جاحل مطلب
 ترجمہ سے بخوبی مولودان توضیح حاشیہ پر چڑھائی و پٹیل پوری کتاب میں تھی ہر تحریراتی کامل فرمائی تھی
 و مصنف فضل جناب شہزادہ الباقابہ خارج وہم و خیال ہر تمیل شل اور تحریر و رد استعمال کہ محال ہے اونکے
 کلمات سوانی کمال ہے اب مبتدیہ کو فائدہ عام مدہ کا اور متدیہ کو نفع تمام ہوگا جب کتاب ہا مطرح شہزادہ
 ہوئی پہل سکو چہو یا یعنی واسطے دعای منفرت اور مصنف اور ترجمہ مدد کے وسیلہ مقول بنایا اب امینہ کو
 پہل کہچ اس سے فائدہ اوہا وین مصنف اور ترجمہ اور بقدر جو لوگ کہ معین ہیں کہو بتاخیار یا فوہا وین مصنف اور

تہ الامثال

[illegible][illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

در برابر مجاهدان و قهرمانان
 که در راه خدا جان خود را فدا کردند
 و در راه حق و عدالت
 ایستادند و در راه
 احسان و خیرات
 و در راه
 احسان و خیرات
 و در راه
 احسان و خیرات

[illegible]

خزینہ | ۱۰ | اشغال الی

من حجی احق من حمیدۃ احق من غۃ احق من رجۃ احق
از حج + گول تر حمیدۃ + گول تران غۃ + بعقل تر از رجۃ غزفہ + بعقل تر
من جہیزۃ + احق ما یؤجبه + احق من الی بمخط یؤعہ
از جہیزہ + گول ترست کہ بخیر فی غایط نمادہ + بعقل تر از کسی کہ فی غایط نمادہ
الاحق تر قطعہ العجب عن الاستشارۃ والاستنبہ کاد
احق کس کہ برادر اکبر از مشورت خواستن و تفکر
عن الی شکارۃ احق من یحذر الظعن احکامها کما سہا احق
از کوفی نو اسنی کما زده مرید از باد آتش و نهنگ کما گویای دهن آن تر قفسه آن ترست ثلاث
من شاریف اخیو من لکۃ فی حقۃ اخیو فکۃ اختط الخائز
از کوفی ثلاث سال + حیان تر از فکۃ در قفسه + بازای نو دهن کما گویای دهن ترست ثلاث
بالزبادۃ اختط الخایل والنائل اختط الخبی بالذلی اخیو
بازای کما گویای دهن تر + و بود + اسنی تر در بادای دهن تر + و بود + اسنی تر در بادای دهن تر
میرفت + اخذ الذی بالخبیر اخذ الغریب فیض لوب
از سوسماره گرفت بے گنا + و عرض و دل گرفت تر در بادای دهن تر + و بود + اسنی تر در بادای دهن تر
للعسیر اخذ العسیر لوطی والفضاء صرۃ لوطی + اخراج العین
در ویش وقت گرفتن تر در ویش وقت + و بود + اسنی تر در بادای دهن تر + و بود + اسنی تر در بادای دهن تر
علی المدخل اسفل من جدر العین فی فیل المدخل اخیو
بر مدخل اسنان ترست از سوسماره در غنبد مدخل + گول تر +
من صبی اخیو من حمامۃ اخیو من حمامۃ اخیو
از کودک + گول تر از + کس تر + بر روی آفتاب تر از آن بر آفتاب تر + و بود + اسنی تر در بادای دهن تر + و بود + اسنی تر در بادای دهن تر

تعمید | ۱۱ | اشغال عربیہ

[illegible][illegible]

تَرْيِيبُهُ ۱۱ امثال النبی

مِنْ ذَاتِ الْغَيْبِ ۖ أَخْشَنَ مِنْ لَيْقَاءِ أَخْطَاةِ اسْتِغْفَارِ

از آن صاحب دو مشک روغن ۖ و ترس تر از دیدن دوست خرابه و معشوقش معاک را

الْآخِرُ فَرَّ ۖ اخْفَاكَ الشَّدِيدُ مِنَ الْمَرْفُوعَةِ ۖ اخْلَى مِنْ جَوْفِ حَكِيمٍ

برادر و است پنهان و آشفتن مخفیها از او فروست ۖ نهی تر از جوف حاکم را

اخْلَفَ مِنْ شَرِّبِ الْكَلْبِ ۖ اخْلَفَ مِنْ عَرَفِ نَبِیٍّ ۖ الْاَخْلَاقُ

دشمن بوی گریز تر از بوی شیدن نریز ۖ غلات و دمن کننده تر از عرفوب ۖ علقها

كُوزُ الْأَكْرَاقِ ۖ اخْنَثَ مِنْ دَلَالٍ ۖ اخْوَانُ هَذَا الْمَكَانِ

گنهای روز بیاست ۖ شست تر از دلال ۖ برادران این زمان

جَوَاسِيسُ الْعُيُوبِ ۖ اخْوَانُ مِنْ وَاسَاكَ فِي الشَّدِيدِ اخْوَانُ

جو نیگان میبازند ۖ برادر تو گیس که غم را می تواند گدازد ۖ برادر تو

مَنْ وَاسَاكَ فِي النَّشَبِ ۖ كَمْ مَسَاوَاكَ فِي النَّشَبِ ۖ اخْوَانُ مَنْ

کسی است که من سلوک کند تو در مال ۖ کسی که من می تواند در نسیب ۖ برادر تو کسی است

صَدَقْتُكَ لَمْ يَصِدْ ۖ فَكَيْفَ اخْبَلُ مِنْ مَدَالَةٍ ۖ اخْبِ صَفْقَةً

که راست گفتم ترا کسی که است گویا که ترا در شکرت ترا زار ۖ نوبت تر از روی صفقت

مِنْ شَخْرٍ مَهْوَءٍ ۖ اَتَى الدِّينَ مِنَ الدِّينِ ۖ اَدَبُ الْمَرْءِ خَيْرٌ مِنْ

از پیر ۖ آید که او را قرض از دین است ۖ ادب مرد بهتر است از

دَهَبِهِ ۖ اَدْرِكْنِي وَلَوْ بِأَحَدِ الْمَغْرِبِينَ ۖ اَدْعُ إِلَى طَعَامِهِ

زراو ۖ در باب مرا اگر چه بکند از دور تر باشد ۖ بخوان بسوی طعام خود

مَنْ يَدْعُو إِلَى جَفَاكَ ۖ اَدْفَعْ الشَّرَّ بَعْدَ اَوْحَادِهِ ۖ اَدْقِ مِنْ

کسی که میخواند بسوی بدی کردن ترا ۖ دور کن بر یا بیاگر شستن یا بستن خانه ۖ بیاگر ترا

كُنْ بَيْنَهُ ۲ ج امثال جریر

از آن صاحب دو مشک روغن ۖ و ترس تر از دیدن دوست خرابه و معشوقش معاک را

نهی تر از جوف حاکم را

دشمن بوی گریز تر از بوی شیدن نریز ۖ غلات و دمن کننده تر از عرفوب ۖ علقها

گنهای روز بیاست ۖ شست تر از دلال ۖ برادران این زمان

جو نیگان میبازند ۖ برادر تو گیس که غم را می تواند گدازد ۖ برادر تو

کسی که من سلوک کند تو در مال ۖ کسی که من می تواند در نسیب ۖ برادر تو کسی است

که راست گفتم ترا کسی که است گویا که ترا در شکرت ترا زار ۖ نوبت تر از روی صفقت

از پیر ۖ آید که او را قرض از دین است ۖ ادب مرد بهتر است از

زراو ۖ در باب مرا اگر چه بکند از دور تر باشد ۖ بخوان بسوی طعام خود

کسی که میخواند بسوی بدی کردن ترا ۖ دور کن بر یا بیاگر شستن یا بستن خانه ۖ بیاگر ترا

امثال جریر

از آن صاحب دو مشک روغن ۖ و ترس تر از دیدن دوست خرابه و معشوقش معاک را

نهی تر از جوف حاکم را

دشمن بوی گریز تر از بوی شیدن نریز ۖ غلات و دمن کننده تر از عرفوب ۖ علقها

گنهای روز بیاست ۖ شست تر از دلال ۖ برادران این زمان

جو نیگان میبازند ۖ برادر تو گیس که غم را می تواند گدازد ۖ برادر تو

کسی که من سلوک کند تو در مال ۖ کسی که من می تواند در نسیب ۖ برادر تو کسی است

که راست گفتم ترا کسی که است گویا که ترا در شکرت ترا زار ۖ نوبت تر از روی صفقت

از پیر ۖ آید که او را قرض از دین است ۖ ادب مرد بهتر است از

زراو ۖ در باب مرا اگر چه بکند از دور تر باشد ۖ بخوان بسوی طعام خود

کسی که میخواند بسوی بدی کردن ترا ۖ دور کن بر یا بیاگر شستن یا بستن خانه ۖ بیاگر ترا

خزینہ	۱۳	امثال الہ
الکلام إذا شتم الفقر فهو الله إذا تخاصم السارقان		
کلام چون کامل شود فقر پس آن خداست چو تخاصم جنگ کنند دو دزد		
ظهر المسروق إذا تغير السلطان تغير الزمان إذا جاء القضاء		
ظاهر شود دزدیده چون تغییر شود بادشاه متغیر گردد زمانه چون باید قضا		
عجم البصر إذا جاء أجلهم لا يستأخرون ساعة ولا يستقدمون		
نابینا شود بینائی و فتنه باید میعاد ایشان تاخیر نکند یک عت و نه سبقت کند		
إذا جاء الضيفاء البيومنية يقتصر مجمل الحية إذا جاء		
چون بیاید برای شوک چاه مرگ چنگ در زدن رسن مار چون باید		
أجل البعير حام حول البئر إذا جاء الاحتمال بطل الاستدلال		
مرگ شتر برگردد گرد چاه چون بیاید احتمال باطل شود دلیل		
إذا جاءت الخين جاءت العين إذا حاق القضاء ضاق		
چون بیاید بلای بیاید چشم چون فرو آید قضا تنگ گردد		
القضاء إذا حلت المقادير ضلت التدابير إذا حل على الثور		
جای فراخ چون فرو آید اندازه ضائع شود تدبیر تا چون بر داشته شود بفر		
عقد الثريا جدي بنطاق الجوزاء السحر إذا خرج الحية		
کره ثریا لائقیست بکمر بند جزاء سرطان چون بیرون آید مار		
من محرقت يا محجر إذا ذكرت الذيب فاعده القضيب		
از سوراخ کشته شود بسنگ چون ذکر کرده شود گرگ را پس آید گردان سر او شمشیر		
إذا ذهب الحياء حل البراءة إذا ذهب الوفاء نزل البراءة		
چون برود شرم فسود آید صیفت و فتنه برود وفا نازل شود صیبت		
کنجینه	۱۴	امثال عربیه

۲
 ۳
 ۴
 ۵
 ۶
 ۷
 ۸
 ۹
 ۱۰
 ۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰

اِذَا زَلَّ الْعَالِمُ زَلَّ بِنُورِهِ الْعَالَمُ اِذَا سَادَ لَيْلِيَامُ بَادَ الْكَرَامُ

چون بلغزد عالم بلغزد بنورش او جهان چون سرد شد ناکسان پاک کو نذر یاک

اِذَا سَادَ السَّيْفُ خَابَ الْأَمَلُ اِذَا سَمِعْتَ بِسْمِي الْقَابِلِ فَأَعْلَمُ

چون متر شود ناکسان نومیہ کرد امید چون بشنوی در شب بسمی آننگرا پس بداند

اللَّهُ كَمُضِيْعٍ اِذَا سَمِعْتَ مِنْ جَاهِلٍ فَقَدْ أَوْسَعَتْ جَوَابًا وَجَعَتْ

تجھتق او بادا و کند بہت چون طوش شود از مابل پس التہ فرج کردا و کردا و دی جواد و کردا

عَنَابًا اِذَا صَحَّتِ الْفِرْسُ بِبِكِي اسْتَبَدَّ اِذَا ضَاقَ الْأَمْرُ اسْتَعْرَ اِذَا

از روی غصہ چون بخندد بوزہ بگریہ کون او چون تنگ شود امر فراخ شود چون

طَرَتْ قَفْعٌ قَرِيْبًا اِذَا طَلَعَ السَّهْمُ طَعَمَ السَّيْلُ اِذَا عَزَّ

پرواز کردی پس بفت قریب چون طلوع کند سهمیل طعم السیل اذ اعز

أَخْوَكُ فَمِنْ اِذَا عَرِفْتَ الْحَوْبَةَ فَمِلِكُ الثَّقَلَيْنِ اِذَا قَابَ الشَّرُّ

برادر پس نرمی کن چون شناختی شوگون قبول کرده شود و بد و تنگد فرت شود شط

فَاتِ الْمَشْرِطِ اِذَا قَلَّتْ لَدُنَّ طَا طَارَ رَأْسُهُ وَحَزَنٌ اِذَا أَقَلَّتْ

تہ کرد مشرطہ چون بفتی را درال بنج فرود کند سر خود را بگلیں شود و تنگد اگر کرد شود

الْعُقُولُ كَثُرَتْ الْفُضُولُ اِذَا قَامَتِ الْقِيَامَةُ تَعَدَّ الثَّوَابُ

عقلها زیادہ شود و بہود گیہا چون قائم شود قیامت شمار کردہ شود و ہلہای بہت

مَشْعَرٌ اِذَا كَانَ الْخَرَابُ دَلِيلٌ قَوْمٌ سَيَمُوتُ بِهِمْ طَرِيقٌ

چون باشد و نازع رہا سہ کردہ نزدیک است کہ بابت کند انرا راہ راہ

الْمَلِكُ بِنَاكِهٍ اِذَا كُنْتَ كَذُوًّا فَكُنْ كَذُوًّا اِذَا الْعَرُجُ مَجْدِي

پاک نہ دکان قید کردہ شود ای بسیار در مگو پس باش تنگوار گیرندہ و تنگ نہیہ سبیل مر

اِذَا كُنْتَ كَذُوًّا فَكُنْ كَذُوًّا اِذَا الْعَرُجُ مَجْدِي

اِذَا كُنْتَ كَذُوًّا فَكُنْ كَذُوًّا اِذَا الْعَرُجُ مَجْدِي

اِذَا كُنْتَ كَذُوًّا فَكُنْ كَذُوًّا اِذَا الْعَرُجُ مَجْدِي

تحریر
امثال عربیہ

تحریر

این حدیث را از امام حسن و امام حسین علیهما السلام روایت کرده اند
 و در بعضی نسخ این حدیث را از امام رضا علیه السلام روایت کرده اند
 و در بعضی نسخ این حدیث را از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده اند
 و در بعضی نسخ این حدیث را از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده اند
 و در بعضی نسخ این حدیث را از امام زین العابدین علیه السلام روایت کرده اند
 و در بعضی نسخ این حدیث را از امام علی علیه السلام روایت کرده اند

۱۴	۱۵	۱۶
أَذِلَّ مِنْ وَتَدٍ يَفَاجِ، أَذِلَّ مِنْ أَمَوِيٍّ يَكُونُهُ يَوْمَ عَاصِمٍ	خوارتر از تیغ جانها + خوارتر از اموی در کوفه روز دهم محرم	۱۷
الْأَذِنُ تَهَيَّئِ قَبْلَ الْعَيْنِ أَحْيَانًا إِذَا وَرَدَتْ مَاءٌ لَمْ تَكُنْ	گوش ماش می شود پیش از چشم در بعضی اوقات چون برده شوی آب با اول دندان	۱۸
أَرَأَيْتَ مِنْ أَوْحَايَ أَحْمَرِ هَكَذَا أَرَادَهُ اللَّهُ عَلَى أَرَادَةِ	مهران تر از آنکه به بچه خود داده خدا غالب است بر اراده	۱۹
الْكَاسِ أَرَأَيْتَ مَا أَحَارَ مَشَقَّ أَرَأَيْتَ الدُّوَلِ مِلْهُ حَمَلٌ	سروان + نمودن تراری می باشد گرد لب + صاحبان دولتها الهام کرده ستم	۲۰
أَرَدْتُ عَمْرًا وَارَادَ اللَّهُ حَاجَةً مَسْرُوبٍ مِنْ رِصَالَةٍ أَدْبَلُ	خواستم عمر را و خواست خدا غلام مرا + یک شصت هزار سنگ سخت	۲۱
حَكِيمًا وَلَا تَوْصِيَةً الْأَرْضِ الطَّيِّبِ تَحْرُجُ نَبَاتًا حَسَنًا وَالَّذِي	علیهما و وصیت کن اودا + زمین پاکیزه + بیرون می آید گیاه خوب را و چون	۲۲
حَبْتُ لَا يَخْرُجُ إِلَّا نَكْدًا أَرَأَيْتَ مِنَ النِّسْمِ وَمِنْ الْهَوَاءِ مَا رَقِ	پسندیدم بیرون نمی آید گزشت + نرم و نازک تر از باد نرم و از هوا + نازک تر	۲۳
مَنْ دِينَ الْقَرَامِطَةِ أَرَأَيْتَ مِنَ النِّسْبِ أَرَأَيْتَ أَرَأَيْتَ أَرَأَيْتَ	از دین قرامطه + نرم تر از صاحب ناز + چهارم از ارمیه بیاید تر از ارمیه	۲۴
أَرَأَيْتَ مِنَ النَّعَامِ أَرَأَيْتَ مِنَ النَّعَامِ أَرَأَيْتَ الشَّيْءَ وَتَرَى الْقَبْرَ	سبب است تر از تر مرغ + باب نزار غوک + میباید اودا آنها و دمانی را با کتاب	۲۵
أَرَأَيْتَ مِنْ هَيْبَةٍ أَرَأَيْتَ مِنْ هَيْبَةٍ أَرَأَيْتَ مِنْ هَيْبَةٍ	فانی تر از گریه + فانی تر از شیر + سحر بران سزا شود روشن چشم و دوش بر	۲۶
۱۷	۱۸	۱۹

این حدیث را از امام حسن و امام حسین علیهما السلام روایت کرده اند
 و در بعضی نسخ این حدیث را از امام رضا علیه السلام روایت کرده اند
 و در بعضی نسخ این حدیث را از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده اند
 و در بعضی نسخ این حدیث را از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده اند
 و در بعضی نسخ این حدیث را از امام زین العابدین علیه السلام روایت کرده اند
 و در بعضی نسخ این حدیث را از امام علی علیه السلام روایت کرده اند
 و در بعضی نسخ این حدیث را از امام حسن علیه السلام روایت کرده اند
 و در بعضی نسخ این حدیث را از امام حسین علیه السلام روایت کرده اند
 و در بعضی نسخ این حدیث را از امام رضا علیه السلام روایت کرده اند
 و در بعضی نسخ این حدیث را از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده اند
 و در بعضی نسخ این حدیث را از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده اند
 و در بعضی نسخ این حدیث را از امام زین العابدین علیه السلام روایت کرده اند
 و در بعضی نسخ این حدیث را از امام علی علیه السلام روایت کرده اند

[illegible]

خرسيله
 ۱۹
 انصار احمد
 لِنَفْسِكَ وَلِلشُّوْقِ + اَلَا شَيْءٌ قَالَ يَكَاكَ تَصْنِيعُ الْاَوْقَاتِ
 برای ذات خود و دیگران یعنی تجارت اشغال شدن با آنچه وقت شد صنایع کردن و تعلیمات
 اَسْبَدَ الْقَضَى فَوَيْتَ الْقَرْصِ + اَسْبَدَ الْعُقُوبَاتِ عَقُوبَةُ الْقَوْدِ
 سخت ترین قصدا در گرفتن فرستاده سخت ترین عذابها غراب جلدی است
 اَسْبَدَ عَصْبِيَّةً هَذَا الْحِجَافِ اَشْرَ السُّلَاطِينِ مَنْ خَافَهُ الْكِبَرُ
 سخت تر از روی حمایت اگر کوه + بدترین با دشمنان کسی است که ترس درونی گناه
 وَيَعْتَمِلُ عَلَيْهِ الْحَرْيُ + اَشْهَى الْغَنَى اَشْرَكَ الْمَنَى + اَشْغَلَ مِنْ خَدِ
 اعتماد کند بر روی دلیر + بزرگتر توانگری گذاشتن آزرد است مثل زلزله
 الْحَبِيبِ اَشْقَرُ اَنْ يَتَقَلَّمَ يَخْرُجُ اَنْ يَتَاخَرُ هَيْتُ اَشْكُرُ لِرَبِّكَ
 دوست داشتن شتر سرخ زودتر از پیش شود مرغ کرده شود اگر سر زده شود زودتر از زاری
 اَشْهَرُ مِنْ قَهَانِكَ + اَشْهَى مِنْ قَبْلَةِ الْعَدَا اَشْيَاءُ تَكْلِيكُ
 مشهور تر از تافانک + خوانان تر از بدست زسار + چیزها بودا به شود
 بَا ضِدَادِهِمَا اَصْبَحَ اَوَّلًا وَاَصْبَحَ سَيِّئًا + اَصْبَحَ مِنْ اَصْغَارِ
 به ضدای خود + صبح کرد در مالیک است و شام کرد در مالیک است مبارز با دشمنان
 اَصْبَحَ مِنَ الْاَكَا فِي عَلَى الْمَارِ اَصْبَحَ لِسُلْطَانٍ بِالْحَا اَصْدَقُ
 صابر تر از دیگران پیا برائتین مصاحب شود با شاه را به خون + است تر
 الْمَقَالِ مَا نَطَقْتُ بِهِ صَوْنَةُ الْحَالِ اَصْبَحَ مِنْ عِيَالِ اَصْبَحَ
 سخن نگویا شود بوسی صورت حال + ناذر تر از چشم آفتاب است ناذر تر
 مِنَ الْعَا زِلْجَرِ بَاءِ + اَصْبَحَ اَشْيَاءُ الْمَشَى بِالْاَقْدَامِ اصْغَرُ
 از داده آهوی غارش دار + دشوار تر از چیزها زنگار کردن است قدما و غرضها
 کفیه
 ۲۰
 مثال عربی

[illegible]

[illegible]

خزنیله | ۲۰ | اشل الکت
الْقَوْمُ شَقَرَهُمْ أَصْفَى مِنْ عَيْنِ الذِّبَابِ أَصْفَى مِنْ عَيْنِ الطَّيْرِ
گروه خادوم ایشان است صاف تر از چشم خردس + صاف تر از چشم آمو
أَصْفَرُ الْوَجْنَتَيْنِ كَالْمَنَافِقِ بِأَضْعَافِ الْمَعْرُوفِ وَلَوْ لِي الْكَلْبُ
زردتر هر دو رخساره مانند منافق + بیکن نکونی اگر چه سبک باشد
أَصْنَعُ مِنَ النَّحْلِ الْأَصِيلَ لَا يَحِطِي أَصْبَطُ مَرَعًا مَسَّةً
صانع تر از کس شده اسبیل خطای کند نگاهدارنده ترازو عالمش در
أَخْبَى الْبَرِيَّةِ حَتَّى يَعْرِفَ الْمُسْقِلِمُ أَضْرَعُ مِنْ كَلْبٍ أَكْثَرُنِي
بزن بی گناه را تا اقرار کند گنهگار + خوارتر از کلب + خوار کرد را
أَحْمَى الْأَضْطَرِّ يُدْهِبُ الْأَخْتِيَارَ أَضَلُّ مِنْ سِنَانٍ أَضَلُّ
تب + بفراری می برد اختیار را گمراه تر از سرنگ گمراه تر
مِنْ قَارِطٍ عَنَزَةٍ أَضَلُّ مِنْ مَوْعِدَةٍ أَضْمَارُ الْعُضْبِ عَلَى الْمَرْجَلِ
از چینه بزرگتر از قیل عنزده + گمراه تر از خبر زنده + درآورده است همان استن خبر کسی که
لَكِنْ مَهْلِكٌ أَضْيَكُ مِنْ عَمَلٍ يَغْتَرُّ بِضَلٍّ أَضْيَعُ مِنْ لَدُنِّي
قدرت یافته پاک کننده است + ضائع تر از نیام بدون گمشدنی ضائع تر از دست در زدن
أَضْبَقُ مِنْ سَمِّ الْخَبَايَا طَالَ الْكَلَامُ مَقْضَرٌّ لِلذَّكْرِ
تنگ تر از سوراخ سوزن + دراز کردن سخن رساننده است بسوزانده
وَالْإِجْرَامُ أَطْرَفُ كَرَمِي إِنَّ الْعَامَّةَ فِي الْفَرْقِ أَطْلَبُ مِنْ جَيْشٍ
و انقطاع + خاصتر از ای گردان البته شتر مرغ و دیما مجرب است بهیچ وجه از با کسی که
يَطْلُبُونَ وَلَيْسَ أَطْلَبُ خَيْرَ عِنْدَ حَسَنِ الْوَجْهِ أَطْعَمُ مِنْ أَلْفِ
ای جز میدرد مان + نیست مطلوب حاصل بهیچ نیکو تر از یک خوبردان عطا مع هزار
لعنیه | ۲۱ | اشل مجریه

درون افسانہ نمبر ۱۱

۴

مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران

سیدنا ابوبکر صدیق رضی اللہ عنہ

مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران

میں نے اس کو دیکھا تھا کہ وہ اپنے
میں سے اس کو دیکھا تھا کہ وہ اپنے

محکم دلائل سے مزین متنوع و منفرد موضوعات پر مشتمل مفت آن لائن مکتبہ

حرميله
 ۴۷
 امثال الهن
 الشجاع ان اول ناسي اول ناسي ان انار نكندل حليما ان ان اليهم
 دربر راه تحقيق اول مردان اول مردان در تحقيق راه راه در تحقيق راه
 فرخص و حال ان البنا نكند راه حليما الا كبر ان البنا نكند راه حليما
 از دانست و گران تحقيق نكند در زمين راه نكند در زمين تحقيق نكند
 لكي نكند البنا نكند راه حليما نكند ان البنا نكند راه حليما
 راه نكند در زمين تحقيق نكند در زمين تحقيق نكند در زمين تحقيق نكند
 ان انجرا دعيته نكند ان انجرا دعيته نكند ان انجرا دعيته نكند
 تحقيق نكند در زمين تحقيق نكند در زمين تحقيق نكند در زمين تحقيق نكند
 يخل الصدق والكذب ان الله واهي في الافاق نكند
 احتمال مبارک است در واقع راه تحقيق نكند در عالم مسكيد
 ان الذين نكند ان الذين نكند ان الذين نكند ان الذين نكند ان الذين نكند
 تحقيق نكند در عالم تحقيق نكند در عالم تحقيق نكند در عالم تحقيق نكند
 نكند ان العلم نكند ان العلم نكند ان العلم نكند ان العلم نكند
 راه نكند در عالم تحقيق نكند در عالم تحقيق نكند در عالم تحقيق نكند
 ان الصالحين نكند ان الصالحين نكند ان الصالحين نكند ان الصالحين نكند
 تحقيق نكند در عالم تحقيق نكند در عالم تحقيق نكند در عالم تحقيق نكند
 يقراب كيس ان الفصيح قد نكند ان الفصيح قد نكند ان الفصيح قد نكند
 از قارب نكند در عالم تحقيق نكند در عالم تحقيق نكند در عالم تحقيق نكند
 انهم نكند انهم نكند انهم نكند انهم نكند انهم نكند
 اسان انما نكند و برای مرگ نكند در عالم تحقيق نكند در عالم تحقيق نكند
 امثال الهن
 ۴۸
 نعيمه

[illegible]

۱۲ و احسنها ما لم يجرى عليه
 ۱۳ و احسنها ما لم يجرى عليه
 ۱۴ و احسنها ما لم يجرى عليه
 ۱۵ و احسنها ما لم يجرى عليه
 ۱۶ و احسنها ما لم يجرى عليه
 ۱۷ و احسنها ما لم يجرى عليه
 ۱۸ و احسنها ما لم يجرى عليه
 ۱۹ و احسنها ما لم يجرى عليه
 ۲۰ و احسنها ما لم يجرى عليه

[illegible][illegible]

[illegible]

[illegible][illegible][illegible]

او واند و کال و اند و اوقات کن ضائع و تمنای نشین + اوقات شریفین بین کز چون
میگذرد + اول بهامشک بها + اول به پیش میبرد و در پیش + اول طعام بعد کلام
اول مسرم بعد غلط + اول دم نقد بطیخی را + اول پیش بعد از آن گویی نمک است اول
اندیش + انگهی گفتار به پای پیش آید مست و مسرور یوارند اول با جز نسبتی و از اول
سبکست مغلس چراغ خورشید را + اول کسی که کلاه محبت زند منتهم اول پیاده ایاسر
حدود و شناسن ای باد صبا اینهمه آورده تست + ای بسا آرزو که خاک شده + ای تو
مجموعه خوبی زکدامست گویم + ای خاک بران سر که در و سر و خفا نیست + ای تو بگویم
دیوار تو خیم نشین + ای روشنی طبع تو بر من بلا شدی + ای ز قدرت بخیر در هر چه باشی
زود باش + ای زبردست زبردست آزارند که مرا تا کی بماند این بماند + ای گل تو خرمندم
تو بوی کسی دگر + ای لعلی را چه زلال + اینهمه از بی آنست که زدی خواهد + اینهمه اندر عاشقی کلاه
غمهای دگر + اینهمه نامیر نیست + این را کسی گوید که ترا نشاند + این گلن بگویم کلفت +
این کار از تو آید و مردان چنین کنند + اینک من تو را بخرم وانی میکش + اینک بسرا راه
بر و خوش بسلاست + این سبزه که نشکند امر و زفر و مشکند + این است را صبا و بان و احتیاج
این غم دامن زمین این گنج می این میدان + این چاه لری صبا + اینجا موش بمصا راه میرود
اینجا تمام دم نون چرب نیست + اینجا صاب گفتی و اینجا صاب نباشد +
این کار دولت است کنون تا که آرسد + این خانه تمام آفتاب است + این و عازر من
دو چاه جهان این باد + این محل دوستان که می بینی به گمانند که دشمنی + این است
یارب یا نجواب + این کشتی غرق شود من هم بکنیم ساقی وقت تو خوش کرد وقت ما خوش کردی

خبر از امثال

مختصر سوم در امثال

آبرو و بک من می تو جان جانانم می + آبا گلی در زمین میا + آبا ایل مجی بکوس منی

آپڑوسن لڑین + آپڑوسن گھنٹی ہو + آپ کاج مہا کاج آپھی مہان گھنٹی اور یا کھڑی
 درویش آپھی ناک بونی گرفتار مین آئی کا نام جہا درویش کا نام گھنٹی بھلی گھنٹی
 انڈر کام پانچ کہ کہیں توجہ نہ کھائی بلکہ کہوں تو کوئی جانی + آڑ کے ساتھ
 کہیں گھنٹی نہیں جانی تاہن ۱۰ درویش جانتا + آٹھ گانٹھ کیت + آج سوئی کل دور
 دن + آج ہی سو کل نہیں آج تک پڑی مہنگ گھنٹی مین + آج کل تو تمہاری ہی
 ناتون کمان چڑھتی ہے + آج برس کر بہرہ برسوں + آدمی آدمی انتر کوئی ہیر کوئی گنگوڑ
 آدمی کا شہید + آدمی + آدمی سا پکیر و کوئی نہیں + آدمی نے آخر کچا دور وہ سیانہ
 آدمی تیر آدمی شیر + آدمی گرا + آدمی گھر + آدمی گانوں دوالی آدمی گانوں ہانگ
 آدمی فاضل + آدمی + آدمی + آدمی گھنٹی تو ہو سوسو سوئی آدمی کا شاد + آدمی کو
 چوڑ سا کپڑا مین ڈھینڈھ + آدمی لٹ کو جھپائی آڑ سے شام سے منہ پکڑا + آدمی
 نہیں + آدمی کا شاد + آدمی + آدمی + آدمی گھنٹی آسمان مین تنگی گان
 ہے + آسمان کی گرا کہہ مین لگا + آفتاب پڑھو کو اپنی منہ پر پڑے + آگ
 گھنٹی جہنم + آگ کے سولابہ + آگ کا جلا آگ ہی سو جہا ہو آگ کھاڑا سوانکڑے
 آگ لگائی پانی کو دھوے + آگ لگائی تھانہ + آگ لگی منڈی بھر پڑی راتے
 آگ کہتے منہ مین جلتا + آگ در چھوڑ + آگ ناتھ نہ چھوڑے + آگ روک پیچھوڑے
 آگ کے آگ کھلی کے دام + آگ پو تو آگ کھاوا + آگ پو تو آگ کھاوا + آگ کھانے سے
 کھا + آگ پڑ گھنٹی سے + آگ جہلی ہیشا سوئی رہتا ہے + آگ سانسے اب چوڑ پڑتی ہے
 آگ سو آگ نہیں + آگ کوک ٹوک + آگ کے ناک سو جے کیا خاک + آگ کے کاپانی توں
 آگ سے + آگ جوتی ہے گھنٹی + آگ جوتی لی تو کیا جو سو دیکھیں گے + آگ جوتی ہے
 آگ جوتی ہے + آگ جوتی ہے + آگ جوتی ہے + آگ جوتی ہے + آگ جوتی ہے + آگ جوتی ہے

گھنٹی
 گھنٹی

نام نہین سکھ + اندھ کے ہاتھ بٹیر لگی + اندھی بھلی گئی جوی + اندھے کی جور و کالہ کھولتی
 اندھ کی داندہ غرا داندہ مار بیٹھ گیا + اندھ کے آگے روئے وہ دونوں دیکھوئے اندھی مان
 پوتو کھانچ منہ دیکھے + اندھوں کا خون مارا دھڑیوں انگڑو + اندھوں میں کانارا دوت +
 اندھ و مند منہ ہار گئے + اندھیاری گئی کہ چور + اندھ سیکھ گئی کچھ کھوئی + اندھ کھانہ لڑو
 آٹن نہ پایا گوہ کھایا - ان میں کبھی سبک + یہ بھی دیکھا یہ بھی دیکھ + آن سے کی کسل + انکے
 کانوں اونٹ آنا + انی کے تے ہزار بریں اوپر چھایا بھانجہ پٹن کا بھما + اوتا دولا
 سو باہلا + اوتا سخمہ مردک نادون + اوتا گھائی ہوا مائی + اوتا کھانا چولہا + اوتا کھانا
 پھوٹی اوچھی پونجی خستی کھاسے + اوچھ سے پت کرے + اوچھ کی پت بالو کی بہت +
 اوچھ کی بل کری + اوچھ کے گرتے بندھ کرے پانی پی پی کھو پڑے + اوچھ میں مار ہو
 بلندی میں پناپ دکھا دے + اوچھ کا لین + اوچھ کا ہین + اوچھ جوتی + اوچھ
 پھول گئی میری پسین آتو + اوچھ رنگ + اوچھری + اوچھی اوری طاق مٹی + اوچھی
 ہم چھانتے میں - اوچھ بھیری ساون آیا + اوچھی چادر جوتی برابر + اوچھ کی ڈونسی گار
 آج تیاں + اوچھی کرو کا کیا جاتے + اوچھی جوتی تپاں پیچ گنتین میں + اوچھی گلین
 گلے میں اوچھی کا کھاسے نکلی کا کھاتی + اوچھی میں سروا تو دھکھو کھو کھو + اوچھی میں
 گیسٹا مائی باپ بسرا + اوچھی چور کتوال ڈانڈی + اوچھی کا پانی بلندی نہیں جاتا +
 اونٹ کر مندہ میں زیرہ + اونٹ سے اونٹ تیری کو فسی کل مسدھی + اونٹ
 اونٹ ناگی + اونٹ چرو گٹا کٹے + اونٹ جب ہارے آتے تھی معلوم دے + اونٹ
 لڑ گئی ان جی مان جی سے گئی + اونٹ کی چوری اوچھو جھک + اونٹ + اوچھ میں بیٹھ
 ناگین + اونٹ جو چائین کھڑا کھو کھو تھما ہی نہیں + اونٹ ساتھ بڑا باسے شعور ذہ
 نہیں + اونٹ بھر بڑا مائی لاوے میں + اونٹ لڑ گئی کو ہاگٹا سے اونٹ پانہ بڑک

اور
 خزانہ

قرصیه
 ۴۳
 امثال یا
 در ایک گیاره هفتی من ایک اتد و کر ایک اتد و کر ای می و کر می جان نو دن
 تان م ای می و کر ای می ایخا کنسی و هر چو سرچ می ایست که ایخا و سرچ می و ای
 و ایست هم مایه ایست که ایخا کنسی و هر چو سرچ می ایست که ایخا و سرچ می و ای
 گنجینه اول در امثال عربیه
 بَاءٌ غَلَّ بِحُلٍّ الْبَاقِ عَجْفُهُ بِظِلْفِهِ الْبَاقِ لَظْلُ
 کشته شد عرا عرض کلاه کاوده از مگر خود بشمر خود و آخا کنسی و هر چو سرچ می
 بَاذِنَ السَّكَاةِ مَعْنَتْ بَاقِعَهُ مِنَ الْبَوَاقِعِ الْبَاقِي عِنْدَ الثَّلَاثِي
 بر سر شنا کی شنیدم سخن از خفتیا باقی نزد ملاقات
 بَاكُنْ سَعْدًا بَاكُنْ حَارًّا فَاصْبِرْ بَاكُنْ حَارًّا فَاصْبِرْ بَاكُنْ حَارًّا فَاصْبِرْ
 بر سر گاه یک خفت سود بشتاب کز سرس بود باشد ز من بسبب کی کز سرس آید ز من بسبب
 يَسْتَعْبِدُ الْحَرُّ بِالرَّاقِعِ وَالسَّيِّئُ بِالسَّاعِدِ يَطُشُ الْكَفُّ
 بنده گرفته میشود حر با رام و پنهان بهجت بازو حر می کند بنده
 بِالشُّكْرِ تَدُومُ النِّعَمُ بِالْعَدْلِ قَامَتِ السَّمَوَاتُ بِالْعَدْلَةِ قَامَتِ
 بهجت مگر همیشه بهجت بهجت انصاف قائم شد ز آسمان با عدل و بهجت
 وَبِالْبُخْلِ قَامَتِ الْأَشْيَاءُ مِنَ الشَّرِّ بِالْبُخْلِ قَامَتِ الْأَشْيَاءُ مِنَ الشَّرِّ
 و با بخل آمدند کدورت و با بخل آمدند کدورت از زوی بهجت و بهجت
 الْبُخْلُ مَدَّ وَاللَّهُ وَكَوْنًا شَرِّهِدًا الْبُخْلُ مَدَّ وَاللَّهُ وَكَوْنًا شَرِّهِدًا
 بخشید و بخشید خداست اگر بخلی بهجت از نبال بخل و بخل نمی شود و بهجت
 الْكِبْدُ مَرَضٌ الْعَيْنُ بَدَلٌ أَحْوَجُ بَدَنٌ وَأَفْرَقٌ وَقَدْ كَفَى
 کبده کبده چشمه بدل بدن و افراق و کفای
 گنجینه
 ۴۴
 امثال عربیه

[illegible]

مع الطاهر والحقين

خرنسبیه
 ۴۳
 اشغال
 البریا اَهْدَفُ الْبَلَايَا بِرُؤُوسِ الْوَالِدَيْنِ سَلَفُكَ بِحُكْمِ غِلَاظِ اَعْرُ
 مغروران نشانهای صیبهات + گوئی پدر و مادر سلف است، سروری با مادر و غیره
 عِنْدِي مِنْ طَعَامٍ الْبُرْدُ اَوْعُ الْمَلِكِيَّاتِ يَرْقُ مَنْ لَا يَخِرُّ وَلَا يَرْقُ
 نازم از گشتن شدن اکنون وضع کنند، بلاست + نیز کسی را که نمی شناسد تراه بقا
 لَوْ كَانَ لَهُ كَمَطَرٌ بَرَكَهُ الْعَمْرُ فِي حَسَنِ الْعَمَلِ بِرُؤُوسِ الْوَالِدَيْنِ
 اگر باشد مراد او باران + برکت عمر در خوبی عمل است و گوئی خود را طریقی از آبراست
 بَرَسَتْ كَأَيْبُهُ مِنْ قُرْبِ الْبَسْتَانِ كُلُّهُ كَمَنْ يَبْسُ السَّيْفُ الْحَسْبُ
 بواشد بضیعه از چهره + باغ همان که نیست در حشر و قیامت که در حشر و قیامت
 لَوْ كُنْتُ حَيًّا بِالْإِثْقَانِ بِشَاكَةِ الْوَجْهِ عَطِيَّةٌ تَأْتِيهِ
 اگر زنده بودم و وثیقه است از او درستی بخشش دوم است + شهود
 لَفَسْتُ بِالظُّفْرِ بَعْدَ الْقَبْرِ بِشَهَالِ الْبَيْتِ بِحَاوِثِ اَوَارِثِ
 ذات خود را به پیروی بعد صبر - شهود و ال بخیل با بهیست با وارث
 بَطْنُ الْمَرْءِ عَدُوٌّ اَلْإِطْنَةُ تَأْكُلُ الْفِطْنَةُ بِعِشْرِ الدُّشْمَانِ
 دشمن مرد دشمن است به پیری شکم شسته میکند زیرکی را به بغیر و دشمنان را
 تَرَجُّعُهُتُ جَارِيٌّ وَلَهُ اَبْعُ دَارِيٍّ وَهَذَا كُلُّ خَلْقٍ كَيْسٌ كَعْدَا
 سوار بند شوی - فرو ختم مسایه خود را و نفر ختم مرا و خود را به سرنگونی خاک است همه را
 اَلْبَصَرُ اَعْدَا يُوْرِثُ الصَّفَاخِيْرُ مِنْ قُرْبِ يُوْرِثُ الْجَمْعُ الْبَعْضُ الشَّرَّ
 بصورت دوری که برآید صفائی را نیکو است از نزدیکی که بد کند شتم را بعضی بدی
 اَهْوَى مِنْ بَعْضٍ بَعْضُ الْبِقَاعِ اَجْمَنْ مِنْ بَعْضِ اَهْوَى اَلْوَرْدِ اَشَدُّ
 سبکتر از بعضی بعضی مکنا + مبارکتر از بعضی + بیل و ده شان سحره
 ۴۴
 اشغال
 کنبیه

طُفُّ النَّسَائِنِ الْبَغْلُ حَرَمٌ لَا يَحْتَرِقُ صَوْتُ الْجَمَلِ الْفَرَسُ

فرمانے میں کہ اس کی بنیاد پر بھی ترسانہ اور آواز جرس اور دانش

الْأَنْثَى وَالْحَجَرُ وَالْثَلَاثُ بِقَطْبِهِ بِطَبَّكَ بْنِ قُحَيْلٍ

شاگ و سنگد سنگدیزه! دور کن از این قوم خرو و دور کن مرد و نه خرد را

أَلَمْ يَأْمُرْكَ رَبُّكَ أَنْ تَقُولَ لَئِنْ آتَانِي رَبِّي الْغَنَاءَ وَالْفُلْكَ

عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ مَنْ بَلَغَ عِلْمَهُ حَيْثُ لَا يَكُنْ لَهُ غَرَفَةٌ فِي بَيْتِهِ وَلَا دِينَارٌ فِي كِفْلِهِ وَلَا نَجَارَةٌ تَحْتَ يَدِهِ إِلَّا كَانَ مِنْ أَهْلِ النَّارِ

۱۰۸

بِإِذْنِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

پہلی اویس از زبان ست و عاقبت او در بند لون زبان + پهلای گیاره بندہ

بِأَقْوَالِ الْبُلَاعِ وَالْوَلَاءِ كَالْهَبِّ لِلذَّهَبِ الْبِلَاءُ الْأَشَدُّ لِلْعُرَى

بلیای محبت باو شای مانند شعر انگشت برای زره بلیای که سخت است گوئی

وَالصَّنِيعَةُ عِنْدَ الْأَعْرَابِ وَدَلْعَةُ بَلْعَةٍ أَمْرٌ طَائِلٌ لِقَاءِ

وکار او نروزشناختن است و تنگ سینه و در وقت خواب

[Faint handwritten notes at the bottom of the page]

[illegible]

سید ابی‌لطف بنی‌سید کاظم الحائری + رسیدن المومنین در سال ۱۱۸۰

الأصول البليغة إذا عمت طابت بعمد جارية فلتزن الزمان

ترسهاست + برای چون عام شود پاکیزه شود مانند گریست یعنی باید که پاکیزه شود

سِرَّ اَوْ عَلَانِيَةً بِمَا قَصَدَ وَهَذَا مِنْهُ الْوَعْدُ لِشَيْءٍ لَا يَكُ

مناظره در کتب مشهور و دور از هر که باشد بهر چه که میسر آید

وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ أَجْرٌ كَثِيرٌ

[illegible]

میرزا یونس

با هم بازی بگیر با هم بازی با هیچ دلاور سپهر نیرضا نیست با سر که است آید از چپ
 و راست آید با باید متاع نیکو از هر دو کان که باشد با این ریش خوش ببال و بگر
 پرواز میکند بیام بلند دست بر آسمان توان رسانید بر چو پشیم مرغ معلم است و ده
 بخت پیرت را که بود و گوی که در هیچ در شکم فاش منظر بخت ناگزید و در شیر مرغ بخت بد
 با کسی که یار بود و همگ گزند گزشت سوار بود بخت گزیری دیدند انت منظر بخت
 بخت گزیر بود و از بالوده و دندان شکنند بخت داری برو بخت خواب بخت که گزند
 اسپ تازی خر گردد بختند آب است که هر چه جای ترکند و بدخواه کسان چه قصد
 ترسد بد روز هم روزی خورد و بد روی در مان گرفتار است و بدعای گریه زبان
 نمی بارد و بدگر با کسی وفا نکند و بدی زدی سمن باشد جزا بد اگر مردی خوش بخت
 برات عاشقان بر شاخ آهو و بر سپ چوبین سوار است و برین فرود گر جان فاش
 رواست که این فرود آسایش جان است به بری سرخری بهر سید و بری نیکو
 چه سنگ چرخه برای کوری ابلیس سایه گردد رسول نکرده و بر خن سید انداخته
 بر بی بدل چگونگی نریند کسی بل بر خور باشد که سر می شکنند و یو ایش بر رسولان
 بلاغ باشد و پس بر سر فرزندان هم چه آید بگنجد و بر صراط مستقیم ای کس که گزشت
 بر عکس نمند تا علم ملی کافور و برق زده کافور چه سود و برگ سبزه تخته در و نیز خیر
 و غسل روزی خدا دست و نبرگی بایست بختندگی کن و بزرگی طفل از او است
 بزرگی عقل است نه بسال بزرگان نخوده بر خور دان گیرند و بزرگش خوانند و خورند
 که نام بزرگان بر شتی بروند بزرگم جان است و تصاب را نعم پی و بزرگ همگی بهار
 می آید و نرنگه گرین شده از لکه در باید کرد و نبروه و شاخ زرن و نر با سامی نر
 دلف سخن میگوید بسیار سفر باید یا بخت نشود عامی می شود یا نشود من گفتگوی می کنند

بخت گزیری دیدند انت منظر بخت
 بخت گزیری دیدند انت منظر بخت

خبر

۱۱ نرینه اش

نرینه

بوزی منہ ساسو لوگ لڑی ماسو بوزی کلکوت کی کون سی بوزی تو فی سہی کہیں بوزی
 بوزی بوزی بوزی بوزی بوزی بوزی بوزی بوزی بوزی بوزی بوزی بوزی بوزی بوزی بوزی بوزی بوزی
 اور ری کمال کی کمال بول تو بی بی میری نہیں خود کار ہی نہیں تیری تو نہ کاچو کاچو
 تو بکایا بویا دیو تا صفت کا پوتا بہت اہمیت منڈی خراب بہت گئی تو بوزی
 بہنو دریا میں تھو دھولو بہر اگر کاونا اور کنگی اگر گل اندھی اگر ناچنا تینوں ال ملن ہوگا
 دس کہ گمانی بیباہ نہیں کیا برات تو دیکھی ی بی بی ہن ہرانی کا پیر کی بالی بی بی
 خیلا دو چو ایک میل بی بی واری باندی کہا سے کہ کی بلا باہر بچا سے بی بی نیکیخت
 و مری وال تریقت بیباہ بوزی تریقت بیباہ بوزی تریقت بیباہ بوزی تریقت بیباہ بوزی تریقت
 بیباہ چار کی اور نام کہما جب جیتن جج جج میری بخی کا بیباہ جج جج جج جج جج جج جج جج جج جج
 ہی بیدر قصائی کیا جانی پرانی بیدل نوکر و دشمن برا بیدر کرے بیدل نوکر و دشمن
 بیدی کی چا دلون نہت بیسی گھسی بیکار مہاش کہہ کیا کیو بیل نہ کوہ اکو دی
 گون بہ تاشا دیکھ کون بیل کا مارا بول کی بول کا مارا بول

گنجینہ چارم در مشکلمای حرف بہا

بہات ہو گا تو کوٹے بہت آرہے بہات چور اجاتا ہے ساندہ نہیں چور اجاتا
 بہلری پتہ و کیا چرم کہ چور و باد بہا کل پور کے بھگیا دیہ اور کول کا کول کول کول کول کول کول کول کول کول کول
 عینون نامزد بہائی ایسا دوست نہیں اور بہائی ایسا دشمن نہیں بہائی بہا و کوری کل
 اور چا د کرے بہائی مس کہانی ہتھیے جس کے بہت چورہ سونا جس کے ٹوٹے کان
 بے بختی تو جو آپ کو کہے دیتی ہن بہا سودہ ہر ہمس ہن چنگاری ال جالو دو کوئی
 بہلا کر بہلا سونی سودا کر فضع ہوئی بیلے کا بہلا بہلا گرو بکلیا ایک چابک بہلا آدمی کو
 ایک بات بیلے کا زانہ نہیں بہلی کی بہائی اور ترے کو جیوا کی بہنگیان در باغ فقت

خبر نمبر ۵۱

خبر نمبر ۵۱

بادبان چیست به خاندان نبوتش کم شد به پس مازده کار را بخوراید و پس مازده
 هم سگ ارشاید پس مازده سگ قابل طهارت نیست پشت بامر ندان دردی
 پشت را نقره باشد لیکن نقره را پشت نباشد پیشتر از عایدای ندان گم نشی
 کلاه ندارد پیشه چو پیشتر ز پیل اندیخ انگشت برابر نیست پندیر مانع فشد روی
 مادر از او پیشست کنده میگردد پهلوان زنده خوش پیشش باز گزوی است
 پیرانی برادر مرغان می پرند بهر شویا مو نمیری و صعب چنین گفته اند بهر امانع
 بهر من حسن است اعتقاد من است بهر من هر کینه عدی است باشد بهر کینه دشمنی بدست
 غیبت است از شاخ کوزه سیوه نورش نیست پیش زبان کوفلی نیست پیش کسی در طلب کار
 ماز بران کن که خرد است پیش طبیب هر پیش کار آموزده برود پیش ازین من هم پیش
 باغ آشیانی ده ششم پیش از حیدر مبرود پیش از مرگ وادیل پیش از ظلم تا ششم پیش
 تا ششم پیش هر دو هیچ پیش هر دو پیش دروغ گو هر کس را جواب است
 پیغمبر اول دعا بای خود بخند پیل در گل انده راشه پیل باید ناکشد بهمانه اش پر شده

در ده امثال
 در ده امثال

گنجینه دوم در مشلهای هندی

پایی کمال پر است جاس و اندری با چو لجامی پانی کی ناو و در بے پر و بے
 یادش بود کال و در یاد و ناکس نے پیر پایی با سا فوری تاری جتو پاک ره بیگانه
 پال بال تیری جی کا هو گا کال با پنچون انگلیان گهی مین با پنچون انگلیان بر زمین
 پنچون سوارون مین هم می مین با پنچون پنڈت چو شرن با پنچون تیر تیر تیر و
 پنچون سیت پجاسی نه کار با پنچون سکی رتی مین با پنچون می سچا و گس بهر جز کی
 گما و گس با پنچون جیون به پنچون با پنچون دو دو و یک گس با پنچون سیکر و پنچون

وَالْمُتَّقُونَ خَيْرٌ مِّنْ الْغَافِقِينَ + تَتَجَافَىٰ اَنْفُسًا مِّنْ اَنْفِي وَتَعَادُوْنَ بَيْنَهُمْ اَنْفُسُهُمْ
 در اغبان نیست + انج - نمی میکنند باز را دور از گرامی و مجاورت میکنند و از آن گرامی و مجاور
 المراء بکرمته + توبه تصوحا + توبه الجاني اغتلا مرق + توفهم مکل
 مرد بزرگ میگردد او را + توبه کردن خالص + توبه گناهکار + عذر گرفتن او پس او را و عذر او را و عذر او را
 توکل على الله يوفقك + لقادوا الخاوا + توكيدك القول من السؤال
 اعتماد کن بر خدا کفایت کند ترا + بود و پدید گیرد + تادوست داد و گیرد + مبارکبادی بخشیدن بر او
 و تادوست داد و گیرد + مبارکبادی بخشیدن بر او

در اغبان نیست
 نمی میکنند باز را دور از گرامی و مجاورت میکنند و از آن گرامی و مجاور
 عذر گرفتن او پس او را و عذر او را و عذر او را

خزینہ
 خزانہ
 خزینہ

گنجینه دوم در امثال

تا بهیم که ناخوب چه آید بیرون + تا بهنگان خانه در گروی + هرگز ای غلام آدمی نشوی + تا بهنگانی
 از عراق آورده شود مارگزیده مرده بود + تا تو آدمی شده مرغ شده ام + تا تو بچه بزرگ بزرگ بزرگ
 تاج محمد قره العین آرمیست + تا خود فلک از پرده چه آید بیرون + تا در میان خواسته کرد گاه نیست
 تا در نرسد و عدله هر کار که هست + سوخته کند باری هر بار که هست + تا ریشه در است
 امید ترست هست + تا یکی و اشاره ابرو + تا یکی شب سمرقند چشم کو خوش است + تا باری
 و بود در یک است + تا سال گزینی که خود زنده که ماند + تا شب نروسی روز بجای نرسی
 تا صفت قانع نشد بر نرسد + تا مرد سخن گفته باشد + عیب و نرسش نرسد باشد + تا مرد
 راست نشود و بعد از نرسد + تا نباشد خبر که مردم گویند چنانچه تا نرسد نسبت او زندگی
 بهیوست است + تا با کر او را میلش که باشد + تا شاخته در کار خود است + تا بهیوست است + تا بهیوست است
 متخته تخت باخته تا بهیوست + تا نروسی از هر از اگر نرسد استکان نشکند + تا نروسی در
 قلب + تا نروسی است که هر سوز پایت یافت سرفرو دارو + تا نرسد می برم + تا نرسد می برم
 تریست نا اهل را چ گردگان بر گنبد است + ترسان دل را چ پری و چه حضرت + ترکی نیست

تا بهیم که ناخوب چه آید بیرون
 تا بهنگان خانه در گروی
 هرگز ای غلام آدمی نشوی

خزینہ

[illegible]

عروج و مصلو جلیون قاف کا زمانہ عروج

خرمیتہ الاصل

گنجینهٔ بهار و مشکهای مہندی

تارون ہری رات تازی مارگاہوں کی تراش پانی تماش پڑوچ کا بختہ ملی دو کو کراچ
نبا کیے چیتنا اور لکے کہے بہا تانت باجی اور لکے بوجہ نانی کھاٹ کہانی کھا
ایمان میں تبا سچہ ذرے مند الی رکتو میں تشرقی نو دیا جنم ملی نے کھایا
ذہیب علی نہ سوا پایا تھی چو سی ہی نہا ایک سیالایون ہی گیا تھکے تو با ضرورین
میں ہی پانی نہ کوادین تخی کو کرا زین تخی پرانی کیا تہن تو اپنی نیر تخی تہن
میا تکی کہن تہ تہرت وان مہا پن ترکش مین تہرین شہر اشرفی لکڑی مین ترک ہو چکے
تو ہننا ترک تمام ہوئی تہرہا شہر جانی نہ کوئی خضر مار کستی ہوئی تہرہا کی چون کو بوج گئی

خزینہ

۴۳

امثال شا

النَّفْسُ بِالْعَدَاةِ وَكَبَاتُ الرُّوحِ بِالْغِنَاءِ + كَلِمَاتُ الْعَرَبِ أَوَّلًا ثُمَّ

نفس سبب عداست و بر جای بودن روح سبب پرستی + ثبات گردان عرش اول باز

النَّفْسُ الشَّرَّيَّةُ فِي الطَّعَامِ كَالْمَثَلُ فِي الْكَلَامِ + ثَقُوبُ الْحَجَرِ

نفس کنش فریب در طعام مانند مثل است در سخن سوراخ سنگ

لَيْسَ كَثَقُوبُ الذَّرْسِ إِلَّا إِذَا تَخَفَّ صَارَ الظَّاحُونَ +

نمیت مانند سوراخ مروارید باد حمران و نمیکه سبک شود گردد آسیا +

الْكَلَامُ يُحِبُّ الْكَلَامَ + لَكِنَّهُ لَا أَمَانَ لَهَا مِنَ الْبَحْرِ وَالْكَارِ وَالشَّاطِطِ +

زبان سبب فرزند دوست سوار زان بی فرزند سوار اندر نمیت امان ندارد دریا و امس و شاطط

فَلْ عَرِشُهُ + ثُمَّ الْخَرَصُ لَا يَسُدُّهَا إِلَّا التُّرَابُ + مُدْرِكُ لَنَا مَكَانًا

دریان شد تخت او + بنده کن از نرا مگر خاک + باز تبدیل کردیم جبهه

السَّيِّئَةِ الْحَسَنَةَ + ثُمَّ الْجَبْنُ لَا يَجْعَلُ الْخَسْرَةَ ثُمَّ الْعَجَبُ الْمَقْتُ +

پسے نیکی را سیوه با بدی نیست سیوه دران و در زبان سیوه با کبر و دشمنی کبر

ثُمَّ الْعَاثِمُ الْعَمَلُ بِالْعُلُوفِ + ثُمَّ تَعَا لِيَّامِ أَقْبَحُ الْكَلَامِ مَنَاءُ

سیوه علمها عمل کرد نیست موافق سلوک + ستایش نیمان شست ترین کلام ستایش

عَلَى الْمُعْطِيَةِ مُسْتَنْزِدٌ + كُنْ إِحْسَانًا يَا أَحْمَدُ + تَنْبِيْهُنَّ حُجُو

بر خجنداش زیاد و خواند و است + دوباره کن احسان خود را سبب خجنداش بر خجنداش

بِعَرَاءِ الْأَوَاكِدِ + ثَوَابُ الْآخِرِ خَيْرٌ مِنْ عِلْمِ الدُّنْيَا لِكُلِّ نَوَابِ السَّلَا

بیدان جانوران و طی + ثواب آخرت بهتر است از علم دنیا جانور و

لَا يَكُنِ الْفُورُ الذَّكَابُ يَنْطَلِقُ جَدًّا + الثَّوَابُ يَحْيَى الْفُورَ بِرُوحِهِ قَوْلُ

که نمی شود کافور دولا ب + شمع نیز نیز غار را + کافور کافور و بی خود را شمع خود را

مغنی

۴۴

امثال حیدر

نفس سبب عداست و بر جای بودن روح سبب پرستی + ثبات گردان عرش اول باز
نفس کنش فریب در طعام مانند مثل است در سخن سوراخ سنگ
نمیت مانند سوراخ مروارید باد حمران و نمیکه سبک شود گردد آسیا +
زبان سبب فرزند دوست سوار زان بی فرزند سوار اندر نمیت امان ندارد دریا و امس و شاطط
دریان شد تخت او + بنده کن از نرا مگر خاک + باز تبدیل کردیم جبهه
پسے نیکی را سیوه با بدی نیست سیوه دران و در زبان سیوه با کبر و دشمنی کبر
سیوه علمها عمل کرد نیست موافق سلوک + ستایش نیمان شست ترین کلام ستایش
بر خجنداش زیاد و خواند و است + دوباره کن احسان خود را سبب خجنداش بر خجنداش
بیدان جانوران و طی + ثواب آخرت بهتر است از علم دنیا جانور و
که نمی شود کافور دولا ب + شمع نیز نیز غار را + کافور کافور و بی خود را شمع خود را

اصیل + الحنس مع الحنس متاخر + الحنن له فنون + الجود وکذا

راغب است + منس باس ابا ابان + منون برسی + اقسام + سپنکو رکا چینی

الجود بالوجود غایة الجود + جودة الکلام فی الاختصار + جوش

عشش به جو + نهایت سخاوت + فونی سخن در فضاوت گرسنه

کلیک یکنعک + الجوع خیر من الخضوع + جولة الباطل ساء ذر

سک خ + را بس بکنند + ارسکی تبرت از فروتنی + جولان باطن سحر به

جولة الحی الى الساعة + جمل القیل کثیر + جی به به حیثیک

جوانی حق تا قیامت کوشش مغایر است + بار انرا از تمارق

گنجینه دوم در مثلما می فایسی

جامه با نازده تن باید دوخت - جامه ندارم دامن از کجا آرم + جانبا سخن از ناسکونی

جان گرد جامه گرد - جان او ام که گشته میسر سال دست + جان طبعش سریت

جانیکه سید علی السلام نشنه مید اگر بر بیداران لعنت باد جان آن ار + جانیکه شایان

چنگ زبانی کبک برنج - جامی است و خالی - جانی بنشیند کج برنجی جانی

گل باشن جانی خارخار - جانی خرسبتن تا این بانیست - ساسی خه در اگر مرد و جگر جگر

د آرد - کز چهل - بگاوست - جلق بے نیت خلیق حنس + جنس متفاوتی نیست

جنسیت ملت شکست - جنگ .. سه .. جناب گری می کنند + جواب است

ای با - ارفیق جنگ است - جواب ما امان با تر نموشی + جواب ترک ترکی + جود لشکر

جودین به فوش گندم نهاده ای آب و وارید پیش فریده آه + با شاد وارید لکی

جود نهاده یانده + جوی طالع زخرواری نه به + اگر طالع ناری بر نرود + جبهان

۹۰

مع الفاء و الباء

الحن

طالع

عقل و دین
دین که درین
اندر که نوری
منتهی الای

خریت و اشال

[illegible]

گنجینہ ہمارے واسطال حرف و جہا

جہاڑ بھجائی کا ملی اور رہ بانی سو جہڑ بیری کا کاٹا جھوٹا کوئی کہا تو تھوڑی سی پانچ
جھوٹا بولوں کیر سنہرے پر جھوٹا بولنا اور گودہ کہا نا پیری جھوٹا نا بول نہ کیا جھوٹ
کاتہ سے گستاخیں کرتے جھوٹ کے آگے سچا رہنا ہی جھوٹا جہاڑ بھجائی کے
نکو پ بھی آتی تھوڑی سی مضرت و مشکلات ہی تھوڑی جہڑ بھجائی تھوڑی تھوڑی

گنجینہ اول در امثال پارسیہ

چهارده نیت درین واقعه الاتسليم چاشنی بود به پیران و مریدان چاه که چاه چاه
چاه کن همیشه چاه است چاه خیرین زندان محال کس نیست چاه را بی زلف و کلاه آینه چاه

حزبیت الاسلامی

انف و رای خند و داد

جلبندین کی رکوال چو چوین من مارو نہ تہذیبی ملن چو چو سیسی گبا کبا ہر پسی ہی پسی
 چو چو رسا ست بہانی چو چو ری کر گیا سو معلون بول بجا تو چو چو دور دونوں ملک
 چو چو کہیں سو سا سو کہیں جاگ چو کا شاہ چراغ چو کا بہانی گمہ گمہ چو کا من بچے من
 چو کا کہ من مو چو کی داری من نکا چو کی مان کوئی من سر دیکے روکے چو کو چو چو
 سو چو چو کو چو چو ہی ہچا چو چو کو کڑے گاتہ ہی چنالی کو کڑے گمہ ہی چو گمہ ہی لگیا
 بیکار یوں کو چو چو ہوئی چو چو او سر زوری چو چو اور سر سبکی چو چو کا کڑے مٹیا چو چو
 ذی تینون بنگال ندین چو ہی کو محو گوی کو کاتو چو ہا بل من سا انتہا چو ہی انا چو
 چو ہا بجا ہی چو اور ات بناوی اپنی چو ہا بجا بچہ بل ہی کو دیکھا چو چو لہی کی گرد پانی
 پنا ہی نہ مٹیا چو چو زاکو اپنی اور چو روں گالی دے چیل کے کو سسے میں مان چو چو
 چو تینون کو مو تار دیکس ہر چو تینون گمرنت مانم چو ہی کامل ندین لٹا کمان چو
 چو ہی کی جو موت آئی ہی تو پھر نکلی من

گنجینہ سوم و امثال حرف چھا

چھاتی پرونگ دلتی من چھاتی کا جرم پہاچ بول تو بول چھاتی کیا کو کھسینہ چھاتی
 پانی پانی چھاتی با کھسینہ تینون بنگالی دیکس چھاتی بی بی لبتی دیکھی چھاتی
 ندین چھاتی ستم من چھاتی نہ چلا سو احرام کا پاد چھاتی کے پوٹرے اتیک ندین چھاتی
 چھاتی کا دودھ آیا او چھاتی کووری بسو کھری چھاتی ہل نہ کھڑی چھاتی کو چھاتی
 پانا ہون تو آپ کو ندین پانا پکا پکا ہون تو چھاتی ندین پانا چھاتی او سو چھاتی
 یو دیکھ پنا چھاتی لک پڑے آہین چھاتی بی بلانی چھاتی لٹا کمان چھاتی
 چھاتی بنگالی کمرٹ لٹا کمان آیا چھاتی سے گاؤں سے نا گیا چھاتی اور سے مو

گنجینہ امثال

گنجینہ امثال

خزینہ	۷۵	امثال عا
سَيُفْتَنُ لِقَتْلِ الشَّيْطَانِ الْحَسْبُ يَعْ فَقِيرٌ وَإِنْ مَلَكَ الْفَنَاءُ		
مستغیر است بر کشتن شیطان + حریفی		
الْحَسْبُ يَكْفِي فِي سِرِّ فِعْلِ الشَّهَوَاتِ حَرَمَاتِ حَارَاتٍ مِنْ كَوْنِهَا		
حرمیت در گذشتن خواہشهاست		
الْحَسْبُ مَسْئُومُ الظَّنِّ حَسْبُكَ مِنْ عَنَى شَيْعٍ وَتَرَى أَنَّ الْحَسْبُ		
ہستیاری بدگمانست + پس ست ترا از توگری سیری سبیل + رشک		
يَقْتُلُ الْحَاسِدَ قَبْلَ أَنْ وَصَلَ إِلَى الْمُخْشَوِّ الْحَسْبُ لِلصَّادِقِ نَقْمٌ		
میکشد حاسد را پیش از رسیدن حدس تو کسی که حد کرده شد و رشک ای دوست		
سَقَمُ الْمَرْكُوبَةِ حُسْنُ الْأَدَبِ يَسُدُّ قُبْحَ السَّبِّ حُسْنُ الْخُلُقِ		
بیماری مرکب + خوبی ادب سے پوشد زشتی نپ را + خوبی خلق		
عَيْنِي حُسْنُ الْخُلُقِ يُوجِبُ الْمَوَدَّةَ حُسْنُ الدِّينِ كَرَمُ الْعُمْرِ		
چشمیت + خوبی خلق واجب میکند دوستی + خوبی ذکر بر عمرست +		
حُسْنُ الصَّبْرِ طَلِيعَةُ الظَّفَرِ حُسْرُ بَنَاتِ الْأَرْضِ مِنْ كَرَمِ		
خوبی صبر طلایہ پرورستی + خوبی روییدن زمین از جواهری		
الْبَدْرِ حُسْنُ الصُّوْتِ وَالْعَقْلُ لَا يَجْتَمِعَانِ الْحَسُّ أَخْمَرُ		
نورست + خوبی آواز و عقل فراموش شوند + خوبی سرخ ترست		
الْحَسَنَاتُ لَا تَزِيلُ سَيِّئَاتِ الْمُفْسِدِينَ الْحَسَنَاتُ يَنْ هَبَتْ		
نیکیا سے نیکیاں نہیں مٹا سکتی + نیکیا سے ہر		
الْثَنَائَاتِ الْحَسْبُ دَمْعُ مَوْءٍ حَسْبُكَ مِنَ الْيَا حِينَ كُنْتَ الْبَاسِتِ		
بہت تر + حسد نگینست + جمع کردن رجمان یا مان بوفوفون		
خزینہ	۷۵	امثال عربیہ

۷۵
 مستغیر است بر کشتن شیطان + حریفی
 حرمیت در گذشتن خواہشهاست
 ہستیاری بدگمانست + پس ست ترا از توگری سیری سبیل + رشک
 میکشد حاسد را پیش از رسیدن حدس تو کسی که حد کرده شد و رشک ای دوست
 بیماری مرکب + خوبی ادب سے پوشد زشتی نپ را + خوبی خلق
 چشمیت + خوبی خلق واجب میکند دوستی + خوبی ذکر بر عمرست +
 خوبی صبر طلایہ پرورستی + خوبی روییدن زمین از جواهری
 نورست + خوبی آواز و عقل فراموش شوند + خوبی سرخ ترست
 نیکیا سے نیکیاں نہیں مٹا سکتی + نیکیا سے ہر
 بہت تر + حسد نگینست + جمع کردن رجمان یا مان بوفوفون
 و تفسیر ۱۷۵۵
 بکلیک مشغول شود
 در کار و از طرف
 غیر خود ۱۷۵۵
 طبعه بایش طایف
 لشکر و بوس بدست
 بطبع طبع العدد ۱۷۵۵
 بالذم یا بکرم
 بکلیک مشغول شود

[illegible][illegible]

خبر
حَالِطُوا النَّاسَ وَرَأَوْهُمْ خَالَفَ أَنْفُسَكَ تَشْتِيحُ الْحَالِ
امیرش کند با مردمان و فراوان کند ایشان را مخالف کن بعض خود را دست یابی مخالف
وَبَالَ الْخَائِنُ خَائِفٌ الْخَائِنُ فِي الْمُبْدَى وَرَكَائِخِ الْخَائِنِ فِي الْمَوْفِ
اگران ست در خیانت کند و ترسان ست در کائنات و در کاسته شده مانند غایت است در راه
الْخِيَمَاتِ لِلْخَيْشِنِ خُنَّ هَمْزٌ يَفْعُولٌ بِهٖ خُنَّ الْفِيلُ
زمان پید بر او روان پیدانند بکیر کار را بر او پیدانند بکیر انگر
مِنَ اللَّيْلِ وَذُمَّهُ خُنَّ اللَّيْلُ قَبْلَ أَنْ يَأْخُذَكَ خُنَّ النَّفْسُ
از آنس و ذمت کن بکیر دوز را پیش از آنکه بکیر دوس ترا بکیر کن
قَبْلَ أَنْ نَأْخُذَكَ خُنَّ دَرَجَةُ الْغَيْثِ خُنَّ مَا مَعَ دَعْوِ مَلِكٍ
پیش از آنکه بکیر دوز را بکیر راه و حوسار بکیر آنچه صاف شد بر کار او ترا بکیر
خُنَّ مِنَ الرِّضْفَةِ مَا عَلَيْنَا خُنَّ مِنْ جَنَّةٍ مَا أُعْطِيَ اخُذَ اخُذَ
بکیر از رصف آنچه بر دست بکیر از جنة آنچه داد ترا بکیر از آنکه بکیر
سَبْعَةَ خُنَّ اُولُو بَقَرٍ حَتَّى مَارِيَةَ خُنَّ وَجَدَتْ صَوْفًا
شیر مده بکیر از اگر چه باشد بدو گوشوار و بکیر یافت یوسف گوشینه
خُرْقَاءُ ذَاتُ نِقَّةٍ خُرَّائِنُ الْجَارِ تَسْتَفِيضُ مِنْ قَطْرَاتِ
خرقار صاحب اسکی خرقارای استغاضه میکند از قطرات
الْأَمْطَارِ خُسُولُ نِيَابٍ وَالْآخِرَةُ الْخَضَابُ سَقَابُ
بران زانکار شد در دنیا و آخرت خضاب جوانی دوست
أَحْطَ عَقَالُ الْعُقُلِ خَفَّ
دور کن از نزدیک حایت مردمانی نبشتن رسن جفتست بکیر

[illegible]

دانشگاه تهران
کتابخانه مرکزی

اللَّهُ تَعَالَى مِنْ خَيْرِ مَا خَلَقَ وَأَنْتَ خَيْرُ مَا خَلَقَ اللَّهُ تَعَالَى مِنْ خَيْرِ مَا خَلَقَ وَأَنْتَ خَيْرُ مَا خَلَقَ

از خداوند بزرگوارتر از هر چیزی که آفرید و تو بهترین چیزی که آفریدی از خداوند بزرگوارتر از هر چیزی که آفریدی و تو بهترین چیزی که آفریدی

بِقِيَمَتِهِ وَأَفْزَحَ خَلَّ لِقَائِهِ كَمَا يَكُونُ بَيْنَ الْيَسِيرِ وَالْخَلَّةِ

بهر قدر که بزرگوارتر از هر چیزی که آفریدی و تو بهترین چیزی که آفریدی از خداوند بزرگوارتر از هر چیزی که آفریدی و تو بهترین چیزی که آفریدی

لَا تَخْشَى السَّلَاسَةَ خَلَّ بَيْتُكَ مِنْ وَهْيِ سِقَاوَةٍ وَمَنْ هَرَفَ

از خداوند بزرگوارتر از هر چیزی که آفریدی و تو بهترین چیزی که آفریدی از خداوند بزرگوارتر از هر چیزی که آفریدی و تو بهترین چیزی که آفریدی

الْفَلَاحُ مَا يَكُونُ خَلَّ صُلُوحُ مِنْ حُسْنِ الْعَقْدِ خُلُوصُ

از خداوند بزرگوارتر از هر چیزی که آفریدی و تو بهترین چیزی که آفریدی از خداوند بزرگوارتر از هر چیزی که آفریدی و تو بهترین چیزی که آفریدی

الْبَيْتُ خَلَّضَةً لِبَيْتِهِ خَلَّ الْقَلْبُ خَيْرٌ مِنْ مَلَأَ الْكَيْسُ

از خداوند بزرگوارتر از هر چیزی که آفریدی و تو بهترین چیزی که آفریدی از خداوند بزرگوارتر از هر چیزی که آفریدی و تو بهترین چیزی که آفریدی

أَخْبِيلُ الْمَرْءَ دَلِيلُ عَقْلِهِ الْخَيْرُ أَفْضَلُ الْخَبَائِثِ الْخَيْرُ أَفْضَلُ الْخَبَائِثِ

از خداوند بزرگوارتر از هر چیزی که آفریدی و تو بهترین چیزی که آفریدی از خداوند بزرگوارتر از هر چیزی که آفریدی و تو بهترین چیزی که آفریدی

خَوَّاهُ الْذِّكْرُ أَنْتَ مِنَ الذِّكْرِ الْذِّكْرُ الْذِّكْرُ الْذِّكْرُ الْذِّكْرُ

از خداوند بزرگوارتر از هر چیزی که آفریدی و تو بهترین چیزی که آفریدی از خداوند بزرگوارتر از هر چیزی که آفریدی و تو بهترین چیزی که آفریدی

خَوَّاهُ الْذِّكْرُ أَنْتَ مِنَ الذِّكْرِ الْذِّكْرُ الْذِّكْرُ الْذِّكْرُ الْذِّكْرُ

از خداوند بزرگوارتر از هر چیزی که آفریدی و تو بهترین چیزی که آفریدی از خداوند بزرگوارتر از هر چیزی که آفریدی و تو بهترین چیزی که آفریدی

خَوَّاهُ الْذِّكْرُ أَنْتَ مِنَ الذِّكْرِ الْذِّكْرُ الْذِّكْرُ الْذِّكْرُ الْذِّكْرُ

از خداوند بزرگوارتر از هر چیزی که آفریدی و تو بهترین چیزی که آفریدی از خداوند بزرگوارتر از هر چیزی که آفریدی و تو بهترین چیزی که آفریدی

خَوَّاهُ الْذِّكْرُ أَنْتَ مِنَ الذِّكْرِ الْذِّكْرُ الْذِّكْرُ الْذِّكْرُ الْذِّكْرُ

از خداوند بزرگوارتر از هر چیزی که آفریدی و تو بهترین چیزی که آفریدی از خداوند بزرگوارتر از هر چیزی که آفریدی و تو بهترین چیزی که آفریدی

خَوَّاهُ الْذِّكْرُ أَنْتَ مِنَ الذِّكْرِ الْذِّكْرُ الْذِّكْرُ الْذِّكْرُ الْذِّكْرُ

از خداوند بزرگوارتر از هر چیزی که آفریدی و تو بهترین چیزی که آفریدی از خداوند بزرگوارتر از هر چیزی که آفریدی و تو بهترین چیزی که آفریدی

از خداوند بزرگوارتر از هر چیزی که آفریدی و تو بهترین چیزی که آفریدی از خداوند بزرگوارتر از هر چیزی که آفریدی و تو بهترین چیزی که آفریدی

از خداوند بزرگوارتر از هر چیزی که آفریدی و تو بهترین چیزی که آفریدی از خداوند بزرگوارتر از هر چیزی که آفریدی و تو بهترین چیزی که آفریدی

از خداوند بزرگوارتر از هر چیزی که آفریدی و تو بهترین چیزی که آفریدی از خداوند بزرگوارتر از هر چیزی که آفریدی و تو بهترین چیزی که آفریدی

ثَرْبَةً، خَيْرَ الرِّفْقِ، فِي التَّحْقِيقِ خَيْرُ الدَّقِيقِ وَالسَّوْفِ خَيْرُ

همانا: قدر رفیق در راه نان آرد دست پاست به بهتر

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَشْكُرَهُ لَوْلَا رَحْمَتُ اللَّهِ عَلَيْنَا لَكُنَّا مِنَ الْخَاسِرِينَ

بش مزبوره است نیکو عادت است بهر نگرانی قنوع است و بد تو غرور و تنی است

مَا وَقَعَ هَذَا فُلَيْبًا يَا نَحْتُ نَفْسِي حَلَا حَلَامَةً

درجہ سبب کی یاقوت شدہ، جو قلیل بود، و عاشق نفس ن بیت کلام گوید

قَوْلُ سَخَرِ الْمَوَاقِبَ لَعْنًا خَيْبَ الْمُنَاجِدِ الْإِنِّكَ رُبُّهُدَا

فَالَّذِي كُنْتُ بِهِ بِهْتَرِينَ خَيْرًا عَقْلًا مِنْ زَنَانٍ كَمَا مَاتَ بِهْتَرًا

سَمَاءُ بَنِي إِسْرَءِيلَ أَوْ مَرْيَمَ ابْنَتَ عِمْرَانَ الَّتِي أَحْصَى اللَّهُ فِي الْكِتَابِ عِندَ رَبِّهَا عِزًّا

نه خرابان گشود. داده شدند که تا ده روز است که گرفته شد و در آنجا است

عَدُوًّا لِّلْإِسْلَامِ ۚ إِنَّكَ عِندَ رَبِّكَ لَكَاثِمٌ ۚ

کے ذریعہ ان کے دل میں اللہ کی وحدانیت اور وحدانیہ کی عظمت کی طرف توجہ دلائی جائے۔

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ان ياتي من يبيع الناس النساء بغير النساء

الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَشْكُرَ لَهُ

الحمل على ما ذكره في كتابه

شایسته دوست و زبیده ، اسپه دارمارست به ناز خود

مجله علمی و پژوهشی دانش‌های انسانی

نموده کلیه این بدورها حال و غریب و سایش دیده و بیایان است و

عَلَّامٌ يَعْلَمُ الْغُيُوبَ ۚ قَالَ عَزَّابُ اللَّهِ مَا أَتَى الْكَافِرِينَ إِلَّا فِي غَنَاءٍ ۚ وَكَانَ يَوْمَئِذٍ يُعَذِّبُ الْمُنَافِقِينَ ۖ ذَوَاتَ الْأَلْبَابِ وَالصُّلَحَاءَ ۚ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُكَذِّبِينَ ۖ

خایه دست و سیاه + خاموش زبانی سوسن غاز از ادبی اوست خاموشی

فصلہ جنرل و قائم

[illegible]

الشفاف + الذي هو حجة العقلاء مع ما يؤيدك الى ما لا يؤيدك

لَقَدْ أَنبَأْتُكُمْ سَيِّدَ الْوَالِيَانِ

دَعُوا دَعْوَةَ الْكِبِيَّةِ + دَعْوَةُ الْمَطْلُوعِ بِجَابَةِ رَدِّكَ

دعوت کردند دعوت کو کجی + دعای مظلوم مقبول است + کوفتن تو

بِالْحُبِّ الْقَلِيلِ لَنِي فِي الشَّقِ مِنْ يَدِ السَّبِيلِ

بہاول داندہ قلقل راہ رستمی کردہ

دَلُّوا السَّمَاءَ لَا يَرْقَىٰ لَظْمَانًا ۚ دَلِّبَا ۚ مَثَلُ الشَّرِّ قَوْلُهُ وَدَلِيلُ

دلو آسمان سیراب نمیکند تشنه را + دلیل دشمن دشمنی است و دل

أَصْلُهُ فَعْلُهُ **دَمَرًا** الْمَأْلُوكُ اشْفَى مِنَ الْكَلْبِ وَ مَتَّ لِنَفْسِهِ

صفت فصل است خونها - پادشاهان شاهی - سازگار - نرم کنی و خوار و

فَقِيلَ لِلنَّاسِ أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ

بیشتر این نوع حالیکه بر سر او خوانند چنانچه همیشه کنیز در دهنش میبارد و افسانهها و خرافات

الَّذِي يَمِثُّ أَسْبَبَهُ شَيْءٌ بِاخْتِلَافِ النَّبِيَاءِ وَهُوَ ظِلُّ النَّبِيِّ أَمَّا الَّذِي يَمِثُّ

بہ اہتمام خواجہ نذیر حسین خان و دیگر

مَنْبِئُهُ وَأَمْوَالُ عَارِيَةٍ وَالَّتِي لَمْ يَكُنْ بِهَا كَلَابُ الدُّنْيَا

روز و ماه است و سالها علیریت - وینا مردار است و دنیا این جهان است و دنیا

وَمَا يَخْصُ الْإِبْرَاهِيمَ الَّذِي نَجَّيْنَاهُ وَمَا يَخْصُ الْإِسْمَاعِيلَ الَّذِي نَجَّيْنَاهُ وَمَا يَخْصُ الْيُحْيَىٰ الَّذِي نَحْنُ بِمُتَّبِعِيهِ

درویشی سے حاصل کیے ہوئے درویشی + دنیا قیوداً

لَا يَأْخُذُكُمْ حَاجِرٌ يَأْكُلُ مِنْهَا الْقَبْرُ وَالْعَاجِرُ وَالزَّيْفُ

بیاضیت موجود بحرہ از ان نیوکار ۱۰ کار + دنیا پایمانہ

فجیہ



نبال، عربیہ

١٢٤

3

حاجو کے پاس

سنة ١٢٨٥

شیخ قاضی

بروٹو فاف

انوار اللغات

بسم الله الرحمن الرحيم

گاہاں مہینہ

ضاد
الامثلة

بزرگواران

المسألة الأولى

گرمی

1991

فوائد

22

14

1990

2/20/74

باشد در برابر چو گویند سلیم در قفا چو گرگ مرزد با دیار یابان فقیه سوزنده است
 بختی به که نقره خام در باورن به بیم با و ریاست و نیزم آنچه در دست است
 در جنگ حلوا بخش نمیکند در خانه سوشنم طوفانست در خانه بکشد اندامه چیز
 در خانه اگر سست حرفش بس است در خانه آرد نه و در کوچه دو تنور در خانه بنوا
 چه بخ و چه شش در خانه سر چه باشد همان هر که باشد در خانه خدا و اتم باز است درخت
 کانی کفر آور دبار درختی که اکنون گرفته است پای و بنیر و می مردی آید ز جای درخت
 که از روی یکسری زرد به آبی خشک به در در پیش در دمنده بگو در داکه طیب میفرماید
 و این نفس حصی را شکم میباید در درخدا بدوستان خود میدید و در دم از یار است
 و در مان نیز هم در درخش بدو اتوریسی و در عاشق نشود به زو طیب و در طرب
 هر چه پیش سالک آید خیر اوست و در عفو لذت است که در اتمام نیست در عین اختیار است
 و در غور کی مویز شده و در قصص انبیا مضاحک نگذرد کار خیر حاجت هیچ است
 در که میگوید و خانه که میبوسد و در میان یا گرد میخورد و در مقام تشنگی هزار مرور و در قطره
 آبی نیز زود و در مان یکسری رسد که در دی دارد و در نیستی مردن به که حاجت پیش کسی برود
 در ویش هر کجا که شب مدسرا اوست و در ویش صفت یاشن کلا و تتری در و در ویش
 زوال شنید و دروغ گور تا نجانان باید رسانند و دروغ مصلحت میباید ز راستی فتنه گیر و در ویش
 را حافظ باشد و در و گرسنه ز نش کار نکند و در و گرسنه بر خود میزند و در و گرسنه
 میتوان بست و نتوان هن مخالفان بست و در هر که بنگری همین دل غمناک است و در
 بشتاد سالگی مشق تنبور میکند و در یک خانه دو معان نگذرد و در تیم راهبه کس مشقه نمی بود
 و در و از خانه مفلس خجل آید بیرون و در و مشتاق تر از صاحبک لا باشد و در و باش و در
 باش و در و جوانمرد باز زرگان بخیل و در و ناگرفته سلمان است و در و راهی

در خانه

رو دو صاحبک لایبی - دزد و دانا می کشند و این چراغ خانه را دزد می کشد و دزد و دانا می کشند و دزد و دانا می کشند
 دزدید بود آنچه بماند بجا نماند - دست بهیم چیر خست - دست بکاوشه شست پیشانی
 دست بکار و دل باز - دست به هر چه گدازیت - دست به هر چه بکش - دست به هر چه بکش
 دست پیشین بدل نیست - دست به هر چه بکش - دست به هر چه بکش - دست به هر چه بکش
 از دست است شست - دست به هر چه بکش - دست به هر چه بکش - دست به هر چه بکش
 دست - دست است بشناسد - دست به هر چه بکش - دست به هر چه بکش - دست به هر چه بکش
 سنگ آهسته میاید - دست به هر چه بکش - دست به هر چه بکش - دست به هر چه بکش
 دستش در کینه خلیفه است - دست به هر چه بکش - دست به هر چه بکش - دست به هر چه بکش
 و کله دراز - دست به هر چه بکش - دست به هر چه بکش - دست به هر چه بکش
 دشمن بتوان حقیر و بیچاره شود - دشمن چکند چو مهربان باشد - دست به هر چه بکش
 نشینان با بگراند و لا - دست به هر چه بکش - دست به هر چه بکش - دست به هر چه بکش
 او که حج اکبر است - دست به هر چه بکش - دست به هر چه بکش - دست به هر چه بکش
 دل تاریک را جان روشن نباشد - دست به هر چه بکش - دست به هر چه بکش - دست به هر چه بکش
 درین گنبد بهر ساز سو گنبد کند - دست به هر چه بکش - دست به هر چه بکش - دست به هر چه بکش
 دل نخواسته عذر بسیار - دست به هر چه بکش - دست به هر چه بکش - دست به هر چه بکش
 و شبه را بگرگ می پارد و دندان زدن شیر شغال را با سبک است و امور دشمن دندان
 طمع کنده - دندان طمع تیز کرده - دست به هر چه بکش - دست به هر چه بکش - دست به هر چه بکش
 دنیا بیج روزه است - دست به هر چه بکش - دست به هر چه بکش - دست به هر چه بکش
 شاد و سیه هرگز دور - دست به هر چه بکش - دست به هر چه بکش - دست به هر چه بکش
 حرف درستی بیایه کتاب - دست به هر چه بکش - دست به هر چه بکش - دست به هر چه بکش

دزد

دشمن

دندان

خزینة الامثال

دزد و دانا می کشند و دزد و دانا می کشند و دزد و دانا می کشند

کھاسر سبک نہوتے ہیں + دودھیں گندہن ملائے + دودھ کے لیوڑے ہوئے ہیں تو نہیں
 مٹا دودھ والی کی کلہا پناہ دودھ والی اسی کو کیا کرے گا قاضی + دودھ کا چلا چاہے ہو کس
 پہونک سپے + دودھ بھی دھولا چاہے سپے دھولی + دودھ کا دودھ بانی گایانی + دودھ کی
 دانستہ سے نہیں مٹے + دودھ کا ساوا بال یا چلا گیا + دودھ کی سی کھنکھال کر نہیں
 دیا + دودھ کیل گئے کی دولا تین بھی سنتی ہیں + دودھ کے دھول سحائے + دودھ کیل کر
 پر نہیں + دودھ کا تینوں گئے مراد + دودھ کا تو کی باہی کتے مرے آجاتی + دودھ کیل
 مرغی حرام + دودھ کیل تینیں بھو آنا کافی + دودھ کا تھون پکڑی سنبھالنی پڑی +
 دودھ کا تھون سنبھالنے نہیں سنبھالتا + دودھ کا تھون نالی باجی سپے + دودھ کیل سے
 گتے باز سے حلوانا نائے + دودھ کیل پکڑی شلہ بھاری + دودھ کیل کھول
 دیا ہی آئے آتا جو دیا نہ بانی منہ پھر سے ترائی + دودھ کا تھو گے لسانہ + دودھ کی
 دلا کا کون ساتھ + دودھ کیل پکڑی پر دس سبک + دودھ کیل کھول کس
 کل بیٹھے + دودھ کیل دیر اور مار سپہ نزار + دودھ کیل سانپ کی نظر کھلائیے سو کھاؤ
 دودھ کیل شیعہ خیر چیرے تید ہو تین + دودھ کا دودھ بریا تران فیہل چلیت ہو + دودھ کیل
 تیری کرات + دودھ کیل کالی اور باون پورا اور چار + دودھ کا شہر نیگا دانستہ لال منہ کالا
 + دودھ کیل تیرا چند بند بھنا جامہ تین بند + دودھ کا سو کھا یا یہ منہ پانوں چکا + دودھ کیل بہا
 صدی گئی خالا + دودھ کیل بگاڑ چیری مت تر ساوچی + دودھ کا تھوڑا دلا سا بہت + دودھ کے
 ناوے دروازہ نہیں دیتے + دودھ کا سو باو پکا + دودھ کا سولونی گاد دینے کے تھے لڑکیاں

دودھ کیل

گنجینہ چہارم در امثال حرف ن

دھان پان + دھانی دھانی کرم کھاسو پائی دھم دھوڑ کا ہو موٹا کرے

بچ نہ کو تو نما + و ہٹا سیدھے بھین + دھن کا دھن گیا اور سیت کی سیت کی
 دھنوتی کے کاٹا چبادوڑو لوگ بچار نہ + دھو بی کا چیللا آدھا او جلا
 آدھا مینلا + دھو بی رو سے دھلائی کو میان رووین کپڑوں کو + دھو بی مٹا چا
 ساسیٹی اور پٹاخ + دھو کے کی نئی + دھول کی سنی نہیں بانی جاتی + دھو دھو
 دو پاؤں دھو بی پے چار پاؤں دھو بی چھوڑ دھاو پیارا + دھیر اسو گنیر +
 دھیر یاری من کہوں بوہر یاری کو کان د + دھن دھن دھن دھن دھن دھن دھن دھن دھن دھن

گنجینہ پنجم در مشاہد حروف اول

و اتن کھاتو تونہ لال نہ کھاسے تونہ لال + و اتن بھی دس گچھوڑ کر
 کہانی ہے + و رلی نڈی تیرو دیدیسی + و رین کو مری سواور نام دلیر کا
 و و بانس کیر کا جو ادبے پوت کمال + و و بے کتہہ بہر سے میر
 و و بے کو نیکے کا آتہ بہت ہے + و و سے ڈلے تے من + و و م دنیا پو سنی
 و و بے ایمان + و و مٹی کی لونڈی + و و ر ہ یا و اما اور پل پر سوتی + و و ر
 چاول سپنے جدی بکاتے من ڈیر وایتش کی مسجدی ہی زین پیل وکال وادد

گنجینہ ششم در امثال حروف و ما

و واک کے تین ہی بات + و واک تے کے پو پڑھو تے کے سگڑ واک کے
 و واک کوڑی کو نکال + و واک تلوار سرٹاے اور جو تر بند بخت + و واک و واک
 لاو تو تبادین + و واک تیر تیر یار و واک در و واک حروف اول مشتمل ہے گنجینہ

گنجینہ اول در امثال عربیہ

الرَّاجِعُ فِي هَيْبَتِهِ كَالرَّاجِعِ فِي قَيْدِهِ رَاكِبًا لِحُسْنِ قِيَادِهِ

باز کردند و در همه خود مانند باز کردند و در حق خود آسایش بین در اندک

الطعام وراحة الروح في قلة الكلام، رأس الشيخ أحمد الزبيدي

خوردن است دراحت روح در اندک کلام است + سهوا نوردی جوانمرد است

رَأْسُ الْوِثَاقَةِ تَحْدِيدُ سِيَاسَةٍ بِرَأْسِ اللَّعِبِ فَإِنَّ

سه دایره هاست آراسته که دایره ساسیت + سه بازی شناختن

لَا تُفِ بِرَأَى النَّفْسِ فِي ظِلِّ آتِ النَّفْسِ بِرَأَى آتِ الْوُحْدَانِ

سُورَةُ الْاِنشَارِ

وَمِنْهُمْ سَبْعٌ مِائَةٌ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ

اہلک : راہ الصراطی و ذوقی و رادی : رادیان حیرت من و واحد الزامی

پسر تو + جنید بازگردد + و آینده + دورای بهریت از یک رای + رای

السَّيِّدُ يَدُ خَلْقٍ مِنْ الرُّبُودِ لَشَدِيدٍ يَدِي زَايَ لَعَلَّيْ عَمِلَ الرَّاى

درست بهتر است از خوانائی سخت + راحی چهار چهارست + راسه

مِنْ الشَّجَاعَةِ الشَّجَانِ + الرَّأْيِ الْيَحْيِلُ + الرَّأْيِ الْمُنْأَمُو

پیش از دلیری دلیرست + رای حال نمیکند + رای خواهند دست و

الغوى يقظان + الى باسم من السماح + رب انك لم تظلم

خواهش بیدارت سود باجو فردی است بسیار را در اندر تیره تیره

أَمْ كَرِهَ رَبُّكُمْ أَنْ تُقَالُوا بُرَّاءٌ مِمَّا يُضَاهَىٰ ظُهُورُ الْمُشْرِكِينَ
أَمْ يَكُونُونَ أَهْلًا بِمَا تُخْفَىٰ بِهِ بُلُوغُ الْإِنْسَانِ مِنَ الْعَذَابِ

مادر تو + بسیار آرزوست که میبکشد مرگ را + یسایکبار خوردن باز میگردان خود دنیا

لُبَّ أَمَلٍ خَالِبٌ - وَبَيْتٌ شَعْرٌ خَائِمٌ - بَيْتٌ تَقْوٍ - وَبُ

بسا امیدوار محروم است. بساخا سوئی بهتر است از خا خا زرد. بیبا

نفسیہ	ح	امثال عربیہ
-------	---	-------------

۱۰
۱۱
۱۲
۱۳
۱۴
۱۵
۱۶
۱۷
۱۸
۱۹
۲۰
۲۱
۲۲
۲۳
۲۴
۲۵
۲۶
۲۷
۲۸
۲۹
۳۰
۳۱
۳۲
۳۳
۳۴
۳۵
۳۶
۳۷
۳۸
۳۹
۴۰
۴۱
۴۲
۴۳
۴۴
۴۵
۴۶
۴۷
۴۸
۴۹
۵۰
۵۱
۵۲
۵۳
۵۴
۵۵
۵۶
۵۷
۵۸
۵۹
۶۰
۶۱
۶۲
۶۳
۶۴
۶۵
۶۶
۶۷
۶۸
۶۹
۷۰
۷۱
۷۲
۷۳
۷۴
۷۵
۷۶
۷۷
۷۸
۷۹
۸۰
۸۱
۸۲
۸۳
۸۴
۸۵
۸۶
۸۷
۸۸
۸۹
۹۰
۹۱
۹۲
۹۳
۹۴
۹۵
۹۶
۹۷
۹۸
۹۹
۱۰۰

خزینہ المصطفیٰ

خبر فی شتر و رب شفای فی خبر ریدت لاف ان فویتی و

يُرْجَى يُودَى إِلَى الْخُشْرَانِ - رَبِّ رَأْسِ حَصِيدِ: لِسَانِ رَبِّ

سود میسر سازد سوی زیانهای بسیار در و گردان ریاست است

رجاء یو دمی اِلَی الْحَرَمَانِ بِدَبْتِ رَمِیَّةٍ مِنْ عِبْدِ الرَّحْمَنِ

سَاعٍ فِي مَا بَيْنَ رُءُوسِ صَلِفٍ مَحْتِ الرَّاعِدَةِ أَيْبَ صَنْعَةٍ

سعی کننده است و بسیار در بسیار بی بارن زیر آواز کننده

اصحاب من ابتدا اینجا را بر صاعد لقاعداً
و شوارزست از آغاز او + بسا بالابرانیده + آید و شوارزست
بار طوری رساند

إِلَى الْعُطْبِ رَبِّ عَجَلَةٍ نَضَبُ رَيْنَا وَرَبِّ فَرُو فَهَذَا يُدْعَى

سوے ہلاکت + بسیار شتابی سے بخیر و نیک را و بسیار تر سندی - تیرہ سے شود

لَيْسَ رُبُّ عَيْنٍ اَعْوَمُ مِنْ لِسَانٍ + رَبُّ عَيْنٍ يَطْلُبُ
شماره ۱۰۰ لسان خنجر تمام ترست از زبان ۱۰۰ بشار خنجر ۱۰۰ است ۶

رَبِّ قَعْدَةٍ تَضَعُ مَقْعَدَاتِ رَبِّ قَوْلٍ أَشَدَّ ضَوْلٍ

بسیار گشتن باز میدار و چند باشتن را + بسیار سخن سخن : عمل کردن

رب کلمه تفویض صاحبها و محلی + رب لا یستغنی عن رب + رب
سیاحتی است که میگوید مروینده خور که گندای مرا + لیسبا علامنه گفته و از طرف راست + لیسبا

مَلُوفٌ لَدُنَّكَ ۖ رَبِّ فَكُلُوْكَ لَا يَنْتَظِعُ فِرْلًا ۖ سُرْمَتٌ

حاصل کرده شده نیست گناه با بنده که طاعت داشت نه بدعت + با

تجربہ	مید	امثال عربیہ
پیشہ	سینہ	پیشہ

مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران
کمیسیون تخصصی
فرهنگ، هنر و تفریح
گزارش
مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران
کمیسیون تخصصی
فرهنگ، هنر و تفریح
گزارش

وہی ہے جو ہمیں دیکھ کر ہنس دیتا ہے۔

[illegible]

غنیمت پس
 می دانستند که این خط
 پس حکم شد بر روی اینک
 تاج پشید
 بر سر مطهر
 فغان رفت پس حکم
 شد که گاو و شتر و
 بختی در باران
 پس حکم شد
 پس حکم شد

مجلس
العلماء
الاسلاميين
الذين
يقيمون
الاجتماعات
التي
تتناول
الاحكام
الاسلامية
في
الامور
الاجتماعية
والاقتصادية
والسياسية
والثقافية
والعلمية
والادبية
والفنية
والفلسفية
والاجتماعية
والاقتصادية
والسياسية
والثقافية
والعلمية
والادبية
والفنية
والفلسفية

۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

تَحْتَ الْفَلَةِ دَعَتْ إِلَى الْخُلَافَةِ رَبُّكَ مَهْنِيكَ تَحْتَ أَمْنِيَّةٍ رَحْمَةً

سوار خوردن بخورده سوی خلافت + بارگ زین آردوشی + با

فَكَيْفَ أَجْزَأُكُمْ بِالْعِلَالِ إِذْ بُدِّعَ أَصَابُ الْفَلَعِ شِدَّةً وَكُحْلِي الْبَصِيرَةِ

تند است شد به نهالیب جوارها + باست که یافت دنیا رشد دورا و خطا کرد دنیا

قَدْ أَهْلُوا دُرِّمَا أَدْرَكَ الْفَنُّ الصَّوَابَ دُرُّكُمْ أَجْلَاءُ الْكَلْبِ فَقُتِلَ

مقد دغورا + باست که در یافت گمان صواب را + باست که گر شد شکایت

صَ حَبَّةٌ دُرُّكُمْ كَانَ السُّكُوتُ جَوَابًا دُرُّكُمْ بَأْتِي الْأَنْبَاجَ

ناله + باست که باشد خاموشی پاسخ + باست که بر آید انباش

وَدَّ إِلَى الشَّدِيدَةِ رُبَّمَا الْعِلْمُ أَعْلَى الرَّبِّ أَلَيْسَ تَنْظُرُ

سیان متغی + مرتبه علم برتر مرتبه + کریم فرماید

الْفَقْرُ دُرُّكُمْ خَلَّيْ حَنْزَلَةً سَرَّجَهُمْ عَلَى حَافِئَةِ الْوَجَلِ

خیز + بزرگزد بود موزة حنظل + بر کرد بر جاره خورده مرد

النَّجْمُ جِلُّ عَافِلٍ رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَى النَّاسِ أَهْلُ الْقَوْلِ أَيْسَرُ لِلَّهِ

نایب پس دانست + بخشش خدا داد بر نباش نخستین + رست بد خدا

أَمِنْ دَمَائِي إِلَى عَيْنِي الرِّحَى تَقْلُو النَّفْقَانَ سِرَّاتِي

کسی نه منوی کرد در کوهها من + اسیر بلند می شود بر گزنی + روزی من

تَحْتَ ظِلِّ رُحْنِي سِرَّتُكَ يُطْلَبُكَ فَاسْتَرْسِ إِلَى رُحْنِي يُطْلَبُ

زیر سایه ریز من است + روزی تو میبرد از من سایش کن + روزی میجوید

الْعَبْدُ الْكُفْرُ مَا يُطْلَبُ الْعَبْدُ إِلَى رُحْنِي مَقْسُومٌ إِلَى رُحْنِي بِالْحَدِّ

بنده + بیشتر از آنچه میجوید آنرا بنده + روزی تو میبرد کرده شده + روزی بجهت است

جزوه هفتم

Handwritten marginal notes in Persian script on the left side of the page, including phrases like "در این بیت..." and "این بیت..."

Handwritten marginal notes in Persian script along the left margin, including "در این بیت..." and "این بیت..."

Handwritten notes at the bottom of the page, including "در این بیت..." and "این بیت..."

بمن بگذارد + روح را صحبت تا جنت خدا بیت الیم + روز شنبه بجهود از زانی + روز
 مکی سیاه است + روز سیاهی در پیش است + روز تو و روزی تو + روزی از کبیره
 میرود + روزی خود در سفره دیگر بخورد + روزی خود را کجا خورده + روزی
 بقدر بخت کس مقرر است + روستائی را عقل از پس آید + روستائی را جام
 خوش آمد + روستائی اگر دانی بود + خرس در کوه بود + روستائی
 عید دید + روستائی عرب از نور محمد علیه السلام بودند از روستائی بود لب غن + روستائی
 روغن قاز میآید + روغن از سنگ میکشد + روغن از ریگت بان میکشد + روستائی
 پیشه کن مطرانی سوز + رونه کسی است که قدم دارد + روستائی دروغ گو سیاه
 روستائی مفلسی سیاه + روزی بامهم دلهاس خسته است + ره راست بود اگر چه
 دور است + زن بیوه کن اگر چه دور است + ریاضت کش ببادای سباز
 ریسمان سوخته لیکن کجیش بیرون زفته + ریش بر آید پاجی شد + ریش
 خام طمع در کون مفلس + ریش در آسیا سفید کرده + ریش خود را
 بست دیگر + ریشش است دیگر است ریگ صحرای سبزه گشت مشرق

نخچینه سوم در امثال هندی

رات نخوژی سانگ بخت + راجا راج اور پر جاسکی + راجا
 که که راجه تیونکا کال + راجا که سونیا و پاسا پری سودا و + راجه بلا و
 محاری آوے + راجه رکھو رانی کما وے + راجا چو و نگر ی جو بهادری
 سولے + راجا کادان پر جا کا اشنان + راجه و نوگا اپنی نگر ی وگا + راجه
 کاد و جا اور بکری کا تیجا و نو خراب + راست گو مفلس مجلس میں چو

رام چوڑی جو دھیا من بھاوی سو لے + رانی کو رانا پیارا کافی کو کا ناپیارا
 رانی خان کے سہلے + رانی روٹھ گئی اپنا سھاگ لے گی کیا کسی کا بھاگ
 لے گی + راند کا ساند + راند کے چرخے کی طرح چلا جی تا ہو + راند اگیا سگائے
 کو آپ کو لاتی کہہاتی کو + راندے کے گھر ماند ہو اور عاشقوں کے گھر کڑا کا + راج چوڑ
 کراہے چلتے تروہو کا کھائے + راہ کی بات ہے + راہ پڑے جانے کہ باندہ پڑے +
 راہی راہ سو راہی راہ + راتیں بچہ بھت سجا بہت سجا حرامی بچہ + رانی سو ریت
 بناتا ہو + رٹیا چاکر گھسیا گھوڑا گھوڑا تھبت + ویراجی تھوڑ + رجب + مٹیلے کی چہری
 + رحمان جوڑین پیلی بلی لقمان لڑناوین کپت + رو بندہ خدیار
 خد + رز الا مست ہوا خدا کو ہول گیا + رز لے کے ناخن ہو + رز لے
 کا لٹہ + رز لے کی جو رو کو سدا طلاق + رستی جہل گئی پر بن نہیں گیا +
 رشون جکڑی اب نہیں ٹھرتی + رکھہ پت رکھایت + رکھی تو پیت نہیں پلست
 رم کے کہہ گڑے بن + رنڈی کے نک نھونی تو کوہ کھانی بھرتی + رنڈی
 رہے تو آپ سے نہیں سکے باپ سے + رنڈی کی گالی + بھوت کو تھوڑی چوڑ
 لگتی + رنگ نہ ہو گیا + رنگ تو اس اور مستاب ناؤں + روپ رووین
 بھاگ کھاوین + روئے کیون ہو میان صورت ہی لسی ہو + روٹا جائے موٹو
 کی خبر لے + روٹی کو ٹوٹی پانی کو بٹا خسم کو دوا + روٹی کھائے شکر سو نیا بھو
 بکرسے + روٹی کو رو دو اور چو لہو چھپے سو دے + روٹی پڑی منہ میں آت
 پیٹی گوہ میں + روٹے کو منائیو پھنے کو سدا نیے + رو رو کو دان مانگو ہن +
 روزے کو گئے نماز گئے پڑی + روزے خور خدا کے چور + روز لٹوان کو دنا روٹا
 پانی پیا + رو با سو منہ + رو با رہتوں گھر نہیں ہوتا + روٹو ٹیکت جائیو تو

میمونان کاوت سپوترا حادواش نامی ہندی وجم
 خذنیہ امثال

جہنم سے ہے۔ رب نام الہ کا ہے۔ ہر محمد کے اندر دس مسعود لکھے ہیں۔
 ہر پیر میں خواب کیو محل کا یہ پاست ہے سیاست میں جوئی
 پنجین کے تو پیر میں کے۔ یہ پچھ بجاو اور گولی بجاو۔ ہر میں علی ہوس
 ہری خزنہ نیر و ہم در مشاہدات حرف زای فیہ مشعل برستہ بخینہ

لنجینہ اول در امثال عربیہ

لَحْمٌ يَفُودُ أَقْدَحُ سَرَارِ عَالِدٍ يَحْصِدُ السُّرُورَ الْزَبُونُ

مراحت کن بہار کشتن یا کز مرگشت کنند گوئی درد میکند خوشی را نادان

يَفْرِجُ بِلَا شَيْءٍ الرَّجَابُ فَمَا وَرَحْمَةِ الصَّالِحِينَ لَحْمٌ يَفُودُ

شایدان شود در کسے شیش سخن میں ستہ رحمت شایگان رحمت ستہ زبانی

عَبْدٌ تَزِدُّ دُجَاهُ مِنَ الْمَرْغَبِ لِكُلِّ مَلِكٍ زَوْجَةُ الْبَدَلِ الْعَلَا

بندیک روز زیادہ کنی دوزخ است کن مرد را با بدو زبانی کردن و تو را با بدو بدین بجا راست

زَلَّةُ الرَّجُلِ عَظُمٌ وَزَلَّةُ اللِّسَانِ لَا تَبْقَى وَلَا تَذَرُ زَلَّةُ

نقزش یا استوار نیست کہ شکلی او ستہ میشود و نقزش زبان باقی نماند و دیگر گزارد و نقزش

الْعَالَمِ كَبِيرٌ زَلَّةُ الْعَالَمِ زَلَّةُ الْعَالَمِ يَضُرُّ

عالم بزرگ ستہ نقزش عالم نقزش جهان ستہ نقزش عالم زدہ میشود

بِقَا الطُّبْلِ وَزَلَّةُ الْجَاهِلِ خَفِيفُ الْجَهْلِ رَلَقَ الْحِمَارُ

پسے دہل و نقزش جاہل سے ہلکا ذرا جہالت تقریب خر

وَكَاكَ مِنْ شَفْوَى الْمَكَارِي زِيَرِ الرِّجَالِ

دوہو اب خواہش کرایہ دہندہ وزن کن مردان را

معروف و الباء مع الحروف و الحروف مع الباء

خزینہ الامثال

معروف و الباء مع الحروف و الحروف مع الباء

معروف و الباء مع الحروف و الحروف مع الباء

گنجینہ دوم در مثلہای فارسی

زاوہ ظالم شکر میشود پتی چون بشکست خنجر میشود زبان گناہ کہ نفی سہ بغیر
 چہ باک پز زانو گفتار بگفتن کلوی مے بند و زاید بد مسجد و بخوار بدیر و زائیدہ
 کسے و گامیدہ کسے جان بابا و زاید کہ و گاید کہ در دبر سر کہ زبان خلق نقارہ خدا
 زبان سرخ سر سبز میدہ بر باد و زبان زہر زبان دار و زبان پاسبان سر زہر
 بریدہ کبچہ نشسته صم بکرم از کسے کہ نباشد زبانش اند حکم پز زبان خوش مار را
 از سوراخ برے آرد و زبان کوشیت بہر طرف کہ میگوانی میگردد زبانش پاشای
 میکند زبانش معبر آورد و زحل ہندی از ترکی مرغ ترسد و زخم دہان شمنی
 تیزست چکہ نایز چشم مزدوم دوست پز زوہ را میتوان دزدیم بر کھفت زدن
 بر چہ باد اباد و زہر بر چہ فولا و کھی نرم شود و زہر زہر او ان ہنرمندانست و زہر زہر
 میرد و زہر او در دسر خرمین و زہر سفید برای روز سیاہست و زہر کارکنہ
 مد لاف زند و زہر صدف چہ آید بچی بر نشان و زہر مانہ با تو سازد تو با زمانہ بیاید
 ناز او ہم پر دست و ناز سفلی پر دست و زانہ سازی ہم بکند زہر کہ خنجر و گدگدوسی زمین
 آسمان دور و زمین شور سہان بر یار و در و تخم امل ضائع مگردان و زمین زہر پیرا
 شد سر خرد و زمین را بہمان میدوزد و زہر از انعام سر خرد شود و زہر و زہر
 زن ہر دوسرے مرد فک و ہم ورین عالمست و زہر او پز زن بیکار غر شود و ہمار
 زن جوانتر در پہلو نشیند کہ پیر و زن خود گام بردن و چہ نہ نمایند و زن
 خود گامے و منت دیگران مکش و زن ہقان زاید یا زاید مرا و خرم اجا باید
 زندگی را عشق است و زندہ کسے است کہ دے دارد و زندہ کسے است کہ دن

خزینہ امثال

لنجینه اول در امثال عربیہ

سَمَاءُ فَيَاكَ قَسِيًّا ۖ إِلَٰهَ الْغُيُوبِ ۖ إِلَٰهَ السَّمَاءِ

در مجموع که در این کتاب، سوره های ۱ تا ۱۱۱ و ۱۱۲ تا ۱۱۴ و ۱۱۵ تا ۱۱۷ و ۱۱۸ تا ۱۲۰ و ۱۲۱ تا ۱۲۳ و ۱۲۴ تا ۱۲۶ و ۱۲۷ تا ۱۲۹ و ۱۳۰ تا ۱۳۲ و ۱۳۳ تا ۱۳۵ و ۱۳۶ تا ۱۳۸ و ۱۳۹ تا ۱۴۱ و ۱۴۲ تا ۱۴۴ و ۱۴۵ تا ۱۴۷ و ۱۴۸ تا ۱۵۰ و ۱۵۱ تا ۱۵۳ و ۱۵۴ تا ۱۵۶ و ۱۵۷ تا ۱۵۹ و ۱۶۰ تا ۱۶۲ و ۱۶۳ تا ۱۶۵ و ۱۶۶ تا ۱۶۸ و ۱۶۹ تا ۱۷۱ و ۱۷۲ تا ۱۷۴ و ۱۷۵ تا ۱۷۷ و ۱۷۸ تا ۱۸۰ و ۱۸۱ تا ۱۸۳ و ۱۸۴ تا ۱۸۶ و ۱۸۷ تا ۱۸۹ و ۱۹۰ تا ۱۹۲ و ۱۹۳ تا ۱۹۵ و ۱۹۶ تا ۱۹۸ و ۱۹۹ تا ۲۰۱ و ۲۰۲ تا ۲۰۴ و ۲۰۵ تا ۲۰۷ و ۲۰۸ تا ۲۱۰ و ۲۱۱ تا ۲۱۳ و ۲۱۴ تا ۲۱۶ و ۲۱۷ تا ۲۱۹ و ۲۲۰ تا ۲۲۲ و ۲۲۳ تا ۲۲۵ و ۲۲۶ تا ۲۲۸ و ۲۲۹ تا ۲۳۱ و ۲۳۲ تا ۲۳۴ و ۲۳۵ تا ۲۳۷ و ۲۳۸ تا ۲۴۰ و ۲۴۱ تا ۲۴۳ و ۲۴۴ تا ۲۴۶ و ۲۴۷ تا ۲۴۹ و ۲۵۰ تا ۲۵۲ و ۲۵۳ تا ۲۵۵ و ۲۵۶ تا ۲۵۸ و ۲۵۹ تا ۲۶۱ و ۲۶۲ تا ۲۶۴ و ۲۶۵ تا ۲۶۷ و ۲۶۸ تا ۲۷۰ و ۲۷۱ تا ۲۷۳ و ۲۷۴ تا ۲۷۶ و ۲۷۷ تا ۲۷۹ و ۲۸۰ تا ۲۸۲ و ۲۸۳ تا ۲۸۵ و ۲۸۶ تا ۲۸۸ و ۲۸۹ تا ۲۹۱ و ۲۹۲ تا ۲۹۴ و ۲۹۵ تا ۲۹۷ و ۲۹۸ تا ۳۰۰ و ۳۰۱ تا ۳۰۳ و ۳۰۴ تا ۳۰۶ و ۳۰۷ تا ۳۰۹ و ۳۱۰ تا ۳۱۲ و ۳۱۳ تا ۳۱۵ و ۳۱۶ تا ۳۱۸ و ۳۱۹ تا ۳۲۱ و ۳۲۲ تا ۳۲۴ و ۳۲۵ تا ۳۲۷ و ۳۲۸ تا ۳۳۰ و ۳۳۱ تا ۳۳۳ و ۳۳۴ تا ۳۳۶ و ۳۳۷ تا ۳۳۹ و ۳۴۰ تا ۳۴۲ و ۳۴۳ تا ۳۴۵ و ۳۴۶ تا ۳۴۸ و ۳۴۹ تا ۳۵۱ و ۳۵۲ تا ۳۵۴ و ۳۵۵ تا ۳۵۷ و ۳۵۸ تا ۳۶۰ و ۳۶۱ تا ۳۶۳ و ۳۶۴ تا ۳۶۶ و ۳۶۷ تا ۳۶۹ و ۳۷۰ تا ۳۷۲ و ۳۷۳ تا ۳۷۵ و ۳۷۶ تا ۳۷۸ و ۳۷۹ تا ۳۸۱ و ۳۸۲ تا ۳۸۴ و ۳۸۵ تا ۳۸۷ و ۳۸۸ تا ۳۹۰ و ۳۹۱ تا ۳۹۳ و ۳۹۴ تا ۳۹۶ و ۳۹۷ تا ۳۹۹ و ۴۰۰ تا ۴۰۲ و ۴۰۳ تا ۴۰۵ و ۴۰۶ تا ۴۰۸ و ۴۰۹ تا ۴۱۱ و ۴۱۲ تا ۴۱۴ و ۴۱۵ تا ۴۱۷ و ۴۱۸ تا ۴۲۰ و ۴۲۱ تا ۴۲۳ و ۴۲۴ تا ۴۲۶ و ۴۲۷ تا ۴۲۹ و ۴۳۰ تا ۴۳۲ و ۴۳۳ تا ۴۳۵ و ۴۳۶ تا ۴۳۸ و ۴۳۹ تا ۴۴۱ و ۴۴۲ تا ۴۴۴ و ۴۴۵ تا ۴۴۷ و ۴۴۸ تا ۴۵۰ و ۴۵۱ تا ۴۵۳ و ۴۵۴ تا ۴۵۶ و ۴۵۷ تا ۴۵۹ و ۴۶۰ تا ۴۶۲ و ۴۶۳ تا ۴۶۵ و ۴۶۶ تا ۴۶۸ و ۴۶۹ تا ۴۷۱ و ۴۷۲ تا ۴۷۴ و ۴۷۵ تا ۴۷۷ و ۴۷۸ تا ۴۸۰ و ۴۸۱ تا ۴۸۳ و ۴۸۴ تا ۴۸۶ و ۴۸۷ تا ۴۸۹ و ۴۹۰ تا ۴۹۲ و ۴۹۳ تا ۴۹۵ و ۴۹۶ تا ۴۹۸ و ۴۹۹ تا ۵۰۱ و ۵۰۲ تا ۵۰۴ و ۵۰۵ تا ۵۰۷ و ۵۰۸ تا ۵۱۰ و ۵۱۱ تا ۵۱۳ و ۵۱۴ تا ۵۱۶ و ۵۱۷ تا ۵۱۹ و ۵۲۰ تا ۵۲۲ و ۵۲۳ تا ۵۲۵ و ۵۲۶ تا ۵۲۸ و ۵۲۹ تا ۵۳۱ و ۵۳۲ تا ۵۳۴ و ۵۳۵ تا ۵۳۷ و ۵۳۸ تا ۵۴۰ و ۵۴۱ تا ۵۴۳ و ۵۴۴ تا ۵۴۶ و ۵۴۷ تا ۵۴۹ و ۵۵۰ تا ۵۵۲ و ۵۵۳ تا ۵۵۵ و ۵۵۶ تا ۵۵۸ و ۵۵۹ تا ۵۶۱ و ۵۶۲ تا ۵۶۴ و ۵۶۵ تا ۵۶۷ و ۵۶۸ تا ۵۷۰ و ۵۷۱ تا ۵۷۳ و ۵۷۴ تا ۵۷۶ و ۵۷۷ تا ۵۷۹ و ۵۸۰ تا ۵۸۲ و ۵۸۳ تا ۵۸۵ و ۵۸۶ تا ۵۸۸ و ۵۸۹ تا ۵۹۱ و ۵۹۲ تا ۵۹۴ و ۵۹۵ تا ۵۹۷ و ۵۹۸ تا ۶۰۰ و ۶۰۱ تا ۶۰۳ و ۶۰۴ تا ۶۰۶ و ۶۰۷ تا ۶۰۹ و ۶۱۰ تا ۶۱۲ و ۶۱۳ تا ۶۱۵ و ۶۱۶ تا ۶۱۸ و ۶۱۹ تا ۶۲۱ و ۶۲۲ تا ۶۲۴ و ۶۲۵ تا ۶۲۷ و ۶۲۸ تا ۶۳۰ و ۶۳۱ تا ۶۳۳ و ۶۳۴ تا ۶۳۶ و ۶۳۷ تا ۶۳۹ و ۶۴۰ تا ۶۴۲ و ۶۴۳ تا ۶۴۵ و ۶۴۶ تا ۶۴۸ و ۶۴۹ تا ۶۵۱ و ۶۵۲ تا ۶۵۴ و ۶۵۵ تا ۶۵۷ و ۶۵۸ تا ۶۶۰ و ۶۶۱ تا ۶۶۳ و ۶۶۴ تا ۶۶۶ و ۶۶۷ تا ۶۶۹ و ۶۷۰ تا ۶۷۲ و ۶۷۳ تا ۶۷۵ و ۶۷۶ تا ۶۷۸ و ۶۷۹ تا ۶۸۱ و ۶۸۲ تا ۶۸۴ و ۶۸۵ تا ۶۸۷ و ۶۸۸ تا ۶۹۰ و ۶۹۱ تا ۶۹۳ و ۶۹۴ تا ۶۹۶ و ۶۹۷ تا ۶۹۹ و ۷۰۰ تا ۷۰۲ و ۷۰۳ تا ۷۰۵ و ۷۰۶ تا ۷۰۸ و ۷۰۹ تا ۷۱۱ و ۷۱۲ تا ۷۱۴ و ۷۱۵ تا ۷۱۷ و ۷۱۸ تا ۷۲۰ و ۷۲۱ تا ۷۲۳ و ۷۲۴ تا ۷۲۶ و ۷۲۷ تا ۷۲۹ و ۷۳۰ تا ۷۳۲ و ۷۳۳ تا ۷۳۵ و ۷۳۶ تا ۷۳۸ و ۷۳۹ تا ۷۴۱ و ۷۴۲ تا ۷۴۴ و ۷۴۵ تا ۷۴۷ و ۷۴۸ تا ۷۵۰ و ۷۵۱ تا ۷۵۳ و ۷۵۴ تا ۷۵۶ و ۷۵۷ تا ۷۵۹ و ۷۶۰ تا ۷۶۲ و ۷۶۳ تا ۷۶۵ و ۷۶۶ تا ۷۶۸ و ۷۶۹ تا ۷۷۱ و ۷۷۲ تا ۷۷۴ و ۷۷۵ تا ۷۷۷ و ۷۷۸ تا ۷۸۰ و ۷۸۱ تا ۷۸۳ و ۷۸۴ تا ۷۸۶ و ۷۸۷ تا ۷۸۹ و ۷۹۰ تا ۷۹۲ و ۷۹۳ تا ۷۹۵ و ۷۹۶ تا ۷۹۸ و ۷۹۹ تا ۸۰۱ و ۸۰۲ تا ۸۰۴ و ۸۰۵ تا ۸۰۷ و ۸۰۸ تا ۸۱۰ و ۸۱۱ تا ۸۱۳ و ۸۱۴ تا ۸۱۶ و ۸۱۷ تا ۸۱۹ و ۸۲۰ تا ۸۲۲ و ۸۲۳ تا ۸۲۵ و ۸۲۶ تا ۸۲۸ و ۸۲۹ تا ۸۳۱ و ۸۳۲ تا ۸۳۴ و ۸۳۵ تا ۸۳۷ و ۸۳۸ تا ۸۴۰ و ۸۴۱ تا ۸۴۳ و ۸۴۴ تا ۸۴۶ و ۸۴۷ تا ۸۴۹ و ۸۵۰ تا ۸۵۲ و ۸۵۳ تا ۸۵۵ و ۸۵۶ تا ۸۵۸ و ۸۵۹ تا ۸۶۱ و ۸۶۲ تا ۸۶۴ و ۸۶۵ تا ۸۶۷ و ۸۶۸ تا ۸۷۰ و ۸۷۱ تا ۸۷۳ و ۸۷۴ تا

[illegible]

از جمله های نویسی و قیام در یک روز و یک شب

سَبِّحْ دُرِّيَّةً نَعْمًا سُبُّحٌ بِطَائِفَةِ

ماتق نمانده در آن شب که

1	2	3	4	5	6	7	8	9	10	11	12	13	14	15	16	17	18	19	20	21	22	23	24	25	26	27	28	29	30	31	32	33	34	35	36	37	38	39	40	41	42	43	44	45	46	47	48	49	50	51	52	53	54	55	56	57	58	59	60	61	62	63	64	65	66	67	68	69	70	71	72	73	74	75	76	77	78	79	80	81	82	83	84	85	86	87	88	89	90	91	92	93	94	95	96	97	98	99	100
---	---	---	---	---	---	---	---	---	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	-----

١٠٠٠

Handwritten signature: *محمد باقر*

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

1. *Handwritten signature*

الحمد لله الذي جعل القرآن الكريم منبرا للعلماء والفقهاء

Handwritten notes and signatures are present in the right margin of the document.

وہاں سے آکر اپنے گھر پہنچا۔

10-10-68

... من ...

... ..

بسم الله الرحمن الرحيم

فوق

الشارع

100-443887-100

1998, 1999, 2000, 2001, 2002, 2003, 2004, 2005, 2006, 2007, 2008, 2009, 2010, 2011, 2012, 2013, 2014, 2015, 2016, 2017, 2018, 2019, 2020, 2021, 2022, 2023, 2024, 2025, 2026, 2027, 2028, 2029, 2030, 2031, 2032, 2033, 2034, 2035, 2036, 2037, 2038, 2039, 2040, 2041, 2042, 2043, 2044, 2045, 2046, 2047, 2048, 2049, 2050, 2051, 2052, 2053, 2054, 2055, 2056, 2057, 2058, 2059, 2060, 2061, 2062, 2063, 2064, 2065, 2066, 2067, 2068, 2069, 2070, 2071, 2072, 2073, 2074, 2075, 2076, 2077, 2078, 2079, 2080, 2081, 2082, 2083, 2084, 2085, 2086, 2087, 2088, 2089, 2090, 2091, 2092, 2093, 2094, 2095, 2096, 2097, 2098, 2099, 2100, 2101, 2102, 2103, 2104, 2105, 2106, 2107, 2108, 2109, 2110, 2111, 2112, 2113, 2114, 2115, 2116, 2117, 2118, 2119, 2120, 2121, 2122, 2123, 2124, 2125, 2126, 2127, 2128, 2129, 2130, 2131, 2132, 2133, 2134, 2135, 2136, 2137, 2138, 2139, 2140, 2141, 2142, 2143, 2144, 2145, 2146, 2147, 2148, 2149, 2150, 2151, 2152, 2153, 2154, 2155, 2156, 2157, 2158, 2159, 2160, 2161, 2162, 2163, 2164, 2165, 2166, 2167, 2168, 2169, 2170, 2171, 2172, 2173, 2174, 2175, 2176, 2177, 2178, 2179, 2180, 2181, 2182, 2183, 2184, 2185, 2186, 2187, 2188, 2189, 2190, 2191, 2192, 2193, 2194, 2195, 2196, 2197, 2198, 2199, 2200, 2201, 2202, 2203, 2204, 2205, 2206, 2207, 2208, 2209, 2210, 2211, 2212, 2213, 2214, 2215, 2216, 2217, 2218, 2219, 2220, 2221, 2222, 2223, 2224, 2225, 2226, 2227, 2228, 2229, 2230, 2231, 2232, 2233, 2234, 2235, 2236, 2237, 2238, 2239, 2240, 2241, 2242, 2243, 2244, 2245, 2246, 2247, 2248, 2249, 2250, 2251, 2252, 2253, 2254, 2255, 2256, 2257, 2258, 2259, 2260, 2261, 2262, 2263, 2264, 2265, 2266, 2267, 2268, 2269, 2270, 2271, 2272, 2273, 2274, 2275, 2276, 2277, 2278, 2279, 2280, 2281, 2282, 2283, 2284, 2285, 2286, 2287, 2288, 2289, 2290, 2291, 2292, 2293, 2294, 2295, 2296, 2297, 2298, 2299, 2300, 2301, 2302, 2303, 2304, 2305, 2306, 2307, 2308, 2309, 2310, 2311, 2312, 2313, 2314, 2315, 2316, 2317, 2318, 2319, 2320, 2321, 2322, 2323, 2324, 2325, 2326, 2327, 2328, 2329, 2330, 2331, 2332, 2333, 2334, 2335, 2336, 2337, 2338, 2339, 2340, 2341, 2342, 2343, 2344, 2345, 2346, 2347, 2348, 2349, 2350, 2351, 2352, 2353, 2354, 2355, 2356, 2357, 2358, 2359, 2360, 2361, 2362, 2363, 2364, 2365, 2366, 2367, 2368, 2369, 2370, 2371, 2372, 2373, 2374, 2375, 2376, 2377, 2378, 2379, 2380, 2381, 2382, 2383, 2384, 2385, 2386, 2387, 2388, 2389, 2390, 2391, 2392, 2393, 2394, 2395, 2396, 2397, 2398, 2399, 2400, 2401, 2402, 2403, 2404, 2405, 2406, 2407, 2408, 2409, 2410, 2411, 2412, 2413, 2414, 2415, 2416, 2417, 2418, 2419, 2420, 2421, 2422, 2423, 2424, 2425, 2426, 2427, 2428, 2429, 2430, 2431, 2432, 2433, 2434, 2435, 2436, 2437, 2438, 2439, 2440, 2441, 2442, 2443, 2444, 2445, 2446, 2447, 2448, 2449, 2450, 2451, 2452, 2453, 2454, 2455, 2456, 2457, 2458, 2459, 2460, 2461, 2462, 2463, 2464, 2465, 2466, 2467, 2468, 2469, 2470, 2471, 2472, 2473, 2474, 2475, 2476, 2477, 2478, 2479, 2480, 2481, 2482, 2483, 2484, 2485, 2486, 2487, 2488, 2489, 2490, 2491, 2492, 2493, 2494, 2495, 2496, 2497, 2498, 2499, 2500, 2501, 2502, 2503, 2504, 2505, 2506, 2507, 2508, 2509, 2510, 2511, 2512, 2513, 2514, 2515, 2516, 2517, 2518, 2519, 2520, 2521, 2522, 2523, 2524, 2525, 2526, 2527, 2528, 2529, 2530, 2531, 2532, 2533, 2534, 2535, 2536, 2537, 2538, 2539, 2540, 2541, 2542, 2543, 2544, 2545, 2546, 2547, 2548, 2549, 2550, 2551, 2552, 2553, 2554, 2555, 2556, 2557, 2558, 2559, 2560, 2561, 2562, 2563, 2564, 2565, 2566, 2567, 2568, 2569, 2570, 2571, 2572, 2573, 2574, 2575, 2576, 2577, 2578, 2579, 2580, 2581, 2582, 2583, 2584, 2585, 2586, 2587, 2588, 2589, 2590, 2591, 2592, 2593, 2594, 2595, 2596, 2597, 2598, 2599, 2600, 2601, 2602, 2603, 2604, 2605, 2606, 2607, 2608, 2609, 2610, 2611, 2612, 2613, 2614, 2615, 2616, 2617, 2618, 2619, 2620, 2621, 2622, 2623, 2624, 2625, 2626, 2627, 2628, 2629, 2630, 2631, 2632, 2633, 2634, 2635, 2636, 2637, 2638, 2639, 2640, 2641, 2642, 2643, 2644, 2645, 2646, 2647, 2648, 2649, 2650, 2651, 2652, 2653, 2654, 2655, 2656, 2657, 2658, 2659, 2660, 2661, 2662, 2663, 2664, 2665, 2666, 2667, 2668, 2669, 2670, 2671, 2672, 2673, 2674, 2675, 2676, 2677, 2678, 2679, 26

the 1990s, the number of people in the world who are undernourished has declined by 100 million, and the number of people who are malnourished has declined by 200 million. The number of people who are undernourished has declined by 100 million, and the number of people who are malnourished has declined by 200 million.

کلو ایسٹریس الری

برگردان سید بنوری
سید بنوری
شیراز

۲۰۰۰

مكتبة خزانة المخطوطات
مكتبة خزانة المخطوطات

مجلس شورای اسلامی

10

شماره ۱۰۰ - ۱۳۸۵

مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران

منه

10

أَبُو هَامِيٍّ لَا يَذْبَحُ لِتَمْعِيلِ سَلَامَةٍ فِي أَسْوَاقِ نِسَائِنِ فِي حِفْظِ النَّسَاءِ

ابا بهیم آنچه نمیکند اسمعیل را + سلامتی انسان در نگاه داشتنش

السَّلَامَةُ لِحَدَى الْغَنِيْمَتَيْنِ - السَّلَامَةُ فِي وَحْدَةِ وَالْفَاتِ

سلامتی یکی از اہم و غنیمت است + سلامتی در یک سبک و آفتاب

يَتَذَكَّرُ الْأَشْجَرُ الْإِسْلَامُ يُنْفِ عَنِ السَّلَامَةِ سِلَاحُ الضُّعْفَاءِ

جہاں دو + سلام خیر میدہد از سبب تنہی + سلاح ناتوانی +

الشكايه: السلطان لعاذل خير من مطوق بالسلطان ظل الد

گل است + پادشاه منصف بهرست از زبان سالار میآید و میگوید که

وَقَضَى إِلَهُ السَّاطَانِ خَوْجُ إِلَى الْعَقْلَاءِ مِنَ الْعَقْلَاءِ إِلَى

نذیب الملوک و پادشاه محتاج ترست سوی عاقلان از عاقلان سوی

السَّاطَانُ سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ عَزِّزْ بِهِ لِقَائِي وَأَعِزَّنِي لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ وَبِعِزَّتِكَ إِنِّي لَأَكُونُ مِنَ الْأَذِلَّةِ الْمُضَلِّينَ

پادشاه و پسرانش از علمش و ترقی و استقامت و منت

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

آسمان را خواست و زمین را پس از آن خواست + فرس کوه را که خود انگلیسی کنیز را

تَسْمِيَكُمْ رَقَّةً فِي أُنْدُكُكُمْ سُمُّهُ لَمْ يَزَلْ فِي النَّعْصَةِ وَهَلَا

مرد غریب را بخندیده در پیشگاهش

الْعَمَلُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ بِذِي الْحِجَّةِ الْاَوَّلَى مِنْ دَعْوَةِ الْاَوَّلَى بِسْمِ اللَّهِ

تکلیف - برپا شدن زینب - در برپا شدن زینب - در برپا شدن زینب

الفراق سنة وصلة السنة السنن والخلاف

الحمد لله الذي هدانا لهذا الذي كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله

جدای بیاض سال و سال وصال یو بست و کرپه ما حنجره

عبد	ح	اسماء عربیہ
-----	---	-------------

أَهْوَلُ مَا يُرَى مَسْلُوكًا + السَّيْفُ أَحَدُ الْحَيْكَلِ +

تسانده ترست آنچه که دیده شود + شمشیر + چلهماست +

تجملہ دوم در مثلہامی فارسی

ساقیا امروزے تو شیرم فردا کہ دیدہ + سائے کہ نکوست از بهارش پیداست

سال گذشت حال گذشت + سایہ جاہرے دولت والا جو میندہ بھر دفع

کرما + سبزه بر سنگ نرود چہ گنہ یاران را + سپرداری میکند + سخت

زبان سخت خوری + سخت میگیر دہان بر مردمان سخت گوش + سخن مرا جان

دار + سخن شنیدن بچ دولت سخن تا پیرسند لب بستہ دار + سخن راست

از دیوار ہم نشینو + سخن نیکو عیا و ولہماست + سخن راست تلخ نیاشد + سخن از

سخن بر خیز + سخن بسیار دانی اندک گوئی + سخن گواہ حال گویندہ است

سخن است از دیوانہ اشینو + سخن بر آواز گنبد است + سخن یک ستہ و گویا جہات

ایست + سخن + سر بلند + سخن و بخیل بر سالن بار و بشود + سخن انموال + بخورند + بخلا

غم سپردن ز بخورند + سر بریدہ بانگ نکند + سر سبزی تو دسر خروئی خیزو +

ز انکو نہ نگار ز مس خیزاید + سر قتل را چرب باید کرد + سر کہ مفت از حاصلت

سر حال بخیزد + سر مار باید کوفت + سرو از راستی آزاد شد + سرو دبستان و دبستان

سر یکہ باید کہے نکشد + سر باشد بر گردن + سر امری گران فردش بخزدین ست

سبت + سرم + چشم + سر طر + استاید چون گچی در سطرست سعی

سبزه شمشیر + سفلہ چہ جاہ اندوسیم و زرش + سیلے خواب بضرورت

سروش + سگ از دوکان آہن کر چه خواب برد + سگ اصحاب کف و دزے

چہ پنے نیان گرفت مردم شدہ سگ باش + برادر خرد مباحث سگ بد +

تجملہ

تجملہ

تجملہ

تجملہ

تجملہ

تجملہ

تجملہ

تجملہ

تجملہ

تجملہ

بفت گانه بشود چون که ترشد پید تر باشد سگ حق شناس حق شناس
 سگ حضور به از بد دور و دور سگ دانه کفش گر که در انجان چیست سگ با بسود
 کار سگ را طوق گردن اثره دولت ست - سگ ز در را بنگاش
 و قلبه ترش سگ که شد بنظر بنجم الدین - سگ از سر و دست - سگ که ز زبان
 سگ گزیده هم آن بکه آتش نباشد سگ نشین بجای گپائی + سگ را هم روستانی
 بیغرض نیست + سگ خبیان ست + سگ آمد دوست آمد + سگ بیا به
 حصار غزن + چه بود که حصار سگ آید + سگ استگ محشکند + سگ خون
 بر محل از زردادن غیر محل + سگ مفت و کلغ مفت + سوال در گیر جواب بگیر
 سو و سفر سلامتی ست + سوز از گایدور + سوزنده آتش ست که هرگز سرد نشود
 سوز دل فوج علیه السلام را طوفان تواند گشت + سوز باید مرد را گو سازد + سوز
 هست + سوزن عیسای اجز شقه محرم در خور نباشد + سوزن جاسوس ست
 و تیغ زبان گیر سوزن + سیاق عطار و از روزنامه شمس و شبنم
 چه غم گرسنه است + سیر خورده ام که از بوسه گندش تسم + سیر با غیر اگر چنانچه
 لیکن ایچا دهنده است + سیله نقد به از محلو سکنیه + سیاب زیر راس پید رو گردان
 سیر مرغ دیگر ست و سی مرغ دیگر سی هم به سیر خسین + سیه روئی هنگامه به خروئی
 آهمن ست + سید ولی دوات سر قلم راسیه کند + سیه روئی نوحان بیک لوشه

سگ

خزینة الامثال

گنجینه سوم در امثال هندی

سات پانچ کی لاٹھے ایک جتن کا بوج + سات سو جو بوج کا کے بی ج کو پ
 ساتار دهن + ساجن ساجن هر بوجوئی بهی بسیده + ساجا جور و حنوری

بجلی چپ + سب کے لی بلو لنگوٹیا نہ ملیو + سب کہہ گیا میان کی طرح ٹنگی اسبگن
 پوری کوئی نہ کیوں دوری سپی کو کر جو کاشی جانین تو پاتر چائن کون آیتن +
 سپا لکری کے چتیس فن بن + سپاہی کو ڈال نہ بریکو چکا چاہی + سبے مین
 راجا سے دیکو دو ہی حوال + مشترہ بہترہ + سخی سے شوم بہا جو جلد دیوی
 جواب + سخی شوم برسوین دن برابر مور ہتے ہیں + سخی دانارستی تار + سخی کا
 سر باند + سدا میان گوری ہی خضرہ کیوین + سدا کے پدے اردو دیکو دوسر
 سدا کی دانی موصل کی ٹوکی + سدا کی دکھی اور ختا و زمام + سدا کسی کی نہیں ہی
 سدا نہ پھولے تو رگی سدا نہ سادو ہوتی + سدا نہ جو بن تر ہی سدا نہ جو کو ی +
 سر پر آرے جل گئے تو بھی مدار ہی مدار + سر تو خین کہی یا + سر تو خین پھر +
 سر جھاڑ منہ پھاڑ + سردار یکا ڈنڈا اٹکا ہے + سر سے سردا نہی + سر سدا تھی بوجھا
 کھائیے + سر سجدہ مین من بریون مین + سر کالا منہ بالا + سرگ سے او تر لبول مین
 انگ رما + سر منڈا تے ہی او لے پڑے + سر موٹھی پیٹون غائب جلی بلی عجیب
 سری ہی کی بھیڑ کانی + سڑی فلائی اور محل کا بچنا + سستی بھیڑ کی دم اٹھا
 اوٹھا دیکتے مین + سسرگی بجاوے تو کیا ہو + سسکتی کئی بلکتی آتی سکھ
 مین آئی کرم چند لگی منڈاؤں کو بھجہ + سکھ سو دی ہو و حبس کی گاتین نہ گورو + سکھ
 سو دے کمار جو چوڑائی کی مینا + سکھ سنیت کا سب کو و ساسنی + سکھ
 سکھ نہیں گتین ہو بٹرون کو آبا نسا + سدا مٹ رہی ہو جب کا بڑا بہر و سدا
 سیلو بن عید کیسی + سدا چار منڈ ہے کی پائی جب لکوری بہا شاتی + سدا
 پو جو گٹھو تالی جو جو + سچنے والے کی موت ہے + سن دیو ہول ہو کر بول
 سدا سو جو کا + سوا مو ابرا رہے + سو پا جو نکا ایک پجا وہ + سو پو لے لکے

تاریخی نامی فارسی

(۱۱)

(۱۲)

خزینہ الامثال
فوائد فارسی کاف سن

[illegible][illegible]

کتب نفیسه اول
 در مسموم به بعضی
 در مسموم به بعضی
 در مسموم به بعضی
 در مسموم به بعضی

خزینة اول	۱۲۴	امثال ضاروطا
<p> لَرَجِيٍّ + أَضَلَّتْ مِنْ غَيْشِ ثَمَانِيَا + ضَيْفٌ لِيَجِيْلٍ أَمِيرٍ امیدداشتن تو به تباه گزنی بسبب کینه هشت + مهان بخند به خوفت مِنْ الْخَمْرِ + ضَيْفٌ أَلِيدٌ أَشَدُّ مِنْ ضَيْقِ لَقْلَبٍ از تخمه + تنگی دست سخت ترست از تنگی دل + </p>		
<p> گنجینه دوم در مثل های فارسی ضابطه یاری سزاوار و ضامن است کیست ضرب المثل زگار است ضرب ضربی </p>		
<p> گنجینه سوم در امثال هندی </p>		
<p> ضامن نه چوبی گره کاویچی ضامن بودی کی کیا ضرور کوکیدی کوکوی گره بین خرمی به نیز و هم در مثل های حرف طای مسئله مثل گنجینه </p>		
<p> گنجینه اول در امثال عربی </p>		
<p> طَابَ وَقْتُ مَنْ وَثِقَ بِاللَّهِ + طَارَتْ بِهِمُ الْعُقَاةُ طَارَتْ خوش شد وقت کسی که اعتماد کرد بر خدا + پراید ایشان را عقاقله پرید </p>		
<p> عَصَا فِينِ الرَّاسِ + طَارَ فَيَبُوءُ + طَاعَةُ الْوَلِيِّ بَقَاءُ الْعِثْرِ گونک های سر + هر پس باز آمد + فرمان برداری حاکمان باقی ماندن عتبت </p>		
<p> طَاعَةُ النِّسَاءِ نَدَامَةٌ + طَاعَةُ الْعَدُوِّ هَلَاكٌ طَالَ حُورُنْ فرمان برداری زنان شرمندگیست نه غلظت دشمن بلا گشت + دراز شد اندوه </p>		
<p> مَنْ طَالَ رَجَاؤُهُ + طَالَ عَمْرُ مَنْ قَصَرَ نَعْبُهُ بِالطَّامِعِ کسی که دراز شد امید او + دراز شد عمر کسی که کوتاه شد مشقت او طمع کننده در </p>		
گنجینه	۷۵	امثال فارسی هندی و عربی

وَنَاقِ الظِّلِّ طَائِرُ كُلِّ إِنْسَانٍ فِي عُنُقِهِ الطَّبِيبُ لِلْمَلُوكِ

سند سید است. بنده بر التماس در گریون دست + طلب برای وراثت امانت

لَا لِلْفَلَاقِكِ طَبِيبٌ يُدَوِّي وَهُوَ عَلِيلٌ ط

شیرای مطلق - پیپ علاج میکند و حال آنکه دوا بسیار است - بر با شکم

طَرِيقُ الْعَمَلِ وَاحِدٌ + طَعْنُ اللَّسَانِ أَشَدُّ مِنْ طَعْنِ السَّيْفِ

راه عقل یک سمت به زدن زبان سخت تر است از زدن پوزه

طَعْنٌ فِي حَوْصٍ مِنْ الطَّعْنِ يُطَارِكُهُ طَلِبُ الْوَلَدِ مِنْ

دیدن در وقت چیریت + طعن مهربان میکند او را + جستن ادب بهترست از جستن

لَذَّهَبَ طَلَبُ الْعَوْرِ قَدْ نَبِذَ تَصْبِيعُ الْأَذْيَانِ، طَلَبُ الْكُلِّ

زر + جستن گور خرد و شاخ را خراب کردن بر دو گوش است. جستن هم

قَوِّتِ الْكُلَّ طَلَعَتِ الشَّمْسُ فِي خُرْشَاءِ طَعْرِ فِي الدَّرَجِ مَجْ

در گذشتن بمستطاب طلوع کرد آفتاب در غبار طمع کرد در سو :

خَفَاةَ زَاوٍ مَالٍ + الطَّعْنُ الْكَادِبُ يَدُقُّ الرَّقَبَةَ +

ما انکه فوت شد اورا اصلش + طبع دروغ میگوید گردن پای

الطَّيْعُ قَمَرٌ وَالسَّعَالُ ثَنٌّ وَالْحَرَمَانُ مَوْتُ + طَمَعٌ مَنْ

بیماری است و سوال نزاع است و بی نصیبی مرکب است و طبع گردیده است

لَا يَدْفَعُ عَنْ نَفْسِهِ. **طَوْبُ** لِمَنْ سَرَّقَ بِالْعَافِيَةِ. طَوْبُ

دفع میکند از ذات خود و خوشحالی برای آموزه روزی داده به عاقبت خوشی

لَنْ أَجِلَ لَهُ + طَوَّلَ الْعَهْدَ يَنْشِي + طَوَّلَ الْبَيْتِ مِثْلَهُ

براساس این زن خواستگار برای او پدر در انزلی زمانه ذیالموتش میبندد و در انزلی خبر سوزن کاشانست

فجیسنہ

7

امثال عربیہ

مع الامم مع العيين مع الرء مع الباء

مع التبر

مما لا يخفى

اشکال باقی نماند

میں نے اس کے لئے ایک اور کتاب لکھی ہے جس کا نام ہے "میں نے اپنے آپ کو کیا"۔

کتابخانه عمومی
شماره قفسه

مجلس

۱۰۰

چند روز
اصلاً

کتابخانه عمومی
کتابخانه عمومی

والله اعلم

اخشال ط	۱۲۸	خزنیہ	
لِلصَّافِي + طَوَّلَ الْقَالَ يُبَيِّنُ طَوَّلَ الْكَلَامِ يُبَيِّنُ + طَوِيلٌ			
برای صفای بحث در از می بیند و درازی کلام خواری میکند و طویل است			
عَلَى بَلَدَةٍ + الطَّبِيبُ لِلطَّبِيبِينَ الطَّبِيرُ بِالطَّبِيرِ صَاحِبُ الْبَلَدِ الطَّامِرُ			
بر تری گیا و زبان پاکیزه برای داند پاکیزه و از بهر بهر شکار کرده میشود و طامیر			
گنجینه دوم دروشلهای فارسی			
<p>طاقط همان غذاست. خانه اهلان گذاشت طاقط دیدن است. طامع همیشه دلیل است. طبعی بنیان چه زخم شست من زبام افتاد. طیب مهران از دیده بهیچ. طلق و دامان مادر خوش برشت. بوده است و طعن بکتاب نیکو. دلس بزنش + طفل و امن گیر من آخر. گریبان گیر شد طعیر که کردیم. طبع آرد و بران ردی. زردی + طمع را سوزد و بر دی. طمع را همه حزن است بر سنی. طوفان و طبع. طوطی در شکرستان کامرانی میکند طاعت یعنی بخت.</p>			
گنجینه سوم دروشلهای عربی			
<p>طالب زر کابله درو طبعین خوار حقیقه دور. طبعی که چو صر که شمر. طوفان شیطانی که گمان به سو طک می نکیند به لیتا به. طوطی و گنی. خزنیه نوز و بهی در شلهای حرف غای موعود شمن به به نخبه.</p>			
گنجینه اول در امثال عربیه			
انثالیه و فارسیه بندیه	مهر	انجینه	

خزنیه اشال

خزائن

140

امثال عین

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا إِذْ هَدَانَا لَهَذَا

فکر ما و توحید حقیقت یقیناً می‌باشد و خود را با او آموخت و از آن سوست و از آن سوست و او را آموخت که در کتاب

المؤمن حسن الخلق الغنوق بعد الثقة

مسلمان خوبی خلقی است + ماده ۱۸۰ و ۱۸۱ از قانون مجازات اسلامی

يَقُولُ سَنَاءٌ خُودُ يَسْلَمُ الْعَمَلُ

[illegible]

۱۔ اے اللہ! میں نے اپنے رب سے دعا کی ہے کہ وہ اس شخص کو جو میری طرف سے حق بات کا بیان کرے، اس کے دل پر رحم فرمائے اور اس کی زبان کو مستحکم رکھے۔

إلى بيان عيب الكلام طويل عجز عن شرحه العجز عن

بسمان کردن و عید کلام در از کین اوست و سر از کین که بچرخانید و خردن و خردن

فِي التَّائِيْدِ الْعَيْنِ حَقَّقَ عَيْنُ الشَّاهِدِ بِالْبَيِّنِ وَالْعَدْلُ الْعَيْنُ بِالسَّيْرِ قَصَصَ

دیز آتش ست و چشم دشمنان ست و چشم آسمان کنکاو ایکنو کاوست بخششی و چشم گریه برین

الْقَاتِرِ عَلَيْهِ قُرْآنُ الْعَيْنَةِ شَفَعُ الْحَبِيبُ عَنِّي جَدَارِي عِيَانِي

موش سست چشم او فراوانست - سامان جنگ - شفا میدرخشید - در ریخ گفتی از کفزار و باغ

کنجند و در موشهای غار می

عاشق بخود غیر عارف است و عارف را درین بینک است بنویز و عاشق را زار می آید

مِثْلُ عَاشِقٍ يَمُرُّ بِمَنْزِلٍ لَا يَمُرُّ بِهِ إِلَّا وَهُوَ يَتَذَكَّرُ

عاشق مہربان تر از یزدیست + عاشق کو ریاضت + نه عیب + بین لولی گند ز...

عاقبت گرگ زاده گرگ شود و گرسه با آه می زند گرسه شود و عاقبت آه می زند عاقبت

عاجب ترین و زیادهترین سودی که به ما می آید این است که با آن بسیار کم از راه دیگران

[illegible]

جو عمر و بھارت ریڈیو سوسائٹی کو تعلیم دیا سی کردار یہ عجیب

برایا دودش در آن سده و عکس شود سببش را در حدیثی آمده که هر که از گناه

انجمن	کتابخانه	مکتب	امثال فارسیه
-------	----------	------	--------------

الانسان في هذه الدنيا
هو كمن يمشي على حبل مائل
بين شلالين من النار والجنة
فإذا انقلب إلى الخلف سقط في النار
وإذا انقلب إلى الأمام سقط في الجنة

عبدالله بن محمد بن عبدالمطلب

[illegible]

گنجینه سوم

۱۳۹

امثال عربی

وای وای وای

که دل کس بده غلام بال از دوا قاجار دو + خاک گدازان شود و اما سبک بشود
غیر و اما روز نیاید خورد + غم ندارد می بر بجز غمخوار ترش وای وای سنگ است معنی
هر چیکه کریم باشد سفره بر سر دانه اندازد + غم خاص در بر یا چیزی دیده است
که بخورش غوطه میزند + خور و میزند می شود و می خورد و می نشود + غول به تنه بند نشود

گنجینه سوم در امثال هندی

غرض باولی به + غریب کو کوری شرفی به + غریب کی جور و سبکی
سرج + غریب کی جور و عجزه خاتم ناون + غریبون نه فرد زور کجایان
برای آت + عجزه بهت زور تحویر اما کجاست کی استانی + خمر نیمه
لبت و دوم در مشایع حرف فامش تن برست گنجینه

گنجینه اول در امثال عربیه

قَالَ مَنْ سَلِمَ عَنْ شَرِّ نَفْسِهِ + قَاضِي لِي أَقْدَحَكَ قَاعِيبُ وَأَنَا أُولَى

نجات یافت کسی که رانی یافت از بدی ذات خود پس نفس کن بر است خیر خود را بکلیه برادر و برادر

أَلْبَابُ الْفِتْنَةِ أَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ فَقِي وَلَا تَكْأَلِكْ فَخْرُ الْمَرْءِ

صاحبان عقول + فتنه سخت ترست از کشتن + جوانست نیست مانند کله + فخر کردن

بِفَضْلِهِ أُولَى مِنْ خَيْرِهِ بِأَصْلِهِ + فَلْيُؤَاكِلْ يَدَيْهِ مِنْ طَبْتِ لَمِنْ

بهری از خود بهتر است از خیر خود پس به اصل کن و مانند پیر کسی که علاج کرد

حَيْثُ ذَكَرْتُكَ أَنْتَ مَذْكُورٌ لَسْتُ عَلَيْهِمْ بِمُصِطَرٍّ وَلَا

کجاست که دوست داشت + پس بنده جز این نیست که تو بنده دهنده هستی نیستی بر ایشان بر گشته بر این امر

گنجینه

۱۴۰

امثال هندی و عربیه

صاحبان عقول + فتنه سخت ترست از کشتن + جوانست نیست مانند کله + فخر کردن

خبریه امثال

الفقر له كَفْسٌ وَاحِدَةٌ + الْفَقِيرُ لَا يَتَحَاجُّ + فَكُلُّ الْمَرْءِ فِي

بسمه درویشان اندکی جان هستند در دیش محتاج نمی شود و زمانی مرد در

الصِّدِّيقُ، فَلَا تُلْجِئُوا مِنْ كُتُبِهِ سِوَا مِثْلِ، فَلَا تَقَالُ

راستی است + فلان گرسنه تر است از ماده سنگ حول + فلان نهان است

تَالِى. فَلَانُ قَدْ نَضَبَ شَيْبَةً. فَلَانُ كَالْغَنَةِ تَزَارُ وَلَا تَزِيدُ

نماز و روزه و حج و عمره و زکوة و صدقة و غیره

فَلَانُ مَالِكَ وَالْهَوَالِكُ - فَلَانُ يَكُنْ لَنَا فُلَانُ الْعَالَمِ

سید علی حسینی

عَلَامٌ يَخْرُجُ فِي وَقْتِ شَبِّهِ زُكْرَانٍ عَلَامَانِ

وَالْأَقْرَبُ لِلْأَقْرَبِ وَالْأَقْرَبُ لِلْأَقْرَبِ وَالْأَقْرَبُ لِلْأَقْرَبِ

و در روز به عیبت برادران و فلان سرگرمه میکند خرد و دست بزرگ خود را به نامی ق...

بِرِئَافَةِ الذِّمَنِ - فَلْتَأْتِ الْوَحْيَ - فَلْيَكُ غَايِضُكَ بِأَلْفِ حَقْلٍ

بہر جہل نہ غصہ + پس باہر کہ شوی و چراغ فیروز می یاب: بمن تو موافق ہو یا نہیں

وَأَمَّا الْفُلُ فَأُرْسِلَتْ بِرَحْمَةٍ مِنَّا لِيُبَيِّنَ مَا نَالِ الْغَاثِ وَالْفَاطِثِ

ہیں باوجود غم، دلائل و باہد کہ گریز بیشتر ہے پس چار شہر باد صبا -

[Faint musical notation]

الاحیاء و المیراث مصنف ابو اسحاق

سید جلال حسین شاہ صاحب

الَّذِينَ فِي خُصْبِهِمْ فَوْقَ كُلِّ ذِي عِلْمٍ عَلَيْهِمْ فِي الْحَرِّ

خوارزمی در حاصل یزدش به بالای هر صاحب علم داناست و در حرکت

بَرَكَهٖ فِي الدُّوْدِ رَاحَةً لِّلْمُفْزُودِۖ فِي التَّأْخِيْدِ فَآتٍۚ فِي الْقَمْرِ

برکت است و درلد و با سالیست برای مُرده و در درنگ که این آفتاب است.

[illegible]

امتحان	۲۰	۱۰۰
--------	----	-----

نقد و بررسی: بهار و دریا / دکتر سید محمد باقر

سید محمد قاسم علی

ردن از انکه

پیشتر

۱۰۰

فِي الْمَخْلُوقِ كَيْفَ يَخْرُجُ فِي التَّجَارِ
در شوق است آفتاب در شوق است آفتاب

وَالسَّيْفُ فِي بَيْتِهِ يُؤْتِي الْحُكْمَ فِي بَطْنِ زَهْمَانِ زَادَهُ فِي دَنْبِ
او نیزه در خانه اش آورده میشود حاکم در شکم تخم زدن داد و در دُم

الْكَلْبِ يَطْلُبُ الْقَالَءَ فِي سَعَةِ الْخَلْقِ كَنُورِ الْخَرَقِ فِي سَعَةِ
سگ بهجود مال را در فراخی خلقها گنجهای روزهاست در سحر

الْوَرْدِ تَغْلُ عَنْ مَدَائِقِهِ فِي كُلِّ شَجَرٍ نَارٌ فِي كُلِّ قَلْبٍ شَغْلٌ
گل محال است بر دانه زچیدن است در هر درخت آتش است در هر دل کار است

گنجینه دوم در مثلهای فارسی

فارسی شکست + قال بدبزرگان بد باشد + قال نیکو بن بهر کار است

فایه جهان بجز خزان آمده است + فخر آل جوانمردان دست ویران است

قند خفته را من بهیاری بختی + خواب است بیدار کن فخر رخ روزی با خط

پیکار + فخر خوشی زیاران نازم افتاد است دولت را + فخر خواه مجاهد مراد می

فوزی شده دیگر و اما س پیروز دیگر است + فردات کند خمار کاشب مستی فود

ویران است + فرزند اگر چه عیب ناکست + در چشم پدر عیب پاکست + فرزند

نمیداند فرزندی + فرمان بردار در اندیشه روز نیست + فربید صید باشد خواب صیاد

فریاد و شغال بال شغالست و فریاد و سگان کم بخند رزق گدرا + فضل و منافع

اندانیده فعل بگزیده راسته انیت + فکر زاهد دیگر و سودا عاشق دیگر است

فکر کس بقدر عبت است + فلان فلان بین گزشت + خود در فلان جان من

مثال فارسی

۲

خزینة الامثال

در شوق است آفتاب در شوق است آفتاب

فوطه بر جشم خورنی بیا. غم سخن گریخته. فیصله گریه رده است لیکن شش

گنجینه سوم در امثال ہندیہ

فاتحہ درود کیا گئے و وہ فارسی کتاب تھی تاکہ ولنگا شیخی وہ فاس کی کو
ملا کو حلال میں۔ قالہ وہاں دانت ٹوٹے تو بلا سوسہ قبیح داد الہی بہہ
فالودہ ایک بہاؤ سنیں۔ وہ تاج فضائل سے توجہ دیاں بدلانے بدوئی
فقیر کو کمال ہی و شہلا جو فخر کیا کہانہ نہ ہو جسکو فخر فخر تھی
فلاس کی مانہ۔ اذکر کیا یا ایسا ہے تو وہاں بھی نہ ہو حج و عمرہ
خرنمہ بہت سوم و شہادہ اس حدت کاف مشتمل ہے یہ کج

تفہیم اول در مثال عربیہ

قَاتِلِ الْكَافِرِينَ - صدقه القاد من رافق زور القاسم
 القاض يوجب الذاب القايغ غني وان كان سائما
 مغرئ خبده اخطه ثقتي الله سير اخذنا معناه
 قبل البكاء قد كان وجهك عايسا قبل الرقي شئ الله قبل ان
 پیش از گریستن به تحقیق بود و گزشتش - پیش از بریدن خنجر برینا پیش از بریدن خنجر

غریب ۲۳۴ | ۱۴۷۶ | امثال قاف
 کثیرها تو قد منها القلیل من المذنبین انبی من الذین مع الذین
 بیشتر از تو فرموده که از بدکاران و گناهکاران از انبیا و انبیاء از بدکاران و گناهکاران
 القلیل النافع خیر لک من الکثیر الضار القلیل یدل
 اندک بد و نفع بهرست از بسیار ضرر و زیان اندک دهنده و نفع دهنده
 علی الذین القمیع القمیع القناع انی لغناء
 بر بیشتر بر این نقاب بر این است قناع سود و نفع سود
 القناع افضل الغناء القناع کثر لا ینفی الغناء فالانفعا
 ناعت نیکوتر از نفع قناع نفع است که فایز شود قناع نفع است که نفع
 القناع من طبع البیاء قمری و الطفی و قول الطاری
 قناع از طبیعت با نواز است و طعم کن و طعم کن و سخن طعنه از
 دقایق السنبلة القول ما قالت خدام الفول حبه
 بار علیها سنبست سخن چیرست که گفت خدام و سخن مولی
 حبه المقال یقع و السیف یحسب عهد الضارب یقطع
 حبه گویند و واقع میشود و شمشیر سوار سخن بازو زنده میبرد
 قول المینة مینة الماء أشد من قید الحديد القید
 سخن زار مرد است و آب سخت ترست از قید آهن و قیدست
 و اللثة یقبل للبعث من ابوک قال الفرس خالی بقیة المرء
 و فرغی از روزانی و گفته شد با و استر که است بدو گفت اسب سو من است و قیمت مرد
 حمة بقیة المرء ما یستنه
 بهر است و قیمت مرد چیرست که است نهاده

[illegible]

گنجینہ دوم در مشہای فارسی

قارون باکر تنگ چهل خانه داشت بخت بد آن مزدگر نام ملوکراخت
 قاضی بد گوادرانی + قاضی بر ثروت راضی + قاضی چست گواه شست
 قاضی ز پس قرار نشود الحاکم قاضی به باال شنبه بر فشا دست به محاسب
 گرم خور و معذور دارد دست به پنج پین پی شود پیشه کند دلالی به قدر
 عافیت کسب داند که به صیبتی کفر و زیور قار و زرگر بشناسد قدر جوهر جوهری
 قدر عیسی کجا شناسد خر قدر نیست بعد زوال قدم نامبارک که مسخوف
 اگر بریار و بدیدارد و دو قرآن را از این زیر پر زیب + قرب سلطان آید
 از وی تبرس + قرض که از هر گذشت با + کوبه شد به نیر و قرض حیض و است
 قرض شهم و است + قرض بنده + قرض را به بر و پشت خواب قسم بر
 خوردنت + قصه کوتاه + قصه
 قطب ان جانو صید + فخر و تیر هیچ دور + تیر و قطع نظر ز کشت
 دیگر حضرت نایب و ان نیز است + رنگ رنگ کردن زندگیت
 خوا لاد و ان خارش کوی + قطعه + تیر در آسان بود قلا و به بنده
 قلم رفته را به چاره کن به قلم جوهر + تیر شکسته است قلم سیر
 و سر شکست قلم به هر گوید دیده به تیر و قلم را به قلم
 قناعت تو بگر کند مرد را + قلم + تیر در پیش به سان و تیر
 قهر در پیش بان در پیش قیامت + تیر به تیر به تیر به تیر

الف

ب

۱۰

ج

د

هـ

و

ز

ح

ط

خزینہ

گنجینہ سوم در امثال فارسی

قاضی جی کوکون بود شهر که اندیش بود قاضی که هر که چو سیاه قاضی لی لی

۱۲ صنفی مارب

خریشہ ۱۷۹ اشیا کا فن
 بڑی ہفتہ کا لاشاء تجھ عن سیکان حجاز کا لاشاء
 چندی آید۔ مانند کو سپید کہ سے جو پاز کار در ایران + مائندن فو لکند
 حَدِّجْ رَبَّنَا عَلَى الْمَاءِ كَالْكَبِشِ يَحُلْ شَفَرَةً
 کہ سے بین ایک خوردہ مانند قبضہ کنندہ بر آب۔ مانند کش کہ بر میدان کار در
 وَكَادَ الْكَلْبُ مَوْزَةً مِنْ مَالِ ابْنِهَا كَالْمَوْزَةِ اخْدَمَ
 و نماو۔ مانند زن مرادہ شدہ ز مال ہی خود۔ مانند زن مرادہ شدہ
 خَدَّ مَشِيْقًا كَالْمَقْدَرِ فِي الْعَنَةِ كَانَ حِمَارًا فَاسْتَأْنَقَ
 اندوہا بر عن۔ مانند شتر ایک کندہ در خطر رہ۔ بود خر پس مارہ خر شد
 كَانَ لَمْ مِنْ جَوَابِ الْمَوْزَةِ كَانَ كَسْرًا فَصَارَ سَرَاغًا
 بود بر اس نواز ایان آبک + بود پای پس گرد۔ نواز
 كَانَتْ وَفَرَّةٌ فِي حَفْنَةٍ كَالْمَاعِلِ رُفْسٍ الطَّيْرِ مَسَاكُهُ
 بود۔ در سنگ بزرگ + گویا کہ بر سر ناس بیتان پر و دست گویا
 يَدُ الرَّبِّ الْيَاثِ كَانَتْ قَاعِدٌ عَلَى الرَّفْدِ كَانَتْ فَلَمْ يَكُنْ
 فتح مرغ ست + گویا کہ دست شمشیر است بر یلان + گویا کہ دست شمشیر
 السَّعَادَةِ وَهُوَ عَزِيْزٌ كَالْقَوِ كَالْمَلِكِ لَدَى هَيْبِ كَبِيرٍ
 نیک بختی را و حال آنکہ وہی بہیذاست + بود مانند سے روز۔ توان + بعد عمر
 لَطَوِيَ كَبْرِيَّ الْخَلْبِ كَتَلُ الْفَاصِلِ بَيْنَ الْفَصَافِ
 لبیب طوق + مانند برق بے باران + مانند در میان آسمان + صل بین
 لِحَايَتَا كَثْرَةٍ الْخِلَافِ فِي شَيْءٍ يَلِيلُ كَذِبِهِ كَثْرَةُ
 دو مست آن + کثرت اختلاف در چہ سے نشان دہ در خواست و کثرت
 کفایتہ

و در دست آن مصیبت
در مصیبت حباب بارش
بجاست نغمه‌ای که
آید در آن گریه و دین
و در دست آن مصیبت
در مصیبت حباب بارش
بجاست نغمه‌ای که
آید در آن گریه و دین

فنان فیض ابو حسن ۱۲
 ابو جعفر ابو حسن ۱۳
 ابو جعفر ابو حسن ۱۴
 ابو جعفر ابو حسن ۱۵
 ابو جعفر ابو حسن ۱۶
 ابو جعفر ابو حسن ۱۷
 ابو جعفر ابو حسن ۱۸
 ابو جعفر ابو حسن ۱۹
 ابو جعفر ابو حسن ۲۰

خزینہ ۲۳	۱۵۰	امثال کاف
التَّقَاتُ صُحْبَةُ عِلْمٍ التَّقَاتُ كَثْرَةُ الْخِلَافِ شَقَاؤُ كَثْرَةُ الْخِلَافِ تواضع نشان تقاقت است - کثرت خلاف دشمنی است - کثرت بد		
تَقَطُّعُ عُنُقِ الرِّجَالِ كَثْرَةُ الْعِقَابِ يُوجِبُ الْبُضَاءَ كَثْرَةُ سے تیز و درخشاں مردان - کثرت عقاب موجب بثور و دشمنی بخت باد کثرت		
الْغَنَرَةُ يَكُونُ الْقَصَابُ كَثْرَةُ الْوَفَاقِ يَقَاتُ الْكَيْدَ الْحَلَبُ کوسند سے ترسانہ قصاب را - کثرت موافقت تقاقت است - بیشتر ہمہ		
يَلْبِضُهُ قَلِيلٌ مِنَ النَّارِ كَثِيرٌ مِنَ النَّارِ كَثِيرٌ مِنَ النَّارِ كَثِيرٌ مِنَ النَّارِ تقاقت میکند از آتش بیشتر بزد - کثرت در آید بیشتر شربت تا کثرت با خود		
الَّذِي كَذَبَ وَكَذَبَ الْكَذِبُ الْخَطْمُ الْخَطْمُ الْكَذِبُ الْكَذِبُ الْكَذِبُ خرد و - مانند کرم - بیشتر - دروغ بزرگترین نداشت - کثرت - کثرت - کثرت		
الْكَذِبُ وَبُ مُتَقَرِّبٌ وَانْ صَدَقْتَهُ هُجْرَةٌ وَوَضَحَتْ حُجْرَتَهُ الْكَذِبُ بسیار دروغ گوئیت داشته شد اگر چه باو کند نزد با منش و جود با تو - دلیل - بسیار - کثرت		
يَسْتَعِي وَكَانَ يَنْدِي الْكَذِبُ عَلَى الْبَقْرِ + الْحَصْرُ يُرَادُ وَاعَدَ طعام شب بخورد و طعام باد و نیز - در آنها - آورد و بار بار دشمنی است و جوارز چون وعده اند		
أَوْفَى + الْكَرِيمُ الْخَيْرُ مِنَ السَّوَى عَيْدُهُ الَّذِي هَبَّ الْأَخْبَارُ ایفا کند - جوایز و برزیده کثرت است که باید باشت - نزد و زرد - سنگ - باد		
الْكُشْبُ حَبِيبٌ لِلَّهِ كَسَدَتْ لِيُؤَاقِبُكَ فِي بَعْضِ الْأَوْفَى روزی حقیقت محبوب خداست - ناهان شد با تو تنها در بعضی جاها		
الْكُسْلُ بَابٌ مِنَ الْأَزْدِ قَدَّ كَسِيدٌ وَخَوِيٌّ وَكُلُّ عَيْدٍ خَيْرٌ سستی دریت از سبب دینی - کسرت و جویر و بر کور فر - بهرست		
کنجینه	۱۶۰	امثال عیبه

فنان فیض ابو حسن ۱۲
 ابو جعفر ابو حسن ۱۳
 ابو جعفر ابو حسن ۱۴
 ابو جعفر ابو حسن ۱۵
 ابو جعفر ابو حسن ۱۶
 ابو جعفر ابو حسن ۱۷
 ابو جعفر ابو حسن ۱۸
 ابو جعفر ابو حسن ۱۹
 ابو جعفر ابو حسن ۲۰

وَأَمَّا كِتَابُكَ فَلَمْ يَكُنْ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِمْ سَاعَةً وَمَا أَصْبَحُوا بِشَيْءٍ مُعْتَدِينَ

هائیکو کمال است + کلام میکند + سحر + هر شتر بهار موجب

نُورٌ كَأَنَّ الْأَمْوَ فِي بَيْتِهِ صَلْبِي كَأَنَّ الْأَمْوَ فِيهِ مَا يُرْمَى إِلَيْكَ

سده است و در مرد و خانه خود که است و سر در در و است چنانکه از نوشته پیش و پس می برد

أَمْ قَوْلُكَ يَتُوصَفُ بِفَعْلٍ + كَأَدَاةِ الْخَبْرِ عِنْدَ غَيْرِ +

در این روزها که در میان خود و سائر دنیا

كُلُّ أَنْعَامٍ فَتَنَةٌ ۖ كُلُّ الْخَالِدِ يَحْتَدِي الْخَالِدَ ۚ وَالْمُؤْمِنُ

آنکه در این کتاب مذکور است که هر کس که بخواهد از این کتاب استفاده کند باید از صاحب آن اجازه بگیرد و اگر کسی بدون اجازه از آن استفاده کند عاقبتش بد خواهد بود.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على سيدنا محمد
الذي جاء به الهدى والبرهان
والله اعلم بالصواب

باب الحجة والردوم الإمامة قلب من يسير في قلبه

تبتلانی میسر میماند روزنامه و ...

اجواں جیرین اسد ایضاً الکلب لبوح وابدیو

بسیار با محنت و مشورت و استیلا و سلبا به او از ننده است و ماه شنبه در بهر موبد است و در آن

كل حزبٍ بما لديهم فرحون ﴿٥٠﴾

بهر کوی و با آنچه نزد اوست شادان اند - رسید بریزی و کردستان خرد را بر زن صاحب بر این خرد داشت

ذیل محال ہے یہ جاوہر الاثنین شام کل شام بوجہ

عاجب من نامیکنده ہر ایک تجاویز کرد دولہ را شور شد ہر بنیہاے خود

سِقَاطٌ كُلُّ شَيْءٍ مَّا لِكَ الْأَوْجُهَةِ كُلُّ شَيْءٍ لَيْبَ عَلَى الْأَنْشَاءِ

نغزہ است ہر چیز پاک مٹو نہ است مگر ذات و تعالیٰ ہر چیز کے کہ نوشتہ شدہ بر انسان

فجیہ	۲۰	امثال عربیہ
------	----	-------------

不

تجدید

۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱
 ۴۷۲
 ۴۷۳
 ۴۷۴
 ۴۷۵
 ۴۷۶
 ۴۷۷
 ۴۷۸

۱۲
 ۱۱
 ۱۰
 ۹
 ۸
 ۷
 ۶
 ۵
 ۴
 ۳
 ۲
 ۱

چون

فان

لا

تنگ

درون

دوداد

کسی کو نذر و نشان بدید تو بیگانه خوان
برست چندی کفر زدی کفر زدی و حالو گو بکفش و زجرم آلوده خایه و دین مال خود
کفن و زوشت مرده ستر ستر و زار زنگان مد کلان مال تو باشی حق با ما باشد نگاه
بر سر محرم و منهد کلان بجز دو پادام و افتی کلان و گنگ کبک گوش کس و دینک خوشتر
بم فراموش کرد بکند چاه کن آب دان حاجت نیست کلنج انداز یاد اشنگ
کمان چن بکشدن دیر کباده شود مکن خور و نو کبری بگریم خرج و بالانشین کم خور
جان من ست نمی دگرم شهادت بر چه خواهد بود حکم نیست با تو ماه خردن از تو
بلند کودکی کو بعلل سر بوده نزد اهل حرم کبر بود و کور و نظر بازی و کورچه خور و چشم
کور بکا خود دنیا ست بکور احتیاج چراغ ندارد و کور را بهما شاکستان چه کار کوری
یاز ناوانی سوزده گرد سوزده شکسته آب میخورد کوزه پیچیده چاه در برنج آید کوزه نود و دو
آب سردار و کوشش چه سود چون نکت نخت یاوری ملکوشش ببقایه ست و سم
بباید کور بکوفته رانان چون کوفته ست کوه بر حید بلند ست به سر دارد کوه کن
دکاه بر آوردن کوه و کاه پیش و یکی ست که افه است در تاج و طالبان یاد که
بار محنت خود بر زاریت خلق که تا دانه غشانی نرود که حالو چو کبیا خوردنش کس
خود در شنبه پردری اند بگرم کم از بود نیت که ز رکش در جهان گنج گنج که کز
که نیافت که کام بخشش و راهبان و سبت که کبند بر چه گوئی گویت باز که محرم یک
نقطه محرم شود که مرد آید نیش از نیش و فراز که بر کجا شکستان بود دگرسان
کس که لب هز نرفته نظر بر عیب کند که هیچ کس نذر درخت بر سنگ که نخی بود حرم
کس آمدی و کس بر شدی بکیت شلو دارد کبیا گریخته مردی بود از خرابه یافتی

نخیزد سوم در امثال هندی

امثال فارسی

چون

نخیزد

[illegible][illegible][illegible]

1

نام و دس بتا ۹۱۵

منقولہ دیہاتوں
نہایت اہم و قیمتی نامہ
منشی الادب
چنگیز احمد صاحب
دہ مہتمم نامہ
دست دہلاؤ و بچاؤ
نسبت کردن کہلا
افشار الملک
فاطمہ بی بی بیخیں
مہم و اہم و قیمتی
عہدہ گزشتہ و حال

در روز قیامت ۱۳
 در روز قیامت ۱۴
 در روز قیامت ۱۵
 در روز قیامت ۱۶
 در روز قیامت ۱۷
 در روز قیامت ۱۸
 در روز قیامت ۱۹
 در روز قیامت ۲۰

خبر نیست	۱۵	اشغال نام
لَقَدْ أَخَذْنَاهُ مِنَ كَفَرٍ لِّتَعْلَمَ أَنَّ الْوَدَّيْنِ بَعْدَ الْبَعْدِ كَمَا كَانُوا لِحَوِيَّةِ		
الْفَرَسِ كَرْدِ عَمَّنْ كَسُوهُ لَكَ فَرَسَانِ لَوْ لَقِيتُمَا رَأَاهُمَا دُرُوسٌ بَعْدَ دُرُوسٍ مَانَتْ نَابُ حِوَاكِي		
لَقَدْ كَانَ لَوَدَّادٍ بَلَقْدَ دَلٍّ مِّنْ بَالَتْ عَلَيْهِ الشَّعَالِبُ لَقَوَّاهُ		
برای شسته دوستی به بر آنست تحقیق خواشد کسی که شب بیدار بود و در راهها + ماده شتر		
صَادَقَتْ قَيْسًا لَّقِيتُ مِنْهَا عَقِيَّةً لِّكَ الْعَقِيَّةُ بَانَ كَيْسِي		
بان قیس را + عاقبت کردم از آن عرق نزدیکی به + برای است و عقیقه بی زن طریقی		
لِكُلِّ لَجَلٍ كِتَابٌ لِّكُلِّ جَدِيدٍ لَدَى كَاكَاةٍ لِّكُلِّ دَلِيلٍ دَوَى		
برای هر ابل نوشته است + برای هر روز از نیت زنده بماند و برای هر روز برای هر روز		
لِكُلِّ دَخْلٍ دَهْشَةٌ لِّكُلِّ دَهْرٍ جَالٍ لِّكُلِّ لَيْلٍ شَاةٍ لِّكُلِّ نَارٍ		
برای هر دانه ترس است + برای هر روز از مردان + برای هر روز که گوشت است برای هر روز		
لِكُلِّ مَهْجُودٍ مَبْهُوطٌ لِّكُلِّ صَارِمٍ مَبْقُوعٌ لِّكُلِّ جَوَادٍ لَبِقٌ لِّكُلِّ		
برای هر ابل از فن برودان است + برای هر صبح بر آن کار کرده است و برای هر صبح بر آن کار کرده است		
رِجَالٌ لِّكُلِّ عَمَلٍ حَزَاءٌ لِّكُلِّ عَدَاوَةٍ دَوْلَةٍ لِّكُلِّ حَسُودٍ		
مردانند + برای هر کارس پادشاه است + برای هر دشمنی دواست + هر دشمنی حوسد		
لِكُلِّ قَدٍ طَعَامٌ لِّكُلِّ شَيْءٍ قَوْحٌ لِّكُلِّ فِرْعَوْنٍ مُّوسَى لِكُلِّ قَلْبٍ هَوَى		
برای هر پادشاه طعام است + برای هر زنده خوش شفت + برای هر فرعون موسی + برای هر دل هوس		
كَمَا أَنَّ لِكُلِّ دَاءٍ دَوَاءً لِّكُلِّ كَالٍ نَوَالٌ لِّكُلِّ لَيْلٍ هَادٍ لِّكُلِّ مَقَامٍ		
چنانکه که بین برادر هر بیماری دواست + برای هر کال نوال + برای هر لیل هادی + برای هر مقام		
مَنْعَالٌ لِّكُلِّ قَمَرَةٍ لِّكُلِّ قَمَرَةٍ لِّكُلِّ نَبَاٍ مُّسْتَقَرٍّ لِّكُلِّ شَيْءٍ مُّغْنٍ لِّكُلِّ		
سجده است + برای هر زنده است + برای هر خبر فرارسد + لیکن در غنصین بودی		
خبر نیست	۱۶	اشغال عربی

در روز قیامت ۱۳
 در روز قیامت ۱۴
 در روز قیامت ۱۵
 در روز قیامت ۱۶
 در روز قیامت ۱۷
 در روز قیامت ۱۸
 در روز قیامت ۱۹
 در روز قیامت ۲۰

در روز قیامت ۱۳
 در روز قیامت ۱۴
 در روز قیامت ۱۵
 در روز قیامت ۱۶
 در روز قیامت ۱۷
 در روز قیامت ۱۸
 در روز قیامت ۱۹
 در روز قیامت ۲۰

خوبه ۲۴

141

امثال ولام

جَدُّ ذَا لِكُلِّ وَجْهًا مُمَوَّلِيهَا الْأَرْضُ مِنْ كَاسِ الْكُرَامِ

ماده فرجه + برای هر یک جهت است که آورده است آن جهت را برای زمین از مال خود فروزد

نَصِيبٌ، لِبَابِ الْحَوْلَةِ، ثُمَّ يَضْمُ الْخَاءُ، فَتَقُولُ: فَنُونَ، وَالشَّائِلُ

مجلس شورای ملی
تصمیم است که برای دفعه اول این پیشنهاد در مورد برای اقسام دست برای خوانند

حَقِّ وَلَهُمَا عَاقِبَتُنَا ۖ لَمْ يَخْرُجْ مِنْ قَصْدِكَ ۚ إِنَّهُ يُرِيدُ اللَّهُ

مقدمه: در این کتاب، به بررسی و تحلیل آثار و اندیشه‌های علامه شریعتی پرداخته می‌شود.

بِالنَّهْلِ صَاحِحًا حِينَ أَتَيْتَ لَهَا حَاحًا ۖ كَوْنَتْ لَهَا شَمْسٌ

مکرمہ نیکو را دقت کرد بان واس او م مشق نشو آفتاب

إِلَى قُلُوبِكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ

سید علی حسینی

عَلَيْكَ يَا أَيُّهَا الْغَوَاةُ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

کے لیے جس کی طرف سے یہ سب کچھ ہوا ہے۔

از هر چه از دمی + هر چه از مال سودا و مریضه است

سید سید علی حسینی عظیمی - استاد اسماء فاروقی - خدیوین - کمالی

بجزو اصف نرا، البر برسد سرش باستان را باده شود و اگر از آن باده شود

یہ تمام لوگ اس واسطے کہ جو جہاد کے لئے تیار ہوں

در حساب التبعه جید و البر بر بر شوند مردم بر او اندک مال شوند پس و کاتبین و فادان و خواندنیان و زودگان

وكان ابن ابي حنبله رحمه الله لا يقرأ الا سورة البقرة في يوم الجمعة

کربود و خوش طبعی نه نژاد گریه می را اگر بوی در چمن

الحمد لله	الحمد لله	الحمد لله
-----------	-----------	-----------

		7/11	
--	--	------	--

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

خبر ۲۶	۱۷۴	امثال لام
لَيْسَ لِقَطَا مِثْلُ قُطِيٍّ لَيْسَ لِحُضْفٍ مِثْلُ بِلْبَانٍ لَيْسَ لِنَيْسٍ		
نیت سنگوار مانند قطی نیست براسه رنگ کرده شده مرگشت سوگند نیت		
لِسُلْطَانٍ لِعُلُوِّ ذَوَالٍ لَيْسَ لِحُسُودٍ لِحَاكِيَسٍ لِلْإِنْسَانِ		
برای بادشاه علم ذوال نیست براسه حاسد آرایش نیست برای انسان		
إِلَّا مَا كَسَبَ لَيْسَ لِمُعْجَبٍ أَيْ لَيْسَ لِهَامِزٍ ذُو لُفٍّ كَمَا شَفَعَا		
مگر آنچه کوشش کرد نیت براسه شکر عقل نیست مرآن غمیت را جز خدا دور کننده		
لَيْسَ مَنْ يَجْتَنِبُهُ بِصَاحِبٍ لَيْسَ مَنْ عَادَ الْكُرْ سُرْعَةً		
نیت برکنش از دور آیدری نیست از خوسه خواند ازان شتابی		
إِلَّا بِتَقَامٍ لَيْسَ مَنْ أَعْدَلَ سُرْعَةً الْعَدْلُ لَيْسَ مَنْ أَرَادَ		
انقام کردن نیست از انصاف شتابی لامت کردن نیست بپاری به تر		
مَنْ جَحَلَ لَيْسَ تَحَلُّ الْحِجْرِ فِي الْحِجْرِ لَيْسَ مُشْتَرِي الْأَمْلَاقِ		
از بجهان نیست جاس سنگ در سنگ نیست خرید کننده ملکها		
كُشْتَرِي الْأَفْلَاقِ الْكَلْبُ الْخَفِيُّ وَالنَّهْأُ أَفْضَلُ لَيْسَ قَلْبُكَ		
مانند خرید کننده آسمانها شب پنهان حرمت رود رسوا تر نزد من دل خود		
حَسْبُكَ لَيْسَ الْكَافُ قَيْدُ الْقُلُوبِ		
محبوب مندی نزد من سخن قید دلهاست		
تفسیر دوم در مشای فارسی		
لَا تَقْرَأُ فَنَدَانِ بَرَكَةِ دِلَرَتِ تِشَدُّ لَو كُنْ بِرَسِيدِ لَعْنَتِ بَكَارِ شِيَانِ		
نیت برای بزرگوار می بیند و معنی بین اغفل لفظ عربست لقیان حکمت		
تفسیر	۱۷۵	امثال الف

[illegible]

مَا يَأْتِيكَ مِنْ رَمَةٍ + مَا تَحْقُقُ نَفْسُ + مَا تَكُونُ لِرَحْمَتِي فِي كِتَابِي

نیست در خانه دمنده آتش و مرد از مرگ یعنی خود + نمی بینی آه! ایشاد دست قبضه کرد بنده

فراهم نمیکنی و صفها را و از نیست پیداشدن اسباب مگر بفرزاهم کردن اسباب

مَلِكُ قَصْرِ أَنْفُسٍ مَلِكُ ظُهُرٍ فِي مَشَاطِفِ مَلِكَةِ الْخُلُقِ

سید محمد شکر تاجی، مؤلف و ناشر
شیراز، ایران، ناشر: سید محمد شکر تاجی

کَلَّا أَتَاكَ الْخَبَرُ ۚ أَتَىٰكَ الْخَبَرُ ۚ

الرُّوحِ عَلَيْهِ مِنْ لَعْنٍ مَا دَارَتْ لَهَا أَيْ حَوَالِ بِهَلَالٍ مَا دَخَلَ

برادر میر و کے از عقل + خند و ...

السِّيفُ لِصَاحِبِ الْجَنَّةِ مَا ذَاقَ عِبَلَةً وَلَا لَبَلَةً + مَا رَآهُ إِلَّا حُلَا

شمشیر مکہ صاحب سپر + بخشید چربش راونه لقمه + حاجت مهربانی

الْمَاضِي لَمْ يَكُنْ مَعَهُ مِنْ دُونِهِ فَعَقَدَ الْعَوْنُ فِي النَّبَاةِ

گذشته ذکر کرده نمیشد و به گرامی سفر از بخاری همسایگان خود را بستند چشمها اگر خواهند که

كَلِمَاتٍ مِّنْ لَّدُنْكَ يُفَصِّلُ الْبَيِّنَاتِ لِقَوْمٍ أُولِي الْأَلْبَابِ

مَاعْلَاكَ تَهْوَى سَمَاوِكَ مَاعَلَى لِرَسْوِي إِذَا الْبَلَاغُ أَمِينٌ *

۱۲۰

مَا عَلَى الْخَشِينِ مِنْ سَبِيلٍ مَا عِنْدَ الْخَيْرِ وَمِنْهُ مَا لَفَ حُو

نیست بر کنونی کنندگان از راهی نیست نزدش نیکی و خورنی از آنکه پاره نکند ما می

السَّامِ وَالْأَمْسَاحِ الْبَيْدِ وَالْمَلَكِ الْمَكِيدِ وَالْمَلِكِ الْمَظْلُومِ

انسان مگر ننگ بیابان را + آنچه دریافته نشود بجهان گوئی داشته شود بجز مال سایه نیست

الْقَوْمِ سَمِعُوا الْفَرْدَ ۖ نَسُوا مَا فِي الْقُرْآنِ ۚ وَإِنْ يَرَوْا كِسْفًا مِّنَ النُّجُومِ

ما لعمرب سوي عريب ليس ما للزاد عريب ما لعمرب المال

[illegible]

نچیسنه	جزود وازد هم	اشال ۶ می
--------	--------------	-----------

1	2	3	4	5	6	7	8	9	10	11	12	13	14	15	16	17	18	19	20	21	22	23	24	25	26	27	28	29	30	31	32	33	34	35	36	37	38	39	40	41	42	43	44	45	46	47	48	49	50	51	52	53	54	55	56	57	58	59	60	61	62	63	64	65	66	67	68	69	70	71	72	73	74	75	76	77	78	79	80	81	82	83	84	85	86	87	88	89	90	91	92	93	94	95	96	97	98	99	100
---	---	---	---	---	---	---	---	---	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	-----

١٠٠

100

۱۳۰۰
 ۱۳۰۱
 ۱۳۰۲
 ۱۳۰۳
 ۱۳۰۴
 ۱۳۰۵
 ۱۳۰۶
 ۱۳۰۷
 ۱۳۰۸
 ۱۳۰۹
 ۱۳۱۰
 ۱۳۱۱
 ۱۳۱۲
 ۱۳۱۳
 ۱۳۱۴
 ۱۳۱۵
 ۱۳۱۶
 ۱۳۱۷
 ۱۳۱۸
 ۱۳۱۹
 ۱۳۲۰
 ۱۳۲۱
 ۱۳۲۲
 ۱۳۲۳
 ۱۳۲۴
 ۱۳۲۵
 ۱۳۲۶
 ۱۳۲۷
 ۱۳۲۸
 ۱۳۲۹
 ۱۳۳۰
 ۱۳۳۱
 ۱۳۳۲
 ۱۳۳۳
 ۱۳۳۴
 ۱۳۳۵
 ۱۳۳۶
 ۱۳۳۷
 ۱۳۳۸
 ۱۳۳۹
 ۱۳۴۰
 ۱۳۴۱
 ۱۳۴۲
 ۱۳۴۳
 ۱۳۴۴
 ۱۳۴۵
 ۱۳۴۶
 ۱۳۴۷
 ۱۳۴۸
 ۱۳۴۹
 ۱۳۵۰
 ۱۳۵۱
 ۱۳۵۲
 ۱۳۵۳
 ۱۳۵۴
 ۱۳۵۵
 ۱۳۵۶
 ۱۳۵۷
 ۱۳۵۸
 ۱۳۵۹
 ۱۳۶۰
 ۱۳۶۱
 ۱۳۶۲
 ۱۳۶۳
 ۱۳۶۴
 ۱۳۶۵
 ۱۳۶۶
 ۱۳۶۷
 ۱۳۶۸
 ۱۳۶۹
 ۱۳۷۰
 ۱۳۷۱
 ۱۳۷۲
 ۱۳۷۳
 ۱۳۷۴
 ۱۳۷۵
 ۱۳۷۶
 ۱۳۷۷
 ۱۳۷۸
 ۱۳۷۹
 ۱۳۸۰
 ۱۳۸۱
 ۱۳۸۲
 ۱۳۸۳
 ۱۳۸۴
 ۱۳۸۵
 ۱۳۸۶
 ۱۳۸۷
 ۱۳۸۸
 ۱۳۸۹
 ۱۳۹۰
 ۱۳۹۱
 ۱۳۹۲
 ۱۳۹۳
 ۱۳۹۴
 ۱۳۹۵
 ۱۳۹۶
 ۱۳۹۷
 ۱۳۹۸
 ۱۳۹۹
 ۱۴۰۰

بَيْنَ الْجَلِّ وَالْإِسْتِثَارِ الْمَشَاهِدُ لَا مِيزَانُ لَهَا هَكَذَا

میان آشکارا و پوشیده است + مشاوه

الْمَشُورُ فَحِصْنٌ مِنَ الْكَيْدِ مَا وَافَقَ مِنْهُ مِنْ كَلَامَةٍ مَصْحَبَةٍ

مشوره پنجاه است از شدن دنگی و بی یقی است از علامت + مصاحبت

الْأَشْرَارُ كَفُّ بُلْبُجٍ مَصَائِبُ الْقَوْرِ عِنْدَ قَوْمٍ كَوَائِدُ

بدان سوار شدن دریا است + مصیبتهاست کرده بر دیگر گروهی فائده ناست

يَضُرُّ بِالْجِلَالِ مَا يَنْفَعُ الْكَيْدَ مَضِلُّ الْمَعِ بَيْنَ فِكْنِهِ

آوردن میکند بسیار زانچ نفی میکند جگه را + جاسه گمراهی مرد میان دور و نزدیک

مَضَى مَا مَضَى مَطْلُ الْغَيِّ ظَلَمَ مَطْلُ لُغَايِلِ الْكَلْبِ مَحَاوَرَةُ

گذشت آنچه گذشت + درنگ کردن و ناکر تم است + درنگ کردن مانند خواب گناه چو کرد

الْوَطْنُ تَقَعَّرُ لَفْظٌ مُعَانَبَةٌ أَلَا تَحْوَانِ خَيْرٌ مِنْ فَقْدِ هِمَّةٍ

وطن خست میدهد زیر بار + خستم کردن برادران بهتر است از کم کردن آنان

مَعَ الْخَوَاطِي سَهْمٌ صَائِبٌ مَعَ الْجَائِجَةِ تَلْفَى الْحَاجَةُ الْمَغْرِبَةَ

با خطا آمدگان تیر نیست به باب رسیده و با دشمنی می یابی + طلب را + شناسایی

تَفْعٌ وَلَوْ الْكَلْبُ لَعُقُورُ أَلَمْعَنَ فِي بَطْنِ الشَّاعِرِ الْمَغْرِبِ

سود میکند اگر چه باشد بگ گزیده + منی در شکم شاعر است + بزم

تَهْلِي وَهْلَتِي الْمَفَاسِقُ أَمَّا لِي الْمَقَالِكَةُ مَخِيرٌ مِنْ أَسْفَارَةٍ

نار میکند و نا غیازد + مفسد در دیاری خداوند + ویران کننده + اسفار

جَنَابُ الْمَرْءِ أَمَّا كَيْدُهُ مِنْ يَمِينِهِ أَمَّا كَيْدُهُ مِنْ شِمَالِهِ

جنگل مردان است که بداند + من یمن او را + و من شمال او را

۲۰

م

م

م

م

م

م

م

م

م

م

خزینہ	۱۸۲	امثال عربیہ
مَنْ ذُو مِرَّةٍ فَاعْبُ وَكَانَ صِغَارًا ^{کسیکے پیشہ کو کہ مرنے والا ہو} مَنْ ذُو مِرَّةٍ فَاعْبُ ^{کسیکے پیشہ کو کہ مرنے والا ہو} مَنْ ذُو مِرَّةٍ فَاعْبُ ^{کسیکے پیشہ کو کہ مرنے والا ہو}		
مَنْ أَنْفَلَ كَيْفَ كَانَ فَيُؤْتِي بِأَيُّهَا الرِّضْوَانُ كَيْفَ ^{کسیکے پیشہ کو کہ مرنے والا ہو} مَنْ أَنْفَلَ كَيْفَ كَانَ ^{کسیکے پیشہ کو کہ مرنے والا ہو} مَنْ أَنْفَلَ كَيْفَ كَانَ ^{کسیکے پیشہ کو کہ مرنے والا ہو}		
خُذْ لَكَ مِنْ أَسَاءِ أَدَبِهِ صَلَاحٌ لِنَفْسِهِ ^{کسیکے پیشہ کو کہ مرنے والا ہو} خُذْ لَكَ مِنْ أَسَاءِ أَدَبِهِ ^{کسیکے پیشہ کو کہ مرنے والا ہو} خُذْ لَكَ مِنْ أَسَاءِ أَدَبِهِ ^{کسیکے پیشہ کو کہ مرنے والا ہو}		
لَنْ يَسْلَمَ إِلَّا بِالزَّهْدِ مَنْ اسْتَفْضَى لَوْ فَيَضْبَحُ حَتَّى ^{کسیکے پیشہ کو کہ مرنے والا ہو} لَنْ يَسْلَمَ إِلَّا بِالزَّهْدِ ^{کسیکے پیشہ کو کہ مرنے والا ہو} لَنْ يَسْلَمَ إِلَّا بِالزَّهْدِ ^{کسیکے پیشہ کو کہ مرنے والا ہو}		
الَّذِينَ لِيَعْنِي فَقَدْ ظَلَمُوا مَنْ أَسْرَعَ فِي الْجَوَابِ وَالصَّوْبُ ^{کسیکے پیشہ کو کہ مرنے والا ہو} الَّذِينَ لِيَعْنِي فَقَدْ ^{کسیکے پیشہ کو کہ مرنے والا ہو} الَّذِينَ لِيَعْنِي فَقَدْ ^{کسیکے پیشہ کو کہ مرنے والا ہو}		
أَبَاؤُهُمْ فَظَلَمُوا مَنْ أَضْلَعُ فَاسِدٌ وَأَوْعَى ^{کسیکے پیشہ کو کہ مرنے والا ہو} أَبَاؤُهُمْ فَظَلَمُوا ^{کسیکے پیشہ کو کہ مرنے والا ہو} أَبَاؤُهُمْ فَظَلَمُوا ^{کسیکے پیشہ کو کہ مرنے والا ہو}		
أَهْلَكَ حُبُّ اسْتِزَارٍ مَنْ طَاعَ غَضَبَهُ أَضْلَعُ ^{کسیکے پیشہ کو کہ مرنے والا ہو} أَهْلَكَ حُبُّ اسْتِزَارٍ ^{کسیکے پیشہ کو کہ مرنے والا ہو} أَهْلَكَ حُبُّ اسْتِزَارٍ ^{کسیکے پیشہ کو کہ مرنے والا ہو}		
ثُمَّ أَعْطَى لَمَّا مِنْ حُبِّ يَعْلَمُ حَقَّ أَجْرِهِ مَنْ ^{کسیکے پیشہ کو کہ مرنے والا ہو} ثُمَّ أَعْطَى لَمَّا مِنْ ^{کسیکے پیشہ کو کہ مرنے والا ہو} ثُمَّ أَعْطَى لَمَّا مِنْ ^{کسیکے پیشہ کو کہ مرنے والا ہو}		
عَلَيْهِ مَنْ أَعْجَبَهُ أَرَأَيْتَ غَلَبَتَهُ أَغْدُو ^{کسیکے پیشہ کو کہ مرنے والا ہو} عَلَيْهِ مَنْ أَعْجَبَهُ ^{کسیکے پیشہ کو کہ مرنے والا ہو} عَلَيْهِ مَنْ أَعْجَبَهُ ^{کسیکے پیشہ کو کہ مرنے والا ہو}		
أَلَيْسَ فَقَدْ نَجَّى مَنْ أَعْلَى أَجْرِي أَدَا ^{کسیکے پیشہ کو کہ مرنے والا ہو} أَلَيْسَ فَقَدْ نَجَّى ^{کسیکے پیشہ کو کہ مرنے والا ہو} أَلَيْسَ فَقَدْ نَجَّى ^{کسیکے پیشہ کو کہ مرنے والا ہو}		
جیلند	۲۰۱۲	امثال عربیہ

کسیکے پیشہ کو کہ مرنے والا ہو

خزینہ امثال

استادان
فروش روز
تلفات داشتن
پنجوی ۱۲ دقیقه
حساب راسخ
در این کتاب
مالیاتی و ادبیات
مراکز
نیز در کتاب
نیز در کتاب

خزنیه ۲۵	۱۸۴	اشغال بر
ابائے فُقد عَقْوَهُ مِنْ عَظْمِ الدُّنُوبِ خَشِنَ الْعُيُوبُ مَنْ أَفْتَنَ		
پدران خود پس تحقیق بی فرز نرفته از بزرگترین گناهان است بیکو که دران جهاد کیم عودا کرد		
سِرِّكَ أَفْسَدَ أَمْرَكَ مَنْ لَوْ طُفَّ كُنْ قَوَّطُ مَنْ أَلَذَّ سُلُوكُهُ حَرَمُ		
را بزا بجا کرد کار ترا هر که از حد گذشت مانند کوسست که تقصیر کرد در هر که شمر سوال خود شد		
مِنْ الشَّعَائِعِ يَقُولُ الْهَافَاتُ مِنْ الْمَاءِ كُلِّ شَيْءٍ حَيٍّ مِنْ أَمَاتٍ		
از زشتیا پیدا میشود آفتا + از آب است هر چیز زنده و از نشاها		
الْحَذَّ لَئِنْ مَعَادَاتُ الْخَوَانِ مَنْ مَاتَ شَقِيحًا كَأَنْفِ بَرُوتِهِ		
رسوائی است دشمن داشتن برادران + هر که میرانند ترا پیش خود از زنده که مروت خود را		
مَنْ أُلْصَقَ فَقَدْ اسْتَشْرَفَ مَنْ أَلْكَرَحْنُ الصَّدِيقَةِ اسْتَوْجِبَ		
هر که انصاف کرد پس تحقیق خوش کرد + هر که انکار کرد خوبی را سزاوار شد		
سُؤَالُ الْفِطْرَةِ لَلْبَيْتِ الْهَافِ أَضَاقَ وَكَطَرُ الْبَقِيَّ مَنْ جَلَّ كَالِه		
شرفی جدا بی را + نیست نه زنی را برید و بدبخت را باقی گذاشت + هر که بخل کرد مال		
عَلَى نَفْسِهِ جَادِيهِ عَلَى عَجْرِهِ مَنْ لَبَسَ لَبِطَةً مَنِ اسْتَبَطَ لَبِطَةً		
رجان خود سخاوت کرد و بوی بر زن خود + هر که فراخی کرد شاید هر که بخل کرد و بخت		
أَلَا تَعْلَمُونَ صَانَتِ بَعْمَهُ عَلَى الدَّوَامِ مَنْ بَلَغَ أَرْبَعِينَ فَكُنْ بِحِلَّةِ		
نعت دادن کرد نعتش همیشه + هر که رسید بچهل سال و بگفت		
الْعَصَا فَقَدْ عَصَى مَنْ تَأَنَّى أَدْرَكَ مَا يَتَقَى مَنْ جَرَى حُرُوقُهُ		
چوب را پس عقیده تا فرایا کرد + هر که توقف کرد در یافتن جبر را گذارد و سبیه هر که گرفت و بوزند		
أَكَلَهُ مَنْ كَسَبَتْ يَدُهُ مِنْ قُلُوبِهِمْ مَنْ بَلَغَ أَرْبَعِينَ فَقَدْ حَسَّنَ مِنْ قَبْلِ الْخَالِ		
خورد آنرا تا که شاید شد بگزین و پس کار از آن است هر که پیش شد و دلاهم این تحقیق سبیه هر که بگفت بخورد		
خزنیه ۲۶	۱۸۵	اشغال بر

مَنْ تَوَاصَعَ لِلَّهِ رَفَعَهُ اللَّهُ مَنْ كُتِبَ لَهُ الشَّرُّ وَقَعُ فِي النَّارِ

هر که فروتنی کند برای خدا بلند کند او را خدا هر که سبک شمرد وی را بپایند و در گردن کس که ملایمت است و او

لَبَّتْ وَجُودُهَا مِنْ جَالِ نَالٍ مَنْ جَاوَزَ الْبُرَاكِمَ مَنْ مَنَ الْوُجُودُ

نابت شد بهستی و او بهر که جولانی کرد دیدم بهر که همسایگی کرد دیگر یارانی بی هم شد از در و پیش شدن

مَنْ جَاءَ النُّحْمَ مِنْ جَادٍ بِالْحِلِّ مُؤْمِنًا بِنُصْرَةِ اللَّهِ مِنْ جَادٍ سَيِّئًا

هر که گیسنه شد خوانان یکی شده هر که میخواست کرد مال خود بزرگ شد هر که گشتا کرد دیر و خود خواستد که گشتا و

مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ مِثَالِهَا مَنْ جَدَّ وَجَدَّ مَنْ جَرَّبَ

ہر کہ آمد بیگ نیک پس مر اور ادہ مشکلمای دوست بہ ہر کہ کوشش کہ دیافت بہ ہر کہ آزمود

لِيُخْرِجَ حَلْزَلُ النَّدْمَةِ مِنْ جَبْرِ الْيُسْرِ مِنْ جِبِلِّ زَمَانِهِ

مجربر را فرود آمد بوسه شرمندگی و هر که دلیری کرد تو را گرفتند و هر که نادان است از ماده خوردا

عَدَّ الْحَوْلَ زَمَانَهُ ۖ مَنِ احْسَنَ مَعَاوَةً وَجَبَ اضْطِفَاؤُهُ ۖ

سیکندرت گمانی زمانه او را + هر که خوب شد صفائی او ضرر شد بدترین بدی او

مَنْ حَسَنَتْ خِصَالُهُ طَابَ وَصَالُهُ مِنْ حُسْنِ سَلَامَةِ رُوحِهِ

حاصلتہاے اوپا پکڑہ شد وصال او و از خوبی اسلام مردست گرفتار شد

بِمَا لَا يُغْنِيهِمْ مِنْ خَيْرِ يَدِ الْكَافِرِ فَقَدْ وَقَعَ فِيهِ مِنْ حَقِّ مَعَاذِهِ

چیز دیگر اگر از ده کیلوگرم از دست بریزد که میزند جای برای برادر خود پس تحقیق برضاد و این بدست میزند.

قَمَرِيَّةٌ مِّنْ حَصْنٍ أَوْ رَمْنًا فَيَقْصِدُ مِنْ حَصْنٍ أَوْ رَمْنٍ

بنسبتا ددران مد هر که خدمت کرد ما را یا احاطه کرد ما را این بار که اعتدال کند فلان روز دوازدهم

صَوْنُكَ تَمْنَى مَوْنُكَ مِنْ خَائِفِ الصُّبْحِ

دارتو آرزو کد مرگ ترا + هر که ترسید کد روح را بست کرد

۱. حفظ الفہم
 خدمت کنیزان باب
 ۲. فطرت و اصلاح
 توحید و باطنیہ گرد
 ۳. فرائد و فتنہ طحطاح
 ۴. اقتصاد
 ۵. بیاض و زعفران
 ۶. اصلاح
 ۷. سنی و اصفیاء
 ۸. کواھن و باطنیہ
 ۹. درختان و باطنیہ
 ۱۰. فتنہ و باطنیہ
 ۱۱. توحید و باطنیہ
 ۱۲. بیاض و زعفران
 ۱۳. فتنہ و باطنیہ
 ۱۴. توحید و باطنیہ
 ۱۵. بیاض و زعفران
 ۱۶. فتنہ و باطنیہ
 ۱۷. توحید و باطنیہ
 ۱۸. بیاض و زعفران
 ۱۹. فتنہ و باطنیہ
 ۲۰. توحید و باطنیہ
 ۲۱. بیاض و زعفران
 ۲۲. فتنہ و باطنیہ
 ۲۳. توحید و باطنیہ
 ۲۴. بیاض و زعفران
 ۲۵. فتنہ و باطنیہ
 ۲۶. توحید و باطنیہ
 ۲۷. بیاض و زعفران
 ۲۸. فتنہ و باطنیہ
 ۲۹. توحید و باطنیہ
 ۳۰. بیاض و زعفران
 ۳۱. فتنہ و باطنیہ
 ۳۲. توحید و باطنیہ
 ۳۳. بیاض و زعفران
 ۳۴. فتنہ و باطنیہ
 ۳۵. توحید و باطنیہ
 ۳۶. بیاض و زعفران
 ۳۷. فتنہ و باطنیہ
 ۳۸. توحید و باطنیہ
 ۳۹. بیاض و زعفران
 ۴۰. فتنہ و باطنیہ
 ۴۱. توحید و باطنیہ
 ۴۲. بیاض و زعفران
 ۴۳. فتنہ و باطنیہ
 ۴۴. توحید و باطنیہ
 ۴۵. بیاض و زعفران
 ۴۶. فتنہ و باطنیہ
 ۴۷. توحید و باطنیہ
 ۴۸. بیاض و زعفران
 ۴۹. فتنہ و باطنیہ
 ۵۰. توحید و باطنیہ
 ۵۱. بیاض و زعفران
 ۵۲. فتنہ و باطنیہ
 ۵۳. توحید و باطنیہ
 ۵۴. بیاض و زعفران
 ۵۵. فتنہ و باطنیہ
 ۵۶. توحید و باطنیہ
 ۵۷. بیاض و زعفران
 ۵۸. فتنہ و باطنیہ
 ۵۹. توحید و باطنیہ
 ۶۰. بیاض و زعفران
 ۶۱. فتنہ و باطنیہ
 ۶۲. توحید و باطنیہ
 ۶۳. بیاض و زعفران
 ۶۴. فتنہ و باطنیہ
 ۶۵. توحید و باطنیہ
 ۶۶. بیاض و زعفران
 ۶۷. فتنہ و باطنیہ
 ۶۸. توحید و باطنیہ
 ۶۹. بیاض و زعفران
 ۷۰. فتنہ و باطنیہ
 ۷۱. توحید و باطنیہ
 ۷۲. بیاض و زعفران
 ۷۳. فتنہ و باطنیہ
 ۷۴. توحید و باطنیہ
 ۷۵. بیاض و زعفران
 ۷۶. فتنہ و باطنیہ
 ۷۷. توحید و باطنیہ
 ۷۸. بیاض و زعفران
 ۷۹. فتنہ و باطنیہ
 ۸۰. توحید و باطنیہ
 ۸۱. بیاض و زعفران
 ۸۲. فتنہ و باطنیہ
 ۸۳. توحید و باطنیہ
 ۸۴. بیاض و زعفران
 ۸۵. فتنہ و باطنیہ
 ۸۶. توحید و باطنیہ
 ۸۷. بیاض و زعفران
 ۸۸. فتنہ و باطنیہ
 ۸۹. توحید و باطنیہ
 ۹۰. بیاض و زعفران
 ۹۱. فتنہ و باطنیہ
 ۹۲. توحید و باطنیہ
 ۹۳. بیاض و زعفران
 ۹۴. فتنہ و باطنیہ
 ۹۵. توحید و باطنیہ
 ۹۶. بیاض و زعفران
 ۹۷. فتنہ و باطنیہ
 ۹۸. توحید و باطنیہ
 ۹۹. بیاض و زعفران
 ۱۰۰. فتنہ و باطنیہ

تَسْقِطُ الْعَدَاوَةَ فِيهِ لَأَسَدٌ مِّنْ سُلَاطِنِ الْجَدَارِ الْمَكِينِ
تسقیط دشمنی را بنام کرد دران سر خود را بر گرفت در زمین بهلر و شست و شوی و شستن و شستن
أَكْثَلَ النَّجْوَى مِنْ الْفَيْحِ مَرَّةً مِّنْ مَّا طَوَّحْتَ أَهْلَكَ
از صحنه نجاست علی بر شد از صحنه ای از بهی چرخه انداخت ترا اهل شست و شوی
مَنْ صَاحَمَ بِالْمَالِ لَوْ كُنْتُ مِنْ طَلِبِ الْحَلِجَةِ مِّنْ صَدَقٍ قَوْ
هر که رشوت داد مال را شرم نداشت از طلب کردن حاجت + هر که راست شد نشان داد
طَالَ تَبَسُّهُ مِّنْ صَدَقٍ فِي مَقَالِهِ دَادَ فِي حِمَالِهِ مِمَّنْ صَغَبَ
دراز شد بهر او + هر که راست شد در سخن خود و درون شد در غول خود + هر که نصیف کرد
قَدْ اسْتَهْدَيْتَ مِنْ صَخَّكَ صَخَّكَ مِّنْ صَعَقَتِ الْأَعْيُنُ
حقیق نشانه گیر شده + هر که خندید خندید و هر که خندید شد خندید و او قوی بخندید
أَعْدَاؤُكُمْ طَالِبُ ضَلَاةٍ كُنِيَ فَرْعُهُ مِّنْ طَالِ تَعْلِيَةِ الْكَلَامِ
دشمنان او هر که بایز و شیخ او پاک شد شاخ او + هر که دراز شد در گفتن او و او بسیار شد در گفتن او
مَنْ طَلِبَ حَلَبَ مِمَّنْ طَلِبَ شَيْئًا وَجَدَ وَجَدَ مِمَّنْ طَلِبَ شَيْئًا وَجَدَ
هر که طلب کرد کشید و هر که طلب کرد چیز را و کوشش کرد یافت + هر که طلب کرد چیز را یافت و او را
مَنْ طَلِبَ مَا لَا يَكُونُ طَالِ تَعْبَةٍ مِمَّنْ تَحْتَبُ عَلَى الْمَدْحِ طَالِ تَعْبَةٍ
هر که طلب کرد چیزی را که نشود در از شد تعب او + هر که شرم کرد و بر روی او برزاند در از شد خشم او
مَنْ عَجَلَ أُمُورَهُ يُصِيبُهُ مِنَ الْبُذْرِ مِمَّنْ جَدَّ الْعَدْلُ مِمَّنْ جَلَّ الْكَلَامُ
هر که شتاب کرد کارها و خود را بر سر او از شرم منگی + هر که انصاف کرد و نگاه کرد و خیر کرد انصاف کرد و دل داد
هَلَاكَ مَنْ كَتَفَ يَتَتَبَعُ الشُّبَّاءَ لِيَدَّ مِنْ فَلَاحِ الْبَيْتِ الْبَيْتِ الْبَيْتِ
هلاک شد + کسی که شناخت چیز را نسبت کرد + هر که سواد + کسی که شناخت خبر را و بایز و شیخ او را و او را
بِالْحَقِّ مَدْحُهُ

تسقیط دشمنی را بنام کرد دران سر خود را بر گرفت در زمین بهلر و شست و شوی و شستن و شستن
از صحنه نجاست علی بر شد از صحنه ای از بهی چرخه انداخت ترا اهل شست و شوی
دشمنان او هر که بایز و شیخ او پاک شد شاخ او + هر که دراز شد در گفتن او و او بسیار شد در گفتن او
هر که طلب کرد کشید و هر که طلب کرد چیز را و کوشش کرد یافت + هر که طلب کرد چیز را یافت و او را
هلاک شد + کسی که شناخت چیز را نسبت کرد + هر که سواد + کسی که شناخت خبر را و بایز و شیخ او را و او را
بِالْحَقِّ مَدْحُهُ

نَفْسًا فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ مِنْ عَزَائِكُمْ مَنْ عَقَدَ عَلَيْنَا حُكْمًا وَمَنْ عَلَى

فلسفه در این تحقیق شناخته شده و در کار خود را که یک عالمی است که وقت متاع را در هر چه بپسندد و در هر چه بخواهد نظر خود را

دِمَاعُهُ فِي الصَّيْفِ عَلَى قَيْدٍ نَفْسٍ فِي الشَّيْءِ بِمَنْ عَلَتْ قَسْطًا

دماغش در گمراهی بجوشید و یکبار در زمستان بهر که بلند شد جفت او دراز شد

مَنْ عَلَّمَ حَرْفًا فَقَوْمُؤهُ مِنْ عَمَلِ صَالِحٍ فَلَنُفِضِيَهُ

عَلَمَایِ اَدَبِ کِسِیْلَه اَنُوْن اَیْنَد اَوْر اَعْرَافِ پَیْنِ وَ مَالِکِ دَسْتِ دِهَرِ کِرِ دَش اَسَیْتِه پَیْنِ بَر اَوْر اَدَبِ

وَمِنْ سَاءَ فَعْلَيْهَا مَنْ عَشَنَّا فَلَيْسَ مِنَّا مَنْ عَابَ مُحَمَّدَ السَّلْبِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

کسی که در ملاقات با اوقات کن از اند که که در انچه خاست ملاقات کند زیرا که اند و چون کند

مَنْعَةُ الْمَرْمِقَةِ اِنْ اَبَسَ مِنْ قَفْزٍ قَفْزًا مَرَّةً وَفِي الْوَعْدِ

بزرگی مرد زیر زبان او دست + هر که قبضه کرد قبضه کرده شد و کسی که قبضه کرد قبضه کرد

مَنْ قَرَعَنَا بَعِثْهُ نَفَقَةً مِنْ قَرَعِ بَابِ الْوَيْلِ مِنْ قَسْطِ الْمُسْلِمِ

ہرگز شک کرے چشم را بزند گانی خود سود کرد اور ادب ہرگز کوفت در او مبالغہ کرد و در ادب ہرگز انصاف کردیقتاً

مَنْ قَصَرَ عَنِ السِّيَاسَةِ صَفَرَ عَنِ الْإِسْلَامِ مَنْ قَلَّ دِينُهُ

خالی شدن از ریاست و کسی که کم شد دینار او

قَالَ مَقْدُرُهُ مَنْ قُلِّ لِبَيْتِهِ لَا تَحْجِيهِ عَنْ مَنْ قُلِّ سُرُودُهُ

خداوند مرتبه او + هر که کند عقل و فزون شد بکبر او + هر که کند خفتن او بدست

موت احد من قتل فضائله ضعف سريه من

[illegible]

جسٹس	70	اسٹال، مغربی
------	----	--------------

ذَلِكَ يُسْطَقُّ بِمَنْ يَعْمَلُ السُّوءَ عَمِدٌ عَقُوبَتُهُ مَنْ يُعْطَى

دامن وے کر بندہ جو کس کی عمل کندہ بی راہیاد حذاب اورا ہر کہ میدہ

بِالْيَدِ الْقَصِيرَةِ يُعْطَى بِالْيَدِ الطَّوِيلَةِ مَنْ يَنْفِكَ الْغَيْرَ يَنْفِكَ

بدست کوتاه داده شود بدست دراز و هر که گانبد گور خرا گانبد

نَبِيَّكُمْ مَّوَاعِدُ عُرْقُوبٍ ۚ الْمَوْتُ يَحِقُّ ۚ مَوْتُ الْغَنِيِّ

ہناک را + وعدہ ہائے عرقوب + مرگ ناکبست + مرگ تو انگران

خَسْرَةٌ وَمَوْتُ الْعُلَمَاءِ ثُمَّ وَمَوْتُ الْفُقَرَاءِ رَاحَةٌ

حسرت و مرگ عالمان رفته است و مرگ محتاجان آسایش است^۴

الْمَوْتُ فَطَلَبَ النَّارَ خَيْرٌ مِنَ الْحَيَاةِ فِي الْعَارِ + مَوْتُ

مرگ در طلب انتشار بهترست از زندگانی در تنگ و مرگ

فِي دَوْلَةٍ وَعَزَّ خَيْدٌ مِنْ حَيْوَةٍ فِي ذَلِّ فَتَحَى مُوتُوا

در دولت و عزت بهرست از زندگانی، در خواری و عاجزی بهمیرد

قَبْلَ أَنْ تَمُوتُوا، لِمَوْجُودِ شِفَاءِ الْمَوَدَّةِ أَفْضَلُ الْقَرَابَةِ

پیش از مردن غمان موجود شفاست و دوستی بزرگترین نزدیکی است

الْمُؤْمِنِينَ مَرَّةً الْوُثْنِ ۚ الْمُؤْمِنِينَ مِنْ سَلَامِ السَّامِوْنَ مِنْ

مسلمان آیتہ مسلمان ست + مسلمان کہے ست کہ محفوظ طاعت مسلمان از

يَدٍ ۖ وَلِسَانٍ مِّنَ الْمُؤْمِنِ قَلِيلٍ ۖ الْمُؤْتَمَرَةُ مَهْلِكَةُ النَّوْعِ ۚ

دستش و زبانش + مسلمان کم مشقت است + مملکت مرد تری نیست

کنجینه دوم در مثلهما و فارسی

[illegible]

ما بخیر و شفا بسلاست مادر چه خیالیم فلک در چه خیال کار یک خندان فلک در چه مجال
 ملو مان گم کرده و بنال اختر میگردد ماده بعضو ضعیف و مرزده مار ازین گیاه ضعیف
 این گمان بنود مار ازین قصبه که گاؤند خرفت مارا حجت آید که ازین کبک بعد مار
 تو که هرگز بر بینی برنی + یا بوم که هرگز نشینی مکنی + مار بدست دیوان باید گرفت مار کوه از
 ریسمان موزر سده مار مرده نموزر د مار زنی پانی پیش از آن دود که گوش خور کن با نر با سته
 مار یاران چشم یاری داشتیم خود غلط بود آنچه پاندا اشتیم مال مفت نک کرم مال
 عرب پیش عث مال مرده پس مرده مال حرام بود بر او حرام رفت مال تلخ چاکست
 وجان نثار آید ما هم خدای داریم ما بی را ما بی بخورد و ما بی را بر دود ما بی از سر
 گنده گردنی زدیم ما بی بخوابی دشمن بگریز میباش در بے آزار و هر چه خواهی کن
 مبر نام فردا که فردا دید متواضع خاکست که کف پا و شاه گدایسان بود مشر
 معروف پیرایه زبانه محاسنت که بنزدان بید و بنزدان جایشان گیرند +
 محبت مست که دل را نمیدارام + و گردن گیت که آسودگی نمیخواهد + محبت در باز است
 نه در خانه + محبت گسخته خور و معذور دار دست محبت را در دن خانه چکار + هر علیه السلام
 به علاج بلند دست بهما + محبت بسا دانه لازم + محبت بر فایده است و سه برابر و دو کوثر
 محبت قرب ز بعد فروست مدعی شست و گوشت هر آنچه تو امید نیست
 شرم رسان مرا محبت بلند دست کوتاه + مرا افسوس آید پیرایه دیو میگوید مرا گدای تو
 بودن ز سلطنت بهتر + مرانان ده و کشتن بر بنزدان مرایا مرز و دیگر از تو دان + و در سخا
 باعث است مری بیار و مر با خور + مرده بدست نده + مرده هر چند عزیزست که نتوان داد
 مرده هرگز نموزر گوید + مردن بنام به که بود زندگی به تنگ + مردن حق است لیکن اول
 همسایه را + مردن بعلت که زندگانی بخلست + مرده آنست که نامش بنمونی + برزند

خزینہ الامثال

دال و

مردہ سخن نمیکند مردہ گر خاک میدہ بستان مردن مالتف نمیکند جو بیت که بابا میرد
 مردیت بیاز مای انگه زن کن مرد پابر شوهند و نامرد پادرد و نه مرد اخذین مبارک
 بنده ایست مرد بستان و زن نباشد مرد باش در مرد باش مردی نبود قیام
 را پا میزدن مردی باید قدر مردی اند و مرغ که فریشود کونش تنگ میگردد مرغ اندر
 که لذت شناسد را بد مرغ زیر که چون امفتد سخن بایش مرگ انبوه چشم دارد مرگ از
 رسوائی و مرد و خوشدل کاریش میکند مرد و بدنامی جنگست مرد آن گرفتار
 که کار کرد مرز فانی کار در حال مستوفی سندیخواهد و فاضلی که به مجدی گوشت
 مسکین خجرا چه اتم نیست چون بار برده می عزیزست مسلمان در گورست مسلمان در گور
 مشت که بعد از جنگ یاد آید بر کله خود باید زد و مشت نمونه از خود و مشت نا خود و مشت
 می نازد و مشت زن دیگرست و تن زن دیگرست در محل خود از تنج بالائست و مشت
 قفل بهشت است انگشت کشاده کلید حمت مشک است خود بوی که عطرها بگوید
 مصلا یزاید اگر بشاید رسد خود را پاک کند مصلا پلید مصیبت که بعد دارد مصیبتش نتوان
 مطاب سعدی بگیرست معقول میشود چه معقول میشود به عبادت و دعا
 روز حاجت است مفت یا چه گفت مفت کرم داشتن مفتی نوشت چهره مفتی
 عیش میسر میشود و مقامات از کتاب همه دانی توان یافت از عمارت بری مکتوب
 کعبه نگوهران چنین نکنند و مکن نمیکند ملک دنیا و پشت که او چو نتولیا پرورد و گشت
 مگر این بنان ملاحظت مکن حرام نیست لیکن لیم نیزند مگس پزند و مگر از مرن
 تیز و ملامت و بدو مرن خواند و ملاشدن چه آسان آدم شدن مشکل مگر کینه در خال
 بر خواند عقل با و نکند نیز رمضان نذیند با و مخرج کار نیست من آن کم مرن
 مرن آن آسمان میگویم و از ریهان میگویم مرن تو بوسه تو دست مگر بوسه مرن کفی

نیمین

صاد طومین قاف کاف

خزینة الامثال

واد آتی ہو مارون سب بونو اور ڈولی خیر باد و مارون گھنٹا پتو انگہ مارا منہ طباق سا
 اگر دیر نہ کہتا ہو مارے کا گات پکڑا جاتا ہو کہنے والے کی زبان نہیں پکڑی جاتی مابا پھر تیرا
 گھایا کیسی بین ہمارے کے کان میں اپنی ہوا بجا آئینڈا پھر عرو مان مان میں تیرا معان
 مان کا بیان بدلا مانگے تاکے کام چلو تو سیاہ کرے بلا مانگے پرتا کا اور پرتیسا کی برکت مانگ
 جانے کے کینے جہا جا مانگ لیں تو لگائی لا جا مانگتا آج بھی مان کا پیٹ کھار کا اولہ مان
 انبی باب قلی بیاشا زعفران مان چوڑ موسیٰ سو مزاج مان مانکا جاہا سبھی
 پریاد مان سو موسیٰ جی ہیان دو تلو کر گھا تو سہ پاپ دو تیر کے گھا تو سہ مان
 مار گئی پاپ کو لا بیاروشن الد و لہ مان پنہاری پاپ کچھ پڑا سبھ مان پتھاری پہلی
 اور پاپ ہفت پتھاری پہلا نہیں مان پسہاری پوت چیلو پتھریا پتھریا پتھریا پتھریا
 مان پتی میں فلاں عاتب مانس کے پچانتی کو معالہ کھوئی ہو ماہ تیرا تیرا ہے
 ساگن گورو کار ہو مانی تانی سب ملین باکو کوئی نہیں طلبہ مت کر ساس پرائی
 تیرے گئے بھی جاتی مجھ کو کوئی نہ ماری تو میں سکو مارا توں مجھی کی جانت دینگاہ
 پچھی کے پچھو کو تیرا کوں سکھلائی پچھی نہیں کہ سرجانی محلے میں آئی برت پڑوسن
 کو لگی پچاسٹ مخا ویم خان کی سالی مدعی مدعی علیہ ناؤ میں شہر پیر پیر پیر پیر
 مر پیر میری جو رہو رہو مر تار کیا نہ کرنا مر دیکو پتہ کر دتی میں اور دیکو پتہ کر دتی میں
 پیر جیسے سنومن مدعی پیر پیر مر رہے بہشت میں جا سواد و رخ میں جلوس مانگے کسے کا
 مرد کو کر دھو رہو مر دیکو پتہ پیری لازم مر دمر نام کو نام مر دمر نان کہہ مر د کا
 نوکر مر دمر بن میں نڈیکا نوکر چہ مہی میں مرزا پیر مر دمر کی بائیں کیا قہرا
 مرغی کے خواب میں دایہ ہی اند مرغی اپنوجان سو گئی کہا نے والیکو پتہ دھلا مر دمر
 تکی سی کا گھا تو سہ مر غا بانگ نہ گھا تو کیا صبح ہی نہو دگی مر ن چلے سو گھا تو سہ

خزینہ الامثال

نایم و ہندوی حاو خا و وال

تاریخ: ۱۳۸۵/۰۵/۰۵

مجلس شورای اسلامی

پیشانی و سر

وہی ہے جو ہمیں دیکھ کر ہنس کر کہتا ہے کہ تم نے تو میری جگہ لی ہے۔

دفاعیه و جوابیه

امشاقون

164

۲۸۰۰۵

كَأَنَّهُمْ لَمَسُّوا النَّاسَ بِأَعْيُنِهِمْ وَالنَّاسُ مَعَهُمُ النَّاسُ

ماشرد و تنان سبانه اند + مردمان چاداس داد و شدند به علما و خود به مردمان بالوشاکی انچه

النَّاسُ مَوْفِقَانِ الْعَالِمُ خَاءٌ وَالنَّاسُ حَيْسٌ وَكَانَ ثَابِتًا لَهُ

مردمان مرده اند و عالمان زنده + مردمان زبانش میگویند خبر مرگش را نفاخ کردند

فَانَاوَقَ الْحَيَّةُ فَذَلَّهَا سَامِرًا بِالنَّمْرِ يَفْقَهُ بَعْضُهُ بَعْضًا وَالنَّهَارُ

گرفت دام را باز مصاحبه کرد و او را از تنوع سبک و بعضی از آفاتش و شادان

أَمْ حَرَجَ مِنْهَا خَائِفًا زَاهِجًا لِقَائِمْ الْقَضَاءِ لَيْسَ لَكُمْ الشَّيْءُ مِنَ الشَّيْءِ

برآمد الفت + رنگ شتر اصل دوستم شتر و نقد بر نیست. از دست او در اسماعیل خرمی

لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ أَخْرَجَهُمْ مِنَ ظُلُمَاتٍ إِلَى نُورٍ بِإِذْنِهِ إِنَّهُمْ لَكَارِفُونَ

شیرینده شدم مانند شرمندگی کسی بر حقیقت برآفرنادان سمر در بره را - زمان

شَقَاكَ لَوْ أَنَّ لِسَانَ الْمَوْتِ صَدَّ الْقَلْبَ لَوْ أَنَّ الْمَلَأَ

نیمه‌های گروه‌اند + فراموش کردن مرز زمان است + وضوح کردن شکست

لَا يُفِيدُ نُصْرَةَ الْحَقِّ شَرُفٌ وَنُصْرَةُ الْبَاطِلِ اسْتِرْفٌ النَّصْرُ

پاره‌های کردن حق بزمی است و یاری کردن باطل خسران عقل است تحقیق علم

سَيَاخُ جَهَادِ الشَّيْطَانِ، النَّصِيبُ يُصِيبُ النَّصِيبَ بَيْنَ الْمَاءِ

ساز جہا شیطان است + نصیحت میرسد + نصیحت مہمان گروہ

نَقَرْنَا نَظْرًا إِلَى الْغَرِيمِ الْفَاسِ الْمُحَلَّلِينَ تَحْتَ الْعَيْنِ

کریا ست و مگر نیست بخیل سودی مقروض محتاج + هر دو با او من زیر سر دو چشم

نَهَى الْجَاهِلُ كَرُوضَةً فِي الزَّائِلِ نِعْمَةً بِجَهْلِهِ مَا دَامَتْ مَخْصُورَةٌ

فمنیت نادان، اند باغ است در جایهای پیدری، نفعت مجهول است تا وقتیکه موجود است

نقصينه	ساجد	امثال عربيه
--------	------	-------------

شماره ۱۰۰۰

[illegible]

۱۳۳۱ خورشیدی
 ششماه دوسه
 کمانه تان واز
 دحق سکه کازدی
 و صیغه پانچ
 فی نادر جرت ۱۴
 اور باج وازی شود
 براده پس بر گازی
 اتم میلند و کج
 یخوب

کجینہ دوم درامثال فارسی

نایب و روح گنج میسر نشود تا ناخوانده بجا نهد خدایتوان فتنا خنبار که پشت خار به
 نایب سخن گوید و نا قیاس کند و نا بزرگ کن که خریدار است ناسود و کجای که آسود
 ناکس تربیت نشود و احکیم کس ناکرده کار چون کار کند به راز و سواد ناکرد داریان
 و کرده پشیمان ناکشته را قصاص نتوان کرد و ناله آب ز نایب و رنج سینه نامزدند
 همیشه لاف مردی نام مرد به نام بلند از بام بلند نام ستم باز ستم نامش کلان
 و دهنش بر لبان یکدوزه چهره پشت چهره حکم نان بده نام برادران میگویی جان
 میدهند نان گریه به تیر سید و زده نایب و جفا بخیز تا نام نایب نماند و غنای فدا
 ندادن کعبه سید و زده داریان حمت طبع میدارد و تیر و تیر زم را تیغ تیر بنویس و خیر را خنجر
 که عصمت بنورد نتوان مرد و سختی که من با خیار آدم بخورد و بخنی ست بخور و هر آش
 ست نمرد نقد لب کس و شرح متاعی که فزایدان بود و گریه مثل جان داریان
 بود و سر گذار با خشن خود کا دست به تیرم چوب اگر م بخورد و نرود تیغ آبنین
 در سنگ تیر و یکان را بشنود و خیرانی و تیر یک آتش پرست تیغ باز بهشت است
 تیر یکان بی بصر دور و این با خبر در حضور و تیر دم جو صد نقش و دورانی از گوشه و پیر
 نشاء طبع باشد تا سی سال چو حل بدوزد و پیر و پال نشود و نیک نهاد و کز میثاق
 بدست نقش بر باد و کار از تو بر ناید **نقاش** نقش نانی به تیر کشد اول نقد
 و خندید نقش بر آب تیر در نقل کفر نهر نباشد به نخل عیش از عیش ملک و نایب
 از دست و نگوئی کن و در آب اندازد نگوئی بایمان کردن چنانست که به کز زبان به
 نیکمندان و نگوئی گردیده ای چه غم نگاه و رویش عین سواست نگویند خدا

چهارم خزینه است نهم در مثل های حرف او مشتمل بر سی و هفت

کتابخانه اولی امثال عربیہ

الْوَاحِدُ لَا يَصِدُّ رُغْنَهُ إِلَّا الْوَاحِدُ الْوَاحِدُ شَيْطَانُ الْوَاحِدِ

واحد مادر نمی شود از او گریختن + واحد یک شیطان است و دو

شَيْطَانٍ وَالثَّلَاثَةُ رُكْبٌ وَأَرْطَمِي فَإِنَّ خَيْرَكَ فِي الرِّضَى

درد شیطان در سه جماعت اند و از حق باش پس البته بهتری تود جماعت شام

وَأَسْأَلُكَمُ تَغْفَا عَنْكَ وَأَسْأَلُكَمُ تَغْفَا عَنْكَ وَأَسْأَلُكَمُ تَغْفَا عَنْكَ

عجاری کرد ترا سر عظمت و در زباز تو و دلاک شد تا انکه کار نمکند ملاک را

وَاقَةٌ شَرْطُهَا الْوَاقَةُ تُخْذَمُ بِالْمُتَقِيعَةِ وَلَا مَنْ لَمْ

مواظقت که دشمن طمع را بزدان نگذارند و هرست از آن فزون گرد بستم که از آن بزرگوار

لَعَلَّكُمْ يَتَّقُونَ فَضْلَكُمْ سِتَّةَ نَحْوِ خَمْسِينَ لَكُمُ الْكُفْرُ الْخَالِفُ

و اگر در سوره شفاء باشد : و اگر در سوره شفاء باشد : و اگر در سوره شفاء باشد :

لَسْمُ لَعْنَةٍ مِنَ الْبَعْضِ وَالْمَالُ الْمَرْغُوبُ وَهُوَ الْمَالُ الْمَرْغُوبُ

پیشی بھگت کی بیسی و مائیں

لَفَعَا بِنَ عَظْمٍ فَقَامَ مِنَ النَّامِ

وَمَنْ يَفْعَلْ يَفْعَلْ لِنَفْسِهِ عَذَابًا مُّهِينًا

الخطبة اكدت ان افطار محله وفتح وفتح

الارحمة لهما الى اوطه واجناحيه واجبه واجبه

تین ملاحظہ برابر محاطت ست + متوجہ کر دسنگ ر و خ دراء در ساندہ

نفسیہ	ساج	امثال عربیہ
-------	-----	-------------

در وقت
 بخت مند
 با روزی او
 در وقت ظاهر
 خوشم بخت
 منتی العرب
 همه خسته
 طبق
 بختی این
 بر روی

خزنية الامثال

وہی چہا تہہ سو گزہ شدہ

وَيَلِّينَ لِمَنْ شَاءَ حُلُقَهُ وَفِيهِ خَلْقُهُ وَيَلِّينَ لِمَنْ يَشَاءُ أَلْحَرَكَ

سختی است برای کسی که بداند خلق از درشت شد صورت او به طاقت مست برای کسی که تو قیام در آوازه

کنجینه دوم در مشاهیر فارسی

واکن کہیہ بخیر رسیدہ و اما نہ گاو را بخیر باید داد و اما نہ بہ کہ در ماندہ و
وای بر قدر سخن گر بسخندان نرسد و وای نہ یکبار کہ صد بار وای و وای گردد
پس امر بود و فرات و وای بران خوردہ کہ تنها خوری وای گوشتنا گوشت و وای
چیز دیگر است و وظیفہ کرطابی دہنیز است اور و وفا کے حمد نکو باشد
ارہیا موزی وقت ضرورت چنانکہ نریہ دست بگیرد شمشیر تیز و وقت خوش
چو از دست افت باز بدست نیاید و وقت را بندہ ساعت را سلطان ولی
راولی سے شناسد

گنجینۂ رسوم در امثال ہندیہ

واپس چری کلیان + واپس خلاق ہر وقت پڑی پر جان کو سیری کو مین
 ولی کے گھر میں شیطان + ولی کو ولی ہی پچاننا ہی وہاں تک نہیں
 رولدی + وہ بہت چھالی مل + وہو خاک اورانی + وہ ہی پاترین جو مثلین
 وہ دن ڈبیا جی گوڑی چڑھیا کیا + وہ دن گتو جو خلیل خان فاختہ مارا تو
 دن گتو جو بینس پکوڑے ہکتی تھی + وہ دڑیا ہی جلا دیا + وہ کلی چائی ہی
 جبین تل بند ہتی تھی + وہ گوڑنیں جو حیونہا گما + وہ منہ ہی چائی
 رہی جان ایت رہتو تھے + وہ کی دارو ہی نہیں + وہ چائی جو میوہ نہیں

کتابخانه عمومی
مکتبہ اسلامیہ
پتہ: ۱۰، سٹریٹ نمبر ۱۰،
لاہور۔

[illegible][illegible]

10

گنجینه دوم در مثلها می فارسی

خزنیته الاشغال

هر آن امر که گرد باد گردد + اگر رستم بود کون داده گردد + هر آنچه حاکم عباد
 کند جهان دادست + هر بهار بر اخترانی در پاست + هر جا که بری رخسار دیو بی
 دوست + هر جا که رنگ بوی بود گفتگی بود + هر جا که نمک خوری نمکدان مشکین
 از گل ست پهلوش خاوی هست + هر جا که میوه هست کلاغ میخورد + هر جا که نمک
 آنجا مارست + هر چه خدا خواست جهان میشود + هر چه استاد ازل گفت تمام میگوشم
 هر چه بی طلبی آید به غلی میرود + هر چه زن خوابد و هر چه مادر خوابد + هر چه
 بقامت کمتر تقویت بهتر + هر چه از دوست میرسد نیکوست + هر چه در دل فرو داید
 در دیده نیکو نماید + هر چه بادا در بد + هر چه آن خسرو کند شیرین بود + هر چه
 کند بهمت مردان کند + هر چه دیر نیاید دولتگی انشاید + هر چه در بندانی بندگانی
 هر چه هست اقامت سازد + اندام است + ورنه تشریف بالا و کس کوتاهیست
 هر چه بادا بادا کشتی در آب انداختیم + هر چه بادا بادا دست تا دوامان + هر چه دانا کن
 کند ناوان + لیک بعد از خرابی بصره + هر چه کار بود برود + هر چه از در دانا مال برود
 هر چه از دوان بهمت خواستی + در حق فرووی در جان کاستی + هر چه در دیکست بخو
 جرمی آید + هر چه از اسوال اندزین برداخت + هر چه که در کان نمکفت نمک نشد
 هر چه بگفتم خالو حسن نیت گفت + تو خالوی حسنی بر خریک باشد + هر چه بالان اویم +
 هر چه بار و در که + هر چه در دیر ادرمانست + هر چه در عید نیت که خالو خود کسو + هر چه روز
 بجا نخواستند که کوفته از آن شود + هر چه زانو بود خاصیتی + هر چه سخن گفت و هر چه
 نکاسه دارد + هر چه که عمو کند در کوچ خود شیر خاست + هر چه گویم که فردا

ترک این سوداکنم + باز چون فردا شود امروزم را فردا کنم + هر شبی را روزی در پیش
 هر شب بدین راه صد بخار کشنت + هر عمل اجری + هر گروه جزا سزای دارد +
 هر عیب که سلطان پسندد منست + هر فرعون را اموسایتست + هر کاری
 و هر مردی + هر کار در جهان فلک دہالیت + کار و شاعری را الیت + هر کجا
 چشمه بود شیرین + مردم و مرغ و مور گرد آیند + هر کجا در دیت در انش مقرر کرد
 بر کرده را جزا نیست + هر کجا پنج روز نوبت دست + هر کجا دل نه است نفس نماند
 بزرگ اخلاص پیش اقبال میش + هر کجا اچمن نیست لب خشک ماند + هر کجا نصیر
 حکمت نیست + هر کجا در دمی رسد ناچار گوید ای را + هر کجا طاعت و سن باید قصد
 ہندشان کند + هر کس را قرار در پشت + هر کس را بہر کاری ساختند مہر
 در دلش نداشتند + هر کس را فرزند خوش خوش گاید + هر کس را مصالح خوشی مید
 هر کس آن درود عاقبت کار که گشت + هر کس بقدر خویش که قمار محنت پس
 بقدر ہمت خود خانه ساخت + هر کس بخیال خویش خط و وارو + هر کس کار و دہر
 ہر کمالے راز و لہ + هر کجا در و بہود داشت + دیدن رو بنی سود و نداشت
 ہر کہ ابجہان اہل فنا خواب بود + آنکہ پایندہ و باقیست خدا خواب بود + هر کہ انش
 مزاج باشد بے آب زید + هر کہ از خدا ترس از و باید ترسید + هر کہ آید گویا و ہر کہ خواب
 گوید و ہر کہ بے بجان برگ و برے پیدا کرد + ہر شد دانہ چو با خال سر یب اگر
 ہر کہ اند عمارتے نو ساخت رفت و منزل بدیگر بر پرداخت + ہر کہ بانوح نشند
 چہم از طوفان + ہر کہ بادلان نشند نیکی بیند + ہر کہ بابلاد باز و بچہ کرد + ہر کہ
 سین خود را بچہ کرد + ہر کہ برگردد در خرگردد + ہر کہ بر کند دم دست شفت خود
 ستر آیند + ہر کہ باد در سردار در سرباد دارد + ہر کہ پیری کرد و بہدیار شود + ہر کہ تنی

خزنیہ امثال

تہوڑا اور پیٹ بہت بگین اور انکین عجز برین ہلاؤ نہ جلاؤ نہ جھڑی کھاؤ
 ہلکا پھوٹے اور اوڑھ جاسے پہل سکون میرے نو بخیر و سمار و فرشتوں
 کو بھی خبر نہیں بہرنگ کی دلی بہم کیا رائے کے پتوہ میں بہم کہہ گیا سہو دا
 کیسے میں بہم نہوں یہ بہائی فتح محمد میں بہم کی کیا گدہ چرائی میں ہم بھی
 تمہاری ہی انکین بکین میں ہمیشہ روئی بھی خیم کدرا ہنستی ہی گہرستی میں
 ہنست کیا ہوئے کہ کمالاؤ بہنستیں کھاسی ہوئے کمالا ہنس گنج دیو تیر
 لاکے بہنسیا دور کہ پر دس کی ناک بہنوز دلی دہر ہو اگر گوری پر سوار
 میں بہوئی دیدہ بہو تاہم گلی دینا پی کتابی شیر ہو جی چوٹ نہائی کی سڑ
 ہوسنا کہ بڑیا چٹا ایک انگاہ ہونہار برید کا چکنہ چکنہ پات بہوئے نہو بہو دودہ
 کی بوئیں گئی پھر مگر کہ بڑیا ہو ہی بہیہ مرہ سپہ ہنگ کی تو باٹ لگا
 بنگ لگا کر کہ وہ خزینہ سی کہ درمٹلای حرفیاشتق سے بچینہ

گنجینہ اول در امثال عربیہ

يَا بَنِي حَقِيقُ الْعِدَّةِ يَا بَنِيكَ مَا قَدْ لَكَ يَا كَجِدَّ الْاِهْلَاكَ
 انکار میکند حقین بھاندرات تو ایہ ترا اپنے انداز کردہ شد بدای قوم او خوبست سرداری
 وَلَوْ عَاكِحًا نَزَّ يَا لِيَا سُلْحَى لَوَحْتِينَ يَا سُلْحَى نَزَّ وَالْحَجَّ نَزَّ
 اگرچہ باشد بر سنگ ناامیدی پیکار و آسایش ست ناامیدی ازادست و امید میکند
 يَا لِيَا خَيْرٌ مِنَ النَّصْرِ إِلَى النَّاسِ يَا سُلْ لَقَلْبُ حَاةِ النَّفْسِ
 ناامید بہترست ازاری گردن حوی مردمان ناامیدی دل آسایش نفس ست
 يَا كُلُّ خَبْدٍ يَكُونُ النَّاسِ يَا كُلُّ الْفَيْلِ يَقْبُضُ الْبَقْعَةَ يَا لَيْتَ
 یہ بخوردان خود بگوشت مردمان خورد و پیل از قبضہ میکند شہ را ادا کا شے

حقین بھاندرات تو ایہ ترا اپنے انداز کردہ شد بدای قوم او خوبست سرداری
 اگرچہ باشد بر سنگ ناامیدی پیکار و آسایش ست ناامیدی ازادست و امید میکند
 ناامید بہترست ازاری گردن حوی مردمان ناامیدی دل آسایش نفس ست
 یہ بخوردان خود بگوشت مردمان خورد و پیل از قبضہ میکند شہ را ادا کا شے

بَنِي وَبَنِيكَ لَعْدُ الْمُسْتَرْقِينَ قِيمَتُ الْقُرُونِ يَأْتِي مِنَ الْخَائِفِ

بیمان من و میان تو دوری مشرق مغرب بودی پس نزدیکیست و بدی می شود در سر سنده

اِذَا وَصَلَ مَخَافَةُ بَصِيرِ الْعَاقِلِ بِقَلْبِهِ مَا لَا يَصُحُّ لِحَاظِ الْعَيْنِ

و فیکر برسد چنانکه ترسیدان و می بیند و نامید دل خود چو چرا که نمی بیند نادان چشم خود

يَتَّبِعُ الْخَضِرَ بِالْقَضْمِ يَتْبَدِ وَيُحْمِلُ الْحَمْرَ مَحْمِلَ حَمِيٍّ يَلْقَى وَيَدَّ

می رسد خضر را که خضر زان و کرم را که کرم را که دار کرد و می شود شراب بر زاب و می رسد و می رسد

يَحْمِلُ الشَّاعِرَ مَا لَا يَحْمِلُ زُلْفِيهِ يَحْمِلُ عَلَى الْأَذَى يَحْسِبُ

حامل می شود در شاعر آنچه را که نمی رسد و در زلف او را می رسد غایب بر روی و در زلف او را که می رسد

كُلُّ أَحَدٍ عَقْلُهُ ذَا كَمَالٍ وَوَلَدٌ لَصَاحِبِ جِبَالٍ يَحْمِلُ شَنْ و

همه یک عقل خود را صاحب کمال و پسر خود را صاحب خوب و از همه بر او دشمن

يَقْدِرُ لَكُنْزٍ يَحْمِلُ الشَّيْءَ الْكَبِيرَ جِنَازَةَ الْوَلَدِ الصَّغِيرِ يَحْمِلُ

به داده می شود و کینه بر می دارد بر کمال سال جنازه بچه خور دسال را برادر بزرگ می رسد

عَنْ جُمُوعَةٍ بَرَأَتْهُ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ يَدُ اللَّهِ عَلَى الْجَمْعِ

از آن جمعی که بر او برآید دست خدا بالا و دستهای ایشان است و دست خدا بر جماعت است

يَدُكَ أَكْثَرُ وَفَوْقَكَ يَدُ الْعَالِيَيْنَ مَنْ أَيْدِي السُّفْلَى

بر او دست تو بیشتر و در دهن تو می رسد دست بالا بهتر است از دست زیرین و

يَدُ الْإِلَهِ أَيْدِي دَسْتِ الْبَازِي يَدُ كَتَمٍ وَآخِرَى مِنْكَ دَسْتُوفِي

دست بادشاهان دست باز است و یک دست بجل میکند و دست دیگر از تو اندک تر و می رسد

يَدُ شَدَاوَةٍ أَمْرٌ لَا يَتَوَعَّدُ يَدُكَ مِنْكَ وَأَنْ كَانَتْ شَدَاوَةٌ يَدُكَ

دست شل است و کار تمام نمی شود و دست تو از دست اگر چه باشد شل و می رسد

بَنِي وَبَنِيكَ لَعْدُ الْمُسْتَرْقِينَ قِيمَتُ الْقُرُونِ يَأْتِي مِنَ الْخَائِفِ

بیمان من و میان تو دوری مشرق مغرب بودی پس نزدیکیست و بدی می شود در سر سنده

اِذَا وَصَلَ مَخَافَةُ بَصِيرِ الْعَاقِلِ بِقَلْبِهِ مَا لَا يَصُحُّ لِحَاظِ الْعَيْنِ

و فیکر برسد چنانکه ترسیدان و می بیند و نامید دل خود چو چرا که نمی بیند نادان چشم خود

يَتَّبِعُ الْخَضِرَ بِالْقَضْمِ يَتْبَدِ وَيُحْمِلُ الْحَمْرَ مَحْمِلَ حَمِيٍّ يَلْقَى وَيَدَّ

بیمان من و میان تو دوری مشرق مغرب بودی پس نزدیکیست و بدی می شود در سر سنده
و فیکر برسد چنانکه ترسیدان و می بیند و نامید دل خود چو چرا که نمی بیند نادان چشم خود
می رسد خضر را که خضر زان و کرم را که کرم را که دار کرد و می شود شراب بر زاب و می رسد و می رسد
حامل می شود در شاعر آنچه را که نمی رسد و در زلف او را می رسد غایب بر روی و در زلف او را که می رسد
همه یک عقل خود را صاحب کمال و پسر خود را صاحب خوب و از همه بر او دشمن
به داده می شود و کینه بر می دارد بر کمال سال جنازه بچه خور دسال را برادر بزرگ می رسد
از آن جمعی که بر او برآید دست خدا بالا و دستهای ایشان است و دست خدا بر جماعت است
بر او دست تو بیشتر و در دهن تو می رسد دست بالا بهتر است از دست زیرین و
دست بادشاهان دست باز است و یک دست بجل میکند و دست دیگر از تو اندک تر و می رسد
دست شل است و کار تمام نمی شود و دست تو از دست اگر چه باشد شل و می رسد
بیمان من و میان تو دوری مشرق مغرب بودی پس نزدیکیست و بدی می شود در سر سنده
و فیکر برسد چنانکه ترسیدان و می بیند و نامید دل خود چو چرا که نمی بیند نادان چشم خود
می رسد خضر را که خضر زان و کرم را که کرم را که دار کرد و می شود شراب بر زاب و می رسد و می رسد
حامل می شود در شاعر آنچه را که نمی رسد و در زلف او را می رسد غایب بر روی و در زلف او را که می رسد
همه یک عقل خود را صاحب کمال و پسر خود را صاحب خوب و از همه بر او دشمن
به داده می شود و کینه بر می دارد بر کمال سال جنازه بچه خور دسال را برادر بزرگ می رسد
از آن جمعی که بر او برآید دست خدا بالا و دستهای ایشان است و دست خدا بر جماعت است
بر او دست تو بیشتر و در دهن تو می رسد دست بالا بهتر است از دست زیرین و
دست بادشاهان دست باز است و یک دست بجل میکند و دست دیگر از تو اندک تر و می رسد
دست شل است و کار تمام نمی شود و دست تو از دست اگر چه باشد شل و می رسد

تَرْجَاوُ بَرِّضُ جَحْرِ ثُمَّ يَكُونُ كَالْمَرْغَبِ مَنْ لَا ذُلَّ لَهُ لَمْ يَكُنْ يَكُونُ

ترجوا و برض جحر ثم يكون كالمغرب من لا ذل له لم يكن يكون

مَا فِي لِقَابِ أَصَافِيٍّ فِي الْبَحْرِ جَاهُ الْبَحْرِ جَاهُ الْبَحْرِ جَاهُ الْبَحْرِ

ما في لقاب اصافي في البحر جاه البحر جاه البحر جاه البحر

فِي الْغَمِّ لَيْسَ بِحَسْبِ مَا فِي سِرِّهِ لَوْ لَمْ يَكُنْ فِي سِرِّهِ لَمْ يَكُنْ فِي سِرِّهِ

في الغم ليس بحسب ما في سره لو لم يكن في سره لم يكن في سره

الْبُشَى شَاوِي إِلَى مَنْ مَنِمَتْ لَيْسَ بِهَا أَمُّ الْعَبَةِ لَيْسَ بِهَا أَمُّ الْعَبَةِ

البش شاي الى من منمت ليس بها ام العبة ليس بها ام العبة

يُطْلَى لَكُمْ لِيَلْزِقَ كَمَا تُطْبِئُهُ يَعْلَمُ مِنْ حَيْثُ فَتَى الْكَلْبُ

يطل لكم ليلزق كما تطبئه يعلم من حيث فتى الكلب

يَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَبِحُكْمٍ مَا يُرِيدُ يَقُولُ الْوَلَدُ كُلُّ نَفْسٍ

يفعل الله ما يشاء وبحكم ما يريد يقول الولد كل نفس

يَحْبِبُ بَنِي الْأَخْيَارِ يُقْضَى اللَّهُ مَا هُوَ قَاضٍ يَكْسُو

يحب بني الاخيار يقضى الله ما هو قاض يكسو

الْبَنَاتِ وَاسْتَعَارِيَةً يَكْفِي مِنَ الْقَلَادَةِ مَا بَعْدَ الْبَالِ الْفِي

البنات واستعارية يكفي من القلادة ما بعد البال في

يَعْنِي عَاجِزٌ وَيَصِيرُ دَايِمٌ لِرَفِيقِ

يعني عاجز ويصير دايما لرفيق

مَوْعِدَةٍ عَيْنِ بَيْتٍ وَبَيْتٍ وَبَيْتٍ وَبَيْتٍ وَبَيْتٍ وَبَيْتٍ

موقعة عين بيت وبيت وبيت وبيت وبيت وبيت

خاتمه	۲۲۱	از مصنف
<p>به پتی بنین پیری - به پوت بنی جی جایتین - گیون دیو کا جی کما - به تو کبر ری که گنجه بن - به جوانی مجو نه با و سیگنه دولو و سیگنه دیو - به کتی فاقو غن سیکی سته - به کو اهنس کی چال - به مندا و رگا جری - به مندا و نو چو کی لاسا - به مندا و پو لوریان - به مندا و مسور کی دال - به واموتین کشن - به وده گورنمین جو چوینا کما - به بی گوا و بی میارن - به بی کمن با کما نیکوین - خاکمه نجا اسد که با وجود حادثه انگیزه بجای فلک خلل اندازد تصرف پردازان بجز خانه و محیط ناپیدا کند که بتجیل ساحش عقل بالا دست غواصان قلم همه دانی لطمه خور پنجه امواج - به انیت بنا بر حسن نیت خالمان سته - به کمر زود و باز در بهجری بنی گرداب دار و گوهر کردار و کجا در یک صدف قرار گیرند انون رجای واقف از جناب یزدی غرآسمه آنکه این نسخه بی مثل که در توافقی فواید مشعل خورشید ضربا مثل بل انش و بنیش ست همواره از ضرر انحراف من در وفا طهت جمل محفوظ بوده نور افزای چشم روشن سوادان در گاه باشد بر گاه که بفا فضاحت سانه فصیح و باریک آیت از امثال بینانش لذت بر گیرند شیرین مقاله بزرگ گویند بکلیان بکرامان لطیفه جو فواید پذیرند این بی نصیب از دعای خیر به نصیب بگزارد و چون درین خزینه عامه تقو و امثال عربیه فارسیه باشد پست بنای علیه و بیاباناش در بر سه السنه حسن تمام پذیرفت بعد اتمام خانه و دوز باخم اشعار تا پنجش نیز در سه زبان گفت له چین اقمقت حدی و النسخه مستعینا برب المفضل - سال تارخه خواستم که کنم بهم زمانش عیان بر ایل کمال کر خیر و خیر سادّه عدد و بولانا قف تحریر است به امثال</p>		
و تلخیص کتاب بناد	۱۲۷	در سه زبان

و فیک نام
کردم این
نمودار عالی
که در جواهر
چهار و ده گار
خود که بداند
مرتبه است
۱۲

هماری باشد و شتر من همانندار آنحضرت پروردگسوی مبارک خود بدست آنجناب او و فرمود که این
سوی باهما شتر تو باشد پس آنجناب پروردگسوی مبارک بدست گرفت با آنجناب گفت ای صاحب
شتر آن آواز بردارند و عفت کنند و شتر من عفت نمیکند آنحضرت را ازین سخن کیفیت عظیم و نمودار
برداشت که عفو دین وقت جبرئیل علیه السلام نازل شد و گفت یا رسول الله زبان خود نگار بهار یک
حقوق گفتن تو دریای رحمت الهی بجوش آید و اگر یکبار دیگر عفو گوئی خلق اولین آخرین همه از عذاب نجات
یابند و طبقات و رنج همچنان خالی بماند لطیفه روزی حضرت سرور عالم صلی الله علیه و آله و سلم نهایت
متفکر بود و از وفور فکر غیر و بشیره مبارک ظاهر شده از صیحا کسی را جمال آن نبود که سبب دلن آید
نماید ابو ذر رضی الله عنه حاضر شد و بعد دعا و ثنا گفت یا رسول الله شنیده ام که در وقتیکه در جال پدید آمد
خط عظیم باشد و او خلق را با تولع نعمت دعوت کند ای مبارک بنوی چیت الیمن او را در یاجم
اول دست نبعت های او نم چون خوب سیر شده باشم از من خوف شوم آنحضرت را تبسم آید و
آمار انبساط و بشیره مبارک پیدا شد و فرمود که اگر تو او را دریایی خدایت عالی تر از نعمت های اولی باشد
گرداند لطیفه روزی حضرت سرور عالم صلی الله علیه و آله و سلم شریف گفت که الله تعالی من را در بهشت فرستد
مرا و در که یا رسول الله گناه پیر زمان چیست که بهشت نروند حضرت سرور عالم تبسم کرده و فرمود که الله
پیر زمان را جوان و دیگر گرداند انگاه به بهشت و فل کند لطیفه در یکی از غزوات تنهایی از آنحضرت
برای سواری طلب کرد که در پای او زخمی رسیده بود حضرت فرمود من ترا بچاقو بهیم گفت با شتر
من بچاقو را چه کنم که او قابل سواری نباشد آنحضرت تبسم فرمود و گفت ای صاحب شتری است که بجای
نباشد و آه آنرا ترا تیده پس شتری توانا و قوی جسته بوی از زانی فرمود و لطیفه ساکنان ولایت
غوراکر حق باشند روزی ظریفی بدی از ولایت خود رسید و بشمال ده کوهی بنایت بلند داشت
بود که بسبب هب وای آن ده نهایت گرمی داشت و ساکنان آنجا اکثر مبتلای امراض می بودند
در وظایف باشندگان آن مقام را گفت که اگر یک سال خدمت من بجا آید و اطعمه لذیذ و خوراند بعد
یک سال این کوه را بر دارم و بمقام دور تر اندازم غوربان بسیار خورسند شدند و بخدمت او کمر بستند و
یک سال غذا های لطیف و میوه های پاکیزه خورسند چون سال بسبب طریقت را گفتند بر خیز و وفای
گفت همه مردان زنان همراه من شویم بکشان همپای او بزرگوار رسیدند و در ظرف بزرگ که در بهشت

این گفتش با بر سر که میزدن گزین گفت درویشی گرفتار شده بر سر او میزدن گفت اندر ویش بابانوی خانه گرفتار
 شده بابا کنیز که این گفت در راه خود گرفت لطیفه بادشاهی را در چشم برخواست از طبیب و اطلب و
 طبیب گفت که جناب کف پای پادشاه بهمانند خواجہ بر سری حاضر بود گفت اسی طبیب چشم را با کف پا چنانست
 گفت نسبتی که خدیوہ از نر خدا ن است یعنی چون خواجہ بر سر را از خدیوہ بنام شد موسی بر نر خدا ن بر نر آید
 ازین لطیفه بخندید و طبیب زر و نعمت بخشید لطیفه شخصی چنان کرد منتظر بود که دیوار صورتش
 بگرفت و طبیب بر پیشش نفرت گرفت روزی نریش می آمد گفت ای دوست تو حاجتی دارم اگر باز را بر سر
 من بیانی ممنون و مشکوہ لطف و احسان تو باشم مرد و پسر زن روان شدن مرد را بر دوکان و مشکوہ
 ایستاده کرده را خود پیش گرفت مصوہ چون روان شخص بدید با خندید آن شخص حیران شد و از مصوہ
 خند و پرسید مصوہ گفت این زن از روز پیش حسن آمد و همگیوید که برای من صورت ابلیس بسیار
 گفتش کسی را که ندیده ام صورتش چگونه سازم زن وعده کرده بود که روزی شخصی را پیش من بیارد
 که مثال تمثال ابلیس باشد چنانکه امروز را پیش من آورد و لطیفه مردی پیش طبیب آمد و گفت که نام
 من همیشه نمک گرم و خشک ترسم میباشد طبیب گفت چه خوش بودی که این هر چهار علت کنیز
 من طبیب حق شدی لطیفه و نقش خانہ چین شبید کسی با دایمی مختلف کشیده اند و کیفیت هر
 پاتین بر شبید نوشته صورت یکی متغیر کشیده و زیر آن نوشته که این فاکر میکند که زن کنم یا نکنم و صورت
 دیگر شبیدی است که دست بر سر میزند و پیش میکند و زیر آن شبید نوشته اند که این شخصی است که زن کرد
 و شبید شده و صورت موسی نشاء و فرحان است و زیر آن نوشته که این کس زن را طلاق داد
 و از بند اوجات یافته و لطیفه بنادان طفلی را پرسیدند که از کلام آمد که آیت خوشی اری گفت که
 از کانون یعنی چو شد شمار که نمیگوید گفتند که ام اری را از قرآن بیشتر پسند داری گفت کلا و اول
 یعنی بخورید و بسیار شناسید گفتند که ام دعا را از قرآن و در ساخته گفت ربنا انزل علینا مائدہ من السماء
 یعنی ای پروردگار نازل کن بر ما خوان طعام از آسمان لطیفه بعضی از نظایان بصرفه در الجہ لغوی را
 و گفتند که اسی را بجایز و تقدس تعالی مردان را سه فضیلت بخشید که در زمان از ان محروم اند اول آنکه
 مردان کامل العقل اند و زنان ناقص العقل و ازین جهت شهادت و وزان بر یک مرد و یک
 آنکه زمان ناقص العقل بدین اند زیرا که برای اعلت حیض از نماز و روزه بازماند و موسی آنکه هیچ زنی نیست

نرسیده بود بعد گفت ملی راست است اما زمان بر آنست که دست گیرد و از ازان بهره نگیرد اول آنکه در زمان
خفت نیست و اولی که هیچ نمی دعوی خدا می نگرد و سوم آنکه به دنیا و اولیا از لطف نماند بر آید و از لطیفه
روزی و از خلیفه بملول و اما از بنر گشت که امر و خلیفه وقت ترا سر در او خوان و خزان کرده بملول گفت
اگر چنین است پس تو کی از ابلهان من شدی بایک مطیع و فرمان پذیر من باشی خلیفه را بهم آرد و به اهل محبت
و وزیر جرات خود را هم منتقل گردید و از لطیفه الهی بعد با یک نماز همین گفت و فی الفور در میرفت گوش
میدشت از او پرسیدند که این چه کار میکنی گفت و زمان آواز مرا از دو خوش آیند میگویند من با یک صلوات
میدهم و در میرم تا او را خود را از دو بشنوم که امر و مراست میگویند یا دروغ لطیفه طفل بدستان
پیش من مصحف تشریف بخواند و حفظ علیک لغت را بکار آید و معلم نصیب آید و گفت لغت را اند علیک
و علی الدیال که دو ک نیز بجهان لفظ پا گرفت و گفت علیک علی الدیال لطیفه خواجه غلامی را بطلب
انگوار باز از فرستاد غلام بدید باز آمد و انگوار در خواجه غلام را تهدید کرد و گفت که هرگاه ترا بیا که رفتی بیا که
بیا که چند کار با من انجام دهی و زود باز آئی پس از چندی خواجه بیا شد غلام را گفت برو طبعی را حاضر
غلام رفت و چند کسان را از دو با خود آورد و خواجه پرسید که این مردان چرا آمدند گفت ای خواجه آنرا در نزد
که چون بیا که اشارت کنم باید که چند کار با بجماعت تمام را انجام دهی به موجب حکم تو بدین فرصت قلیل که
را انجام داده ام یعنی طبعی را آورد و علاج کند و مطری را آورد و دم که اگر صحت شود و غنیمت آید و غنیمتی درم
که اگر بیری ترا غسل بدوش و شامی آورد و دم تا هر شب میوزن کند و نو که گری نماید و گوشتی آورد و دم تا هر قدر توان
کند و حافظی را آورد و دم تا هر باین ترتیب تو ختم کلام مجید کند و اینست روزی اسکندر روی و ایام محاربه و از
برست ایوان را رفتار سوار بود و لشکر را ملاحظه می نمود و ناگاه سواری بر سپاه لاغر و انگاز پیش نظر او گذشت
اسکندر غضبناک شد و سوار را از بالای سپاه فرو کشید سوار را خنده آمد اسکندر پرسید که درین محل سب
خنده چیست گفت اغضب تو مرا خنده آمد که تو برالت قرار شد و من برالت قرار دادم یعنی سپاه چالاک
در قرار چیست است سپاه لشکر برقرار درست و با وجود آن غضبناک میشود اسکندر را لطیفه سوار
پیش آمد و پای او را به پای او و اینست که اسکندر را از این طایفه تعقیب لیت پیش از ایام سلطنت مردکی توانا و حریف
بود و ایام سلطنت خود یکی از انضیای سبتان را معروض مواخذة انداخت همه مال او را ضبط ساخت
تا او را به نمانی مضاج گردید و روزی آن مرد پیش از تعقیب لیت از او پرسید که امر و در حال تو چون است

گفت چنانکه دیر روز حال تولد یعقوب گفت دیر روز حال من چون بود گفت چنانکه امر در حال من است
یعقوب بدل انصاف کرد و تمام مال و مناسش با و باز داد لطیفه اعرابی به محکمه قاضی بر آگهی نمود
در حال عیون است که گواهی او رو کند گفت ای قاضی این عرب هرگز خان نگذاشته که گواهی او چگونه
می پسندد عرب گفت دروغ میگوئی فلان تاریخ حج گذاشته ام و مناسک حج بجا آورده قاضی گفت
اگر راست میگوئی نشان ده که ز فرزند کجاست گفت پیرو می ست در عرفات نشسته قاضی گفت
ای جاهل ز فرزند پاسیت عرفات محراب است عرب گفت در حال تنگی من هیچ رفقم چاه در آنجا نبود و عرفات
باغی پر از انواع شقائق و ریاحین بود اکنون بمهر و زمان بچنین بوده باشد چنانکه ارشاد میفرمائی لطیفه
اعرابی را پرسیدند که این چه رسم است در میان شما که نهامی اولاد خود را اسد و کلب میگذارید و نهامی
خلایان را اسعد و مبارک گفت نام اولاد اسد و کلب بر او دشمنان میگذاریم و نهامی خلائان بر او خود
اسعد و مبارک می نهیم لطیفه اعرابی را پرسیدند که شورایی اگر ما چه میگوئی گفت نمی گفتند بشور
مرد را چه نام نهاده اند گفت هرگز نه میگذارند که نامش می نهاده اند لطیفه روزی سلطان نصر الله
پسر شاه سبجان به مجلس پادشاه درآمد به پهلوی ملک نشست پس از او قاضی فتح الله درآمد
و خواست که بر سلطان نصر الله مقدم نشیند سلطان دست او گرفته زیر دست خود نشاند گفت حق
سبحانه تعالی و در قرآن مجید در جات من تو همچنین تعیین فرموده ادا جامه نصر الله و فتح الله لطیفه در
مولانا قطب الدین علامه در راهی میرفت شخصی نامی افتاد و گردن لاله اندام هرگز گردن لاله و غلبه برداشت
و چند روز صاحب فرشته جمعی بعبادت مولانا آمدند و گفتند خمد و پاچه حال آری گفت ازین حال بدتر
چه باشد که دیگری الزام افتد و گردن من شکسته شود لطیفه شخصی نزد قاضی آمد و داد خواه شد که ملک
مرا گفته است که گمخور قاضی فرمود که اگر ترا منع او بداده برو و بکا نشو و قبول باش لطیفه در مجلسی
حجاج بن یوسف و ظلم و جفا کایدهای او میکردند یکی از ان مجلسیان بطلاق زن خود سوگند خورد
که حجاج ظالم بیشک و زخمی است اهل مجلس او را ملامت کردند که چون حقیقت حال و انجام کار معلوم
پس طلاق زن بر تو لازم آمد آن شخص نزد دیگران از مجلس برخواست و نزد عمر بن عبید بن جراح آمد
و در وقت میان روزگار بود و آمد و ایچا را می در میان نهاد و عمر گفت زن خود را نگا با را اگر خدا تمنا می حجاج
این ظالم را که کشته را آنچه شعله بخشد و این بگذاشته و در این می خورد و لطیفه در این معصوم را چه می اندوزد

بصرای لقی و دوق برای غسل باب ویم رو بگردام سمت کنیم گفت روی بچاسه پای خود کنید تا در دو جامه بارانیز
و شما برین نشوید لطیفه چو بی نزد فقیه آمد و گفت منی جمیل دارم که از نازک خراجی طاقست سر سجام امور
خانه داری ندا و او بتقدیر زنده ام اگر بیکر بپرسد تا هم زنی را بهم رسانیده ام و میخوانم که با او مناکحت کنیم
اسورات خانه اندوخته را بر او بچوید و ارفع تکلیف شود اما دایان این زن همیشه گویند که
تا وقتیکه زن اولین را طلاق ندهی عقد نکاح محال است مرا حیل بیاور که مجبور به طلاق نیسید
زن مطلوب بخت نکاح و اگر فقیه گفت زن مجبور را بگو که بگورستان و دو تو پیش ایان زن کنوا بنگارو
شده رفته طاهر کن که بغیر این زن که بگورستان دارم بگو باشد طلاق دارم و ایان آن زن حواشید و یا
که زن تو مرد است جوان همچنان معلول آور و بین حیل زن را بجا ناز نکاح خود را و لطیفه را حکمیه
پرسید که چه کردی و حق نکاح گفت یکماه ستادی سنه در جلدان اندوه جا وانی لطیفه حکمیه گفت که
آه من مجبور بودم که خدا بایان نکاح بود که مرا بخریدی بای که خدای مطلق کردند و اکنون که من که خداوند
مجردان کردند که هرگز نتوانا نصیحت من نداشتند لطیفه و می در مجلس حسن نوشیوران همه اقربا
او حاضر بودند یکی از آن میرو می ناموس و ابرو بود و بر چشم نوشیوران جامه زرین مرصع بدو
و بحسب خود کو نوشیوران دیده و دانسته جمال که چون اهل مجلس خواستند ساقی گفت که بحسب ساقی
نه هم جامه زرین مرصع که شده پیدا کنیم نوشیوران گفت بگذار تا بچکان برود که کس که گفته است باز نخواند
و اگر دیدم هست با بچکان سخاوت گفت بعد از چند روز از خزانم عورتا رو جامه های نو بخری بهما پوشید و بچه ها
نوشیوران آمد نوشیوران به فرزندانش از بچه ها که این لباس با این است انم و حسن و شادان و کثرت
که این پیرچین و از ارموز و زان سن نوشیوران بپوشید و بفرمود تا بپوشید و زان نوشیوران
و یکی از عریان بارگاهش که در لطیفه شخصی شیش فاضو آمد و گفت اگر خرم خرم خرمی درین باشد گفت
از گفت اگر قدیمی نوشیوران داخل کنیم مضائقه است گفت از گفت اگر آب بروریزم حرام شود گفت
شراب زهرین چیز است جدا حرام است فاضی گفت اگر قدری خاک بر سرت ریزم سرتر المی گفت
که اگر آب بیاورم و نه تمکین نمی دگر نه گفت اگر آینه بیاورم و دشتی یا بکشم و بر سرت بنشینم
و اگر آینه بیاورم و نه تمکین نمی دگر نه گفت اگر آینه بیاورم و دشتی یا بکشم و بر سرت بنشینم
و اگر آینه بیاورم و نه تمکین نمی دگر نه گفت اگر آینه بیاورم و دشتی یا بکشم و بر سرت بنشینم

چه بجز داری گفت بهر چه او ای گفت عصای خود را بید از تابصوت مار شود چنانکه بجز موسی و عیسی
 علیه الصلوة والسلام بود و مرگفت عصای موسی وقتی مار شد که فرعون عوی خدای کدوگر تیر و عوی
 کنی عصای من مار شود بارون گفت ارباب نجمن من خرزقه شیرین طلب از بد بجز خود و پید کن
 گفت مملت سه روز بده بارون گفت بهین وقت حاضر کن مرگفت زهی انصاف خدایت عالی چنان
 قدرت و توانائی از روز تو هم بزی بسد ماه پیدا میکند و تو با من بسد و ز صبر میکنی بارون بخندید و دانست
 که مرد طریف است او را گفت ازین دعوی تو بر کن نعمتی با دو ارزانی فرمود و رخصت نمود لطیفه
 زنی شوهر خود را پیش قاضی حاضر آورد و گفت ای قاضی داد من ازین زندیق تندیق بدست قاضی
 گفت زندیق مشهور است تندیق نمیدانم زن گفت تندیق گر با زن خود از پس معامه میکند قاضی
 بیسات از بدت در این خود تندیق و نمیدانم لطیفه سلطان محمود غزنوی روزی در غصه بود
 و بیچاره حال آن نداشت که شیرا برود و او را خوشنود کرد و اندک بقی بحضرت پادشاه رفت و بنشین
 نهاد و گفت مدت باست تا من ملازم این اسانم بنوا هم که لقب نام حضرت معلوم که سلطان
 پر غصب بود گفت برو که مخور و بقی گفت ظاهر این لقب باشد نام چیست پادشاه ازین لطیفه
 بخندید و آتش غضب و سرودش لطیفه زنی سینه روی و عریه خنی که عیش شوهر بیهوش
 داشت بر من صعب قبلگشت از شوهر گرفت اگر من بهیرم بصوبت و ارق من چگونه خواهی بخت
 گفت که اگر تو نهیری حیرانم که چگونه بخت بیت زن بد در ساری مرد کوه بهرین عالم است
 لطیفه زنی باقی از پیش گویند شخصی او زودیده بخانه خود آورد و بچ کرد و بخورد و مرگفتش که بخت گویند
 تر از روز قیامت سیاست کنند گفت من بهرگز اقبال از روی گویند خواهم که مرگفت گویند خود بهر
 عشر حاضر آمده گواهی خواه داد و گفت هر گاه او خود حاضر خواهد شد گوش او گرفته مالکش حواله خواهم کرد
 شخصه دختر خود را با جوانی زیباروی و پسندیده که کتخا ساخت لبش ناف داد و او را سحر شد
 عسمت و تر قفل بکشد و نام او پیش پدر دختر رفت و گفت که دختر تو با دختر است گفت اگر دختر
 پس پس است گفت کس کسی او هست گفت زنان که کون میدهند گفت کسی بهر گانه داده است گفت
 ایامیکانه را پیدا دگنت نمی آید و در حقیقت مهر از جانب حق تعالی نداد و گفت خدا بر قضا اعتماد دارد
 از آن مهری کند لطیفه زنی جمیل و جوان بدار القضا آمد پیش قاضی شکایت شوهر کرد که با او

عجب نباشد آن شخص گفت به خواهم که بر دم گفت بر در راه کشاده است گفت چیزی زیاد را عدل نام
 ماسون گفت حج از تو ساقط شد که آدم بی استطاعت راجع فرض نیست آنمزد گفت من آمده ام تا از تو
 چیزی بگیرم نه آنکه فتوی خواهم ماسون بجنید و او را صدمه داده رخصت فرمود لطیفه جمعی از دهقانان نزد
 ماسون رسید آمدند و از عامل ظالم شکایت کردند و ادعای نمودند ماسون گفت در میان عالمان بر آ
 و عدالت مثل او دیگری نیست آنمزد ماسون همه اعضای او از عدل و انصاف پرست و در میان دهقانان
 ظالمی بود گفت ای خلیفه چون همه اعضای او از عدل و انصاف پرست بر عضو از اعضا او را
 بود ای نیرست تا همه ملک تو از عدل معمور گردد و ماسون بجنید و آن عامل را مغرول ساخت لطیفه
 بادشاهی علی الصباح بر شمشیر بیرون رفت مردی که به نظر از مقابل بادشاه پادشاه از آن
 شکل سبج فال برگرفت و او را زجر و توبیخ کرد اتفاقاً آن روز پادشاه را صیبه بامی جنوب بدست آمد و شاد
 حرم بازگشت بخاطرش گذشت که علی الصباح آنمزد را با من ماسون کردم و بر بنامم او را باید طلبید
 باید نمود پس ابرمود و او را حاضر کردند پادشاه عذر خواست و ماسون را هزار درم انعام کرد و آن برگرفت
 ای پادشاه من خلعت و انعام نخواهم اما التماس می‌ارم که مرا رخصت بده سخن بدی ملک نیست
 بگو گفت علی الصباح اول کسی را که تو دیدی من بود و اول کسی را که من دیدم تو بودی ترا هر روز از
 تاشام بعیش و هر بگذشت و مرا بیخ و تعب برای خدا خود انصاف فرما که این مرد و که ام شوم تو
 پادشاه بجنید و او را خلعت خاصه باده هزار درم انعام کرد لطیفه جوانی را بجرم دزدی گرفتند و پیش پادشاه
 رسید برودند بعد از آنکه دزدی بر وثابت شده بود بارون حکم فرمود که دستش بر بنداد دزد با خطر ج تمام
 پیش بارون آمد و گفت ای خلیفه وقت دستی را که ندانم آراسته قطع کن بارون گفت بکلم خدا قطع
 میکنم و من از خدایم ترسم که در عهد از عهد و شمری تنها و من کنم پیران گفت ای خلیفه قوت من
 از کسب است اوست دست اوی برتری و قوت من می بر بارون گفت دستش بر بند اگر این چنان
 یکی از جمله گناهان باشم پیران گفت ای خلیفه ترا که بسیار است این یک گناه را نیز یکی از آن گناهان
 که شب روز از آن گفتار میکنی خلیفه را این سخن خوش آمد بجنید و پسرش را بدو بخشید لطیفه
 بگناهی مانده که پیش پادشاه برودند از ثبوت جرم پادشاه فرزند آن پسر او را سواران کنند
 گفت ای پادشاه اسامی و اهد که بنی من دو سواران در آورده آن کافی است پس سواران سه سواران

گدشت گفتم ای زن چه قصد داری که چشم بروی من دوخته چنین تیر و در روی من نظر کنی
 زن گفت چشم من گناه عظیم کرده بود و خاتم که او را عذاب کنم بچهره یک خست ترین عقوبت با باشد
 عذاب سخت تر از آن نباشد که ساعتی بر سر و زشت و صورت نامیسون تو نگاه کنم لطیفه نابینائی
 خلعت شب مشعل و دوست و سومی بر آب بر سر و راه میرفت طریقی گفتش تو که شعل نمی بینی
 چه بینی نابینا گفت که من علی برای من است بلکه برای دیگران نابینا یکی مرا آسب ساند و سبوی
 انگشت لطیفه در وی بطول و ولتمندی در آمد تا سب او را بدرد و سب سب سب سب سب سب سب سب
 گرفت و آقا ما خبر کرد مالک سب آمد و در را گفت که چگونه سب را بدزدی می برد اگر این عمل در
 من کنی ترا از بند آزاد کنم و ز گشت فو الما و سب من ز و بجام در دیان اسب نداشت و در پاشا
 برید و بالای اسب سوار شد و گفت اسب را به بطریق بدزد من بزد این گفت و اسب را بست
 و بطرفه العین از نظر غائب شد چند آنکه جند غشش یافتند لطیفه امیر زاده به ندیم خود گفت
 که در اسم های که لفظ بان می آید مثل فیلیان و ساربان مثل آن اکثر تند خود عده جو می باشند
 ندیم گفت ای مهربان همچنین است *

در بیان کنایات و مصطلحات فارسی

فصل الفت محرومه آب آتش ذیل و آب آتش زای آب آتش آب آتش زده
 و آب آتش خامی آب آتش آسا و آب ارغوانی و آب کلنگ و آب آتش آب آتش آب آتش آب آتش آب آتش
 و اشک گگون باشد آب باده رنگ کنایه از اشک خونی است آب و سبک باشد آب باده از نهدی
 آب در جگر داشتن عبارت از تو نگری است آب رفته باز و رجوی آمدن کنایه از است که بعد از زود
 دولت باز بدولت کامیاب شدن آب دشمن کنایه از رونق باشد آب بی لجام خوردن کنایه از
 خود سری و از ادگی است آب همان کوفتن و آب باین کوفتن و آب سبک و آب سبک و آب سبک و آب سبک
 بی فایده کردن سب آب بر روی کار آوردن رونق و خوبی پیاپی آب سبک و آب سبک و آب سبک و آب سبک
 آب سبک و آب سبک و آب سبک و آب سبک و آب سبک و آب سبک و آب سبک و آب سبک و آب سبک و آب سبک
 شدن کوک سب آب سبک و آب سبک و آب سبک و آب سبک و آب سبک و آب سبک و آب سبک و آب سبک و آب سبک

آتش تر کنایه از شراب سرخ رنگ آتش زبان کنایه از شاعر فصیح زبان و نیز بیان است آتش
 کنایه از مرد و چالاک و چست است از زو کفقت کنایه از حاصل شدن آرزوست آستین
 افشانیدن و آستین زدن کنایه از زود و ترک کردن است و هم بمعنی خمیس و آفرین آید آستین جیب
 کشیدن و آستین بر دل کشیدن و آستین چشم کشیدن کنایه از دلاسا و غمخواری است آغوش دراز
 کنایه از بجز شدن است آفتاب لب بام کنایه از کسی است که قویب مرگ رسیده باشد آفتابی
 کنایه از طایر شدن آفتاب خوردن کنایه از محنت و آب کشیدن آگنده گوش کسی آگوشید
 است تنوینا شد آهوی سستی کنایه از دوست داشتند شکار آتش از چشم پریدن کنایه از
 است نه بخت رسیدن صدقه قوی بر دماغ روی و پدر و پسر چشم و می مثل برق معلوم شود
 آتش شدن کار عبارت از تها شدن کار است آسمان باز و پوشیدن کنایه از انکار وجود بدی است
 آبر بردن کسی رختن کنایه از خدمت کردن آستان بر خاستن کنایه از ویران شدن
 آب خن کنایه از بول کردن آسمان سوراخ شدن کنایه از تواتر نزول بلاست آب بخت همبول
 یعنی کار بنیاده کردن است آب از جگر بخشیدن کنایه از عطا کردن آب بیکران کنایه از سگاز
 است آب خرابات کنایه از شراب است آب خفته و آب بسته کنایه از برف و یخ و زلاله و لک باشد
 آتشین کنایه از شمرنده شدن آگینه طارم کنایه از آسمان است آله رخ فلک کنایه از ستارگان
 آینه روز کنایه از آفتاب است آتش آب پرور کنایه از تنوع آب است آتش بهار کنایه از گلخانه و لاله زار
 باشد آتش بی بهار کنایه از قهر و غضب و ظلم و تعدی و نیز شراب باشد آتش بی دود کنایه از آفتاب
 قهر و غضب و شراب سرخ رنگ است آتش دل کنایه از مرد و عاشق باشد آتش زدن کنایه از بخت
 تعلقات است و نیز کسی را بر سر غضب آوردن و بیقرار کردن آتش سخن کنایه از طاعن لایعن
 کنایه از شراب لعل لب معشوق باشد آتشکده بهرام کنایه از برج حمل باشد چه بهرام در خابری بخ
 را گویند و برج حمل خانه اوست آتش لباس کنایه از سر پوشیدن آتش مجسم کنایه از خمر و شمشیر باشد
 آتش نشانیدن کنایه از فرو نشانیدن آتش قهر و غضب باشد آتش و آب کنایه از تنوع و تبا
 باشد آتش مجمره کنایه از سینه سیاه آستین از دها کنایه از وجود هر یکی از سعه سیاره است آتشین خمر و آتش
 است کنایه از کار گیر و اوستاد چاکه است باشد آستین بر چیدن کنایه از تعد و آماده شدن بکار است

و آتش بر زدن نیز همین معنی دارد آتش بر کردن کنایه از گناه کردن دست باشد از دراز دستی و مقصود
 آسمان برین کنایه از طبق نهم است که بالای فلک اربع یعنی فلک ششمین است آفتاب بر سر دیوار
 رخن کنایه از انشای عمر و زندگانی و دولت و کامرانی باشد و آفتاب بر سر کوه و آفتاب بر لب بام نیز
 همین معنی دارد و آفتاب بگل اندودن کنایه از پنهان ساختن امر بود که در خایت ظهور باشد آفتاب
 سوار کنایه از مرد سخن باشد بکنید در جگر شکستن کنایه از بقرار شدن و بقرار کردن باشد آهوی چین و
 آهوی فلک و آهوی خاموشی کنایه از آفتاب است آهوی سرنگن کنایه از چشم معشوق باشد فصل
 الف مقصود ابر و زدن کنایه از رضادادن و اشارت کردن باشد ابر و فراخی کنایه از خوش
 و کشاده روتی و همت و سخاوت باشد الملق ایام و الملق چرخ کنایه از دنیا و روزگار باشد آخر و پیش
 کنایه از عطار دست آخر شمردن کنایه از بیدار باشد ازین و ندان و از نه دل کنایه از رضا و غیبت
 باشد ازین کوش کنایه از اطاعت و فرمان پذیری باشد از پوست بر آمدن کنایه از کشف راز و سر
 دنیا از خودی و فلسفایت باز آمدن و خندان بودن و به مقصود رسیدن باشد از خرافت دادن کنایه
 از مردن و ازین عالم سفر کردن از دست رخن کنایه از بچودی و بی احتیاری و اضطراب و از دست
 شدن نیز همین دارد از دمان مار بر آمدن کنایه از راستی است که هیچ کجی در آن نبود از زبان جستن
 کنایه از سهو و خطا و سخن استخوان در گلو رخن کنایه از بیخ و محنت کشیدن اشک داوی کنایه از گز
 بسیار اشک خیسیدن و اشک کنایه از گریه شادمانی انگشت بزدان و انگشت حیرت دهان
 کنایه از تعجب و تحیر و حسرت و افسوس باشد انگشت چشم نهادن و انگشت بر دیده نهادن کنایه از
 از قبول کردن و مسلم شدن انگشت بر جوف نهادن از عیب گرفتن و نکته گیری کردن انگشت
 شدن کنایه از مشهور شدن از بکار افتادن کنایه از بی انتظامی باطل شدن کار فصل مایه
 موجوده بسزای معنی گفتن کنایه از نیاز و تکبر حرف زدن بیوختن در افتادن از عیب جوئی
 غیبت برنگشتن محفل کنایه از بپا گشته شدن مردم آن مجمع بر خود بالیدن کنایه از ناله کردن و
 کردن برگشتن شدن نصیح با وقع را دفع کاف به معنی تمام شدن با و در دست داشتن کنایه از بیدار
 و مفلسه با و بخت پیچیدن کنایه از کار بیافته کردن با و در دست داشتن کنایه از غرور و تکبر با و در
 و با و در مشت کنایه از نمر و تنیدست و غلس و سرف با و شدن کنایه از ناله کردن و بیدار شدن و بیدار

پهلوان کناه از نفع رسانیدن و نژدی نمودن و هم بمعنی کناره گرفتن و در گردانیدن نیز آمده پهلوان
 کنایه از باری کردن و مال و قدر و مرتبه باشد پهلوان کنایه از اگر بخشن و پیر سر کردن باشد پهلوان
 کنایه از خواستیدن پیر این قبا کردن کنایه از چاک زدن و پاره کردن پیر این پیر این کاغذی کنایه از خود
 در دشمنانی هیچ و شلوع آفتاب باشد پیر چهل ساله کنایه از بی عقل و نیز فیه و زده باشد پیر و بهمان و پیر و پیر
 معروفست و هم کنایه از شراب آگوری گفته باشد پیر از پیر کنایه از آدم صنی اندست پیر سفت فلک
 کنایه از کوکب زحل است چکران و درخش کنایه از ستارگان آسمان پیک انگار و پیک فلک
 کنایه از تفری که گردان می گویند کنایه از بی نشان شدن بیل انگار کنایه از عاجز کردن بیل معلق
 در هوا و بیل جوانی کنایه از پیر است پیر از پیر شدن کنایه از آخر شدن عمر باشد فصل تابی
 قو قالی تن زدن بمعنی خاموش ماندن تن و روان بمعنی رضا مند شدن تاج فیه و زده کنایه از آسمان
 ست تاج گردون کنایه از خوشید ناان تباشر صبح کنایه از سفیدی صبح تخت آبنوسی کنایه از شب
 تاریک است تحت روان کنایه از آسمان و تحت سلیمان علیه السلام است که دیوان آنرا بر سر او انداخته
 تخم اول کنایه از لودر محفوظ است بر روزیرین پیر کنایه از آفتاب آتش است ترازو شدن کنایه از
 برابر شدن خفیم باشد بقوت و زور ترازوی تولاد سبجان کنایه از نیزه و سنان مبارزان است
 ترازوی زر کنایه از آفتاب است ترازو اسن کنایه از فاسق و فاجر و حاصی و پیو ب باشد ترازو
 بر وزن بدست کنایه از زود و تند چیست و چاک است ترازوی بر وزن بدستی بمعنی چستی و
 چاک است ترازو بر وزن بهر بان کنایه از مرد و بان آورد تخم کنایه از گرم گفتگو شود و دخنه ای
 ترازو کنایه از بد بمعنی تریحان هم آمده یعنی انحصار یعنی از زبان دیگران ترازو کنایه از ترازو
 از کسی است که بظاهر خود را خوب و نامید و باطن بد باشد ترکان چرخ کنایه از سیه سیاره است
 ترک تازی بر وزن و غنای بمعنی تاخت آوردن آفتاب و قمر سیم خار است و مارچ و بمعنی
 چرخان هم آمده ترک پیر این بنام اول کنایه از آفتاب است ترک پیر این بنام اول کنایه از آفتاب است
 و ترک تازی بر وزن و غنای بمعنی تاخت آوردن آفتاب و قمر سیم خار است و مارچ و بمعنی
 چرخان هم آمده ترک پیر این بنام اول کنایه از آفتاب است ترک پیر این بنام اول کنایه از آفتاب است
 و ترک تازی بر وزن و غنای بمعنی تاخت آوردن آفتاب و قمر سیم خار است و مارچ و بمعنی
 چرخان هم آمده ترک پیر این بنام اول کنایه از آفتاب است ترک پیر این بنام اول کنایه از آفتاب است

کنایه از دنیا است با اعتبار روز و شب تنخ عیش کنایه از کسی است که بتلای صحبات و ملها باشد
 تنخ و ترش کنایه از محنت و مشقت دنیا است تنگ چشم کنایه از مردم بخیل است تنگدست کنایه
 از درو غلط فقیر باشد تنگ شکر کنایه از دلبان معشوق است تنگ عیش کنایه از مردم غفلت و غش
 برداشتن کنایه از مسافرت شدن ترانگندن کنایه از و حای بدکردن و طعنه زدن ترک و بدین کنایه
 از تنگدست شدن نبشته بر پای خوردن کنایه از برهم زدن و ضائع کردن کار و بار خود است تنخ
 آسمان کنایه از صبح صادق و آفتاب کوکب مرغ است تنخ ستم کنایه از رونق ظلم و رواج تعد
 باشد تنخ سحر کنایه از آه سحرگامی و دحاسحری باشد و روشنائی صبح کاذب را نیز گفته اند تنخ شدن
 بهمنی رو بر و شدن تنخ گوشتین کنایه از زبان است تنخ کوه بلند ی کوه را گویند تنخ لطق کنایه
 از زبان فصیح است فصل جیم تازی جامه کاغذی پوشیدن عبارت از استغاثه و دوا و دوا
 است جامه سرخ بر سر چوب کردن نیز فائده همین معنی بخشد جام پر اشک زدن کنایه از تو بکردن
 و گذشتن از شراب باشد جام سحر کنایه از آفتاب است جام شهر یاری کنایه از قبح بزرگ شهر بخور
 است جام شیر کنایه از پستان شیر دار جامی خوار مردم حلوفه دار را گویند و کنایه از مردم شرانخور است
 جامه خوشید کنایه از زمین است و برگ درختان را نیز گفته اند و غبار و ابر و آنچه روی آفتاب را پوشاند
 و باطل و ساطع است عبارت از بدن آدمی باشد چه جسم لباس جان است و خویشید و عرف سگان
 روح حیوانی است و مرکب دیده را هم گفته اند جامه در نبل زدن کنایه از تقرب و انهم داری باشد
 جامه سید کنایه از جامه و قیامی سرخ باشد و گلهام و شکوفه با و بهار را نیز گویند جان آهنی کنایه از مردم
 و سخت جان و دلاور باشد جان شکار کنایه از ملک الموت است و معشوق را هم گویند جامی گرم
 کردن کنایه از آرام و قرار گرفتن باشد و بهر اقبه رفتن را نیز گویند جامه گذاشتن کنایه از مردن
 جگر گوشه کنایه از فرزند باشد فصل جیم فارسی چشم روشنی بمعنی تهنیت باشد چه رسد
 بمنه مقابل شدن باشد چادر لا جور کنایه از آسمان است و سبزه زار و مرغزار را گویند چار و بار
 و چار و استاد کنایه از عناصر اربعه است چهار چوب و چار شیخ نیز همین معنی دارد و چهار پهلوشدن
 کنایه از چتر بسیار خوردن و بر پشت خوابیدن باشد چهار نگین زدن کنایه از ترک و تخرید است و نیز کنایه
 از غارت جواهر است چتر نوزدهم و چتر زرین و چتر سحر کنایه از آفتاب است چتر سیاهی و چتر همین کنایه از

از ماه شب چهاردهم باشد چتر آگون کنایه از آسمان است چتر خیرین کنایه از عجب تاسیست
چراغ چشم کبر رافع کنایه از فرزند است چراغ انداز بر وزن دست انداز کنایه از راگویند چراغ زرین
کنایه از فلک چهارم است چشم خیزی سیاه کردن بهی طبع کردن و ران خیر فصل حاجی حلی
حرام نوشه کبریا قاتلش بالی حرام بگذرد حرام کرده کسی را گویند که تن و دلش از مال حرام پیدا
کرده باشد حرف و حرف تشکب کنایه از سخن بهیژه ولی تاثیر باشد حرف زبانت و حرف گلوگیر
سخنیکه باستماع آن خاطر آرد شود حرف گلو سه زبیر بهین بهی دار و حرف زدن کنایه از سخن گفتن
ست حساب از خود خشن کنایه از خود مغرور شدن ست حسن فرنگ کنایه از حسن تنصید
چنانکه اهل فرنگ ماباشد فصل خان راه کنایه از ران و مایل خار چین و خار بست و خار بنه
انچه بر دور زراعت و باغات از خار و فلاشه میزند ماسد راه حیوانات شود و خار کنایه از دفعه
و خواهش نشی هر نویسد خواه خیر حرفی خانم سخن بدان گویند کنایه از زن را خواستن خار در جگر شکستن
کنایه از بفرار کردن آنگ بیزی کنایه از عسرت و سفرست خانه زدن کنایه از خانه تراشدن
باشد خط کشیدن کنایه از باطل کردن و محو کردن چیزی خانه فردا کنایه از عقبی ست خانه بردوش
و خانه بدوش آواره از خان و مانرا گویند خان دمان آواره خان مخفف خانه دمان مخفف ماند کیکه
از خانه و ماند و بود خانه آواره شده باشد خواب چهار پهلوی کنایه از خواب و راز و با فراغت است
خون بخوش آمدن کنایه از رغبت و شوق خار بر برین سخن بهی بفرار کردن فصل دل
مهمله داده کنایه از نصیب قسمت و امن شکست کنایه از آخر شب و حساب آمدن کنایه از انجم
و بالدار شدن است و امن زیر سنگ آمدن کنایه از عاجز شدن و حساب نگرفتن کنایه از بیجا
و بیج شمردن و در خط شدن کنایه از تنبیه و آزرده و شمرنده شدن و پس زلفوشستن کنایه از
مراقبه و تلمذ و استفاده و دست یافتن کنایه از غالب آمدن و در عرق شدن و در عرق افتادن کنایه
از خجل شدن و نظر آوردن کنایه از پیشکس کردن و گذر اندیدن و در دماغ و شستن کنایه از بخت
و غرور دست آشتی کنایه از عداوت و محاله و سب و رگلو کردن کنایه از رسوا کردن و بیحرمیت
نمودن و دلوش بهر پناه رسید کنایه از آنکه کارش تمام گردید دست از سر کسی گرفتن کنایه از
اخذ و امانت آوردن و داشتن و دیده بر هم نهادن کنایه از چشم بستن و در خود فرو رفتن

بپوشد و هر گاه کسی است که از اموال نبوی شمع باشد شیشه و عکس شستن شیر بر پیرین ایشان
 بهی بقیار کردن شکوفه کردن کنایه انگی کردن و فصل صا و صا و ط و ط و عین و
 ضمین و قاکب لغات مصطلحات که تزیین کرده اند افزو گداشته شد فصل قاف
 قاکب شمی کردن کنایه از مردن و بنحو شدن فضل بر زبان انداختن و فضل بر لب زدن کنایه
 از خاموش ماندن و خاموش کردن است قطره زدن کنایه از شتاب رفتن است عکس کردن کنایه از ابل
 کردن و محو کردن چیزی است قطره زدن کنایه از مردن و بنحو کردن قطره زدن کنایه از ابل
 کنایه از تباه شدن یعنی است فصل کاف کار ازین دندان کردن یعنی بدو ق تمام کردن کفن پاک
 کردن کنایه از عرض مملکت عا و تیر سخت بخت یافتن کاسه گردانیدن کنایه از دیروزه گرمی است و
 اگر ارا کاسه گردان گویند کلاه گرفتن کنایه از تمیز داشتن است کلاه انداختن و کلاه گوشه بر آسمان
 کنایه از شاد شدن است کاسه سیاه کنایه از مسکین بخیل کاسه پیر کنایه از دیرین حریفی و خجسته
 و دون بهمت کاسه بر کسی شکستن کنایه از رسوا کردن او و فصل کاف فارسی گوش کردن
 بچرخ نگاه داشتن انتظار گل کردن کنایه از ظاهر شدن و ظاهر کردن گردگان برگیند کنایه از ناپا
 ست گردان مقرر کنایه از نیست و محو و جا بل گردان پشت کنایه از مردم قوی پشت و بار کش گرفته
 لب کنایه از آدم خاموش گرم دل کنایه از عاشق سوخته دل گرم و سر کنایه از بخت و راحت دنیا
 گوهر گوش زدن کنایه از سخن شنیدن گل صبح کنایه از سفید صبح گل نشاط کنایه از شرب و لذت
 کنایه از گواه کاذب است فصل لام لب دادن کنایه از بوسه دادن لب کنادن کنایه از زدن
 گفتن باشد لقمه آهن چشیدن کنایه از زخم خوردن لقمه آهن چشیدن کنایه از زخم برداشتن
 لکدر کار شدن کنایه از برجم شدن کار لکدر بر گور حاتم زدن کنایه از کمال سخاوت و بخشش است
 کباب و صف که گاهی از دهن بیرون کشند فصل میم متاع شیرین کنایه از کالای کیاب و گردان به باغ
 کنایه از تبدیل ذائقه کردن مقرر گردان برابر زدن کنایه از اعراض و ردی بر تافتن مشت به چشم
 کنایه از گردن مشت است برای زدن کسی مغز روشن کردن کنایه از بصر و انکسار گردانیدن باغ
 مغز در سینه ندارد و مغز فرو رفته است کنایه از ان است که عقل در سینه ندارد و هیچ حصیر و موج
 بویای کنایه از خطوط و نقوشی که در پوریا افتد و مشکاف کنایه از کسی است که کار را بکمال وقت و

باری سدا شام و در میدان علاج کنایه از کاغذ سفید مشوره با کلاه کردن کنایه از ترک و محبت
 فصل نون نون بدیده ریختن کنایه از بسیار آزار دادن و بجا نیدن ناخن تیر کردن کنایه
 از طبع زیاده کردن نافه بوی کنایه از گنده و برین چه بوی ذات نافه گنده بیاید و ازین است که گز
 چین را نیز نافه بوی گویند نان در آب نان گذاشتن کنایه از انا دگی سفر باشند نان خوردن و بنگدن
 شکستن کنایه از نیک بچشم بودن و ناسپاسی کردن نان در شستن خوردن کنایه از نیکمال
 و شستن نان و در خوردن و بستن نان بدو از زدن کنایه از کار بیفتاده کردن نان بر روغن افشان
 کنایه از بر آمدن مراد و مقصود دست نیک بر آتش افکندن بمعنی شور و غوغا کردن فعل در نشستن
 و فعل در بیخ مضطرب و سیه رفتن فعل در آتش نهادن و فعل در آتش کردن کنایه از بقرار گردانیدن
 نقش بر آب کشیدن نقش بر آب کردن کنایه از کاری ثبات کردن نقش بر آب زدن بمعنی توبه
 و ادون فصل و او ورق سیاه کردن کنایه از مسوده کردن ورق ورق کشتن کنایه از خوب
 مطالعه کردن ورق دریدن بمعنی ترک کردن و زن بر خویش گذاشتن خود را بزرگ پنداشتن
 ورق چیزی خواندن کنایه از احوال او صاف چیزی بیان کردن فصل با هوا خوردن باده
 کنایه از زائل شدن کیف باده چه تصرف هوا در شراب از آن کیف آن میکند هوا پرست کنایه از
 شخصی که بارز و های نفس ندگانی بس کند هوا در گره بستن و هوا پیچیدن کنایه از کارهای بیفتاده
 کردن و بیک بستن کنایه از خوردن فصل یا به تخمائی پوشنی کردن کنایه از معشوقی است و بجه
 مراد از باو شاهی گرفته اند بچند کنایه از ایام معدود و در زمان قلیل بیکتا پیرین کنایه از شخصی که یک
 پیر این در دهشته تمام شد منتجب از بر بیان قاطع و فریبگ جاهگیری و فریبگ شیدی و غیاث
 و بهار محمد

در بیان بعضی از لغات فارسی فصل الف ممدوده

آباره بمعنی حباب آبخانه تباری مستراح بامیم مستح و بیت الخلا و بهندی یا بنجانه ادرک
 بفتح و ال مملو و سکون فاسدونی که بدان در حیدم سوراخ کنند و بهندی سونالی نامند آدرش
 باوال موقوف تباری برق و صاعقه و بهندی بلی آژوه بمعنی چین و شکنج آتش لعاب غلکه که آژا
 بهندی بچ یلای معروف نامند آخال جای خوابیدن و آرام گرفتن گوشتند ان آبار انچه از

و اگر گندم و غیر آن مثل آن بریزند و بر کاغذ و جامه بمالند و آنرا بهندی ایتمی گویند آتش باران را عجمی مسنج
و خای زرد را آب سیاه یا سرخ باشد که از آتش کزول بهندی مناسبت است آینه بازی معجزه کسور و بای مسر
و نون و دهای مختفی آینه بازی با دست که سنگ سیاه بدان درست کنند تا دانه بر روی آرد شود و آنرا
آری از نه نیز گویند آینه بازی با دست ممد آینه بازی فارسی مفتوح کلی که بکار عمارت برند و آنرا بهندی گاه گویند
آینه بازی با دست ممد و در آن مفتوح و غین معجزه یعنی بادی که از راه دهن دفع شود و آنرا بهندی کار
گویند آینه بازی با دست ممد و در آن مفتوح و غین معجزه یعنی بادی که از راه دهن دفع شود و آنرا بهندی کار
ریسمانی که جامه بر آن اندازند و بهندی انگنی گویند آنچون بر وزن و از گون بمعنی چیزی و خشکی که میان
دریا افتد و آنرا بهندی چیزی که بر روی دریا نهد و آنرا گویند آینه بازی بر وزن و از گون بمعنی چیزی و خشکی که میان
که بر احوال دماغ و بستان آب و در آتشک آنرا بنامی برق و بهندی بجلی گویند و نیز نام مریخی
آتش که بهندی و یا سبانی آتش با کاف مضموم قلم آینه که سنگ تراشان بدان سنگ بنام
آینه سنگ بهندی نموده گویند آینه کوه نشسته بر آن کوزه که از گویند آتش پاره بهندی انگاره آتش
بازی کانون و بهندی انگلیش فصل الف مقصود آریب با اذن مضموم و در آن مکه
بنامی مریخی و بهندی از گویند آینه بازی انگلیش که گویند آینه بازی بهندی بهل اندام و آنرا کل مالک نیز گویند
و ست افزای حماران سنگ بهندی لری گویند آینه بازی بنامی انگلیش بهندی بالک آن سنگ
معروف است آینه بهندی بالف مفتوح بمعنی فرشته حمت اشکوب بر وزن احمود و بمعنی در عمارت
آینه بهندی بالف مفتوح آینه بهندی انگاره بالف مفتوح نقش و صورت تمام را گویند و آنرا
آینه است که در دهن نیز گویند و بهندی خاک گاهانند نیز بر وزن قنبر که آتش بدان بردارند و بهندی سبنا
آینه بهندی با دست ممد و در آن مفتوح و غین معجزه یعنی بادی که از راه دهن دفع شود و آنرا بهندی کار
ممد و در آن مفتوح و غین معجزه یعنی بادی که از راه دهن دفع شود و آنرا بهندی کار
بسیار آینه بازی با دست ممد و در آن مفتوح و غین معجزه یعنی بادی که از راه دهن دفع شود و آنرا بهندی کار
آینه بازی با دست ممد و در آن مفتوح و غین معجزه یعنی بادی که از راه دهن دفع شود و آنرا بهندی کار
آینه بازی با دست ممد و در آن مفتوح و غین معجزه یعنی بادی که از راه دهن دفع شود و آنرا بهندی کار
آینه بازی با دست ممد و در آن مفتوح و غین معجزه یعنی بادی که از راه دهن دفع شود و آنرا بهندی کار

فصل بیامی موجوده بلخور باول مفہوم وغینہ سچہ مفہوم و دوا معروف قسمی انزور دینی
 کہ ہندی دلیا گویند و میل اسپ انیز گویند بارخانہ ہندی آن اٹال بلاعہ لفظ تازی بلغم باب موجودہ
 و فتح حین مملہ نقلی کہ از زبان اندازند و آنرا ہندی او گال گویند بوتیار ہندی بگلا و آن طایری
 معروف سفید رنگ باد ووش و باد خوان ہندی بہاٹ کہ با شکار ہندی وچ مردان سر آید یا بڑا
 تیغ کباب را گویند باد افراہ و باد افراہ روحنی دارد یکی مکافات عمل نرشت و زبول و دوم پارہ چرمی
 یا آبی کہ کوکان پیستانی و ران انداختہ بگوش و رازند و بدان بازی کنند و آنرا بادہ فرو نیز گویند و
 ہندی چرکی نامند باد رنگ باد اول موقوف و راسی مفتوح بنون زده و کاف عجمی پنج معانی دارد
 یکی نوعی از خیارست و دوم ترنج سوم اسپ نیز و تندر و چهارم گوارہ کہ کوکان خجتم نام مرضیست
 کہ ہندی بادو کہ گویند باد ترکی یا دلیہ بال موقوف و ملی کسور و یای مصر و چرم یا چوبی در و
 کہ ر دک چرخ و چرخ کنند و آنرا ہندی چرکی گویند باد زہرہ افسونی کہ دروان بر صاحب کالابہ
 تاخاب گران بروی مستولی شود و وزد کار خود کند باشد بر وزن چاشت چوب بزرگی باشد کہ بکار
 سقف خانہ برآید و آنرا شتیر و سیر سب نیز گویند بالار چوبہای باشد کہ بکار سقف درآید و ہندی کھی
 گویند و بالال نیز بمعنی بالار است با باد بالیت و بالیتہ ہر سہ بخص ضرور و ضروری بود ہند باز بچہ
 رسن باز در لیسان باز کہ ہندی نٹ گویند سیارہ بیامی مفتوح آن رشتنی را گویند کہ ساقش بلند بنا
 مثل خمر پورہ و خیار مکہ کہ ہندی آنرا بلی گویند بیامی کسور و باہر جمہول **فصل بیامی فارسی**
 پرتوین اول مفتوح ثباتی زردہ غریال را گویند کہ ہندی چابی نامند تراز اول مفتوح ثباتی زردہ تختہ
 گویند کہ برای کبوتران و دیگران جانوران بالای و چوب بہ ہند و آنرا ہندی اڈہ گویند پوسہ بڑا
 بوسہ ریمان رسیدہ کہ برونک پیچند و آنرا ہندی پند یا دلکری و ہبی گویند پیچارہ بر وزن ہجوزہ ہجو
 طعنہ و سر زنش بہتان باشد پیش نشین پانچ و دایہ و ماچہ را گویند کہ تبلندی قابل خواندنت بتاز
 خودہ و ہندی اچوانی بیامی معروف و آن دوا می مشہورست کہ زن زائیدہ را دہند پیشگاہ
 بتازی ساحت و ہندی انگنائی یعنی صحن خلنہ یا آفرز و پاؤز کفش و موزہ را گویند پاچال گوی
 باشد کہ جلا بگان بوقت جامہ بافتن پاہای خود را دھان کنند لفظ پاکبک سرگین خشک گادرا
 گویند انچاز ہجت ساند آنرا پاکبکستی گویند و پچہ بشت ہر سہ آنرا پاکبکشتنی نامند یا پچہ بمعنی پا سیا

باشد و ازین است که سلاطین از انبارهای پادشاه گویند که از نگاریان رعایاست پارسا لگد شتر را گویند پادشاه
 برای موقوف و کاف فارسی مکتوب و برای معروف گوی را گویند که در پیش مطبخ و حمام و انبار و انبار آن
 سازند و آبهای کثیف و چرکین در آنجا فرستاده شود و پانچ نقدی که بشماران و مطربان و مخفیان و هند پادشاه
 معنی دارد اول معروفست دوم به معنی رشوت سوم به معنی تحفه چهارم نوعی از غله که از آنجا که پاره هم گویند
 پنجم به معنی پریدن ششم کز پشت را مانند پلچ اول برای فارسی و آخر هم فارسی به معنی پیش نشین است
 که پیش ازین نه گویند پانچ و پنجه معلوم که برای رسیدن تیار کنند و هندی پونی بود و همول گویند پانچ
 به معنی غوطه باشد که در آب فرو بردند پانچ بالنگ بالنگ پسرانی را گویند که بر یک جانب انگام سب
 بسته است که کتلی را بکشند و آنرا هندی با گدو گویند بالیدان به معنی دیدن چوین باشد پانچ و آبای
 تختانی و زای محبی مفتوح ریلیانی که بر دامن خنجره سر برده با وصل کنند و آنرا پنج بند زنجیر شک با و
 زای فارسی مکتوب است گویند پای و بر معنی تاب و طاقت و قدرت و استطاعت بود و پلا اعرس
 از پادشاهان و اسب کتلی را نیز گویند پست پای فارسی مکتوب تازی سولق و هندی ستودن
 سبایه تاندره بریاندم یا نخ و بریان است پرسوک بیای فارسی مفتوح و رای مفتوح ابابیل
 گویند پیر بی فارسی مفتوح و لام مفتوح هندی میوسی و آن شیر بر زاول گا و یا گا و میش یا گو سفند
 ناتیده را گویند فصل تایی فوقانی پنگا و اول و ثانی مفتوح بنون زده و کاف فارسی مفهم
 مندونی که دو کانداران در قیمت اشیا در آن نمند و آنرا هندی گولک گویند سه لفظ تازی
 شدن لغام که آنرا هندی آلبا گویند تازی لفظ تازی است به معنی گاه خرمن بیاورد و آن که کشتا و زلز
 خوشه های غله را کند و کوب کرده بوسیله او که را از غله جدا کنند تا بسار هندی جبر و که بر و بر و بر
 فقیر و فقیر به معنی طبل و کوس تندری نامی مفهم عربی رعد هندی معلوم نیست و تیره و تیره هندی
 اما به معنی کفین و زبان باشد و سخن گفتن و آنرا تازی لگنت گویند و هندی سیکلا تا خیر و معنی سب
 و مر و شت تا راستا و را گویند توب بر زن خرب بنا زنی طاقه هندی همان خانه تا فکاب تا و نیز
 سینه و مفتوح و لوک باشد که از او کوچ و ریز و نیک نیز گویند و تازی ارضه و هندی و یک
 تان مارهای طولانی را گویند که جلا سکان بهمت بافتن ترتیب داده باشند و آنرا تازی و فرت و فرت
 نیز گویند فصل حجم تازی جاسه و عوگ سبزی باشد شیدیه یا بشیم که در آب هم و هندی

بیاد معروف گویند بزرگ چیم مقصود برادر زده و کان نازی موقوف محل کشنی گران و جای دورزش
 پهلوانان که بهندی اگاژ گویند جز بهندی بهر سیای معروف و آن جایهای فراز و نشیب محل
 دریا را گویند باغین بهر مشق چینه دان مرغزار گویند و بهازی حوصله نامند جال لفظ فارسی
 دام را گویند و بتانی شباک نامند و ششین بهای موصود جالش بالام کسوز جنی جماع و کسی را که در
 مسابقت حرص تر بود و بالشکر گویند جامغول باسیم موقوف و ضین معجمه فهموم و دوا و مجهول حر لغز
 را گویند جاک و دوشی دارد و بی و طلیفه در انبه و دم آنکه رشته مار با بهم تبا بند و سر آنرا روشن کنند و در بند
 آتش دهند و آنرا بهندی نوره گویند جامدانه در وسط سر کو دکان جای نرم باشد و آنرا بتازی
 با فوج و بهندی تالو نامند جا و رس بهندی با جره و آن خلایق است معروف و در بهند فصل جم فارسی
 چانو ریسائی که مجرم را بدان محلی و کشند تا خفه شود و بهر و آنرا بهندی بهانسی گویند یکپه بهیم فارسی
 مفتوح بکاف پیوسته و سینه مشق بهازده کاغذی که در دایاشی دیگر را در آن نهاده بهای آن کاغذ
 را در هم پیچند و آنرا بهندی پیر یا گویند چاک بهیم فارسی مفتوح امرست از چکیدن و معنی قباله نیز آورده اند
 سر را نیز گویند چیر اول و ثانی مفتوح خانه را گویند که از گاه و فی سازند و آنرا بهندی چهپر گویند چاولی
 چتر بر دوشه بر افشان را گویند که آنرا بتازی فرشت و بهندی سوپ یا واد معروف گویند چشمه نیک
 نوعی از بازی های کو دکان است که آنرا معروف اهل هند آنکه محلی گویند شمشک زدن بکشت و ده بجا
 کسی اشاره کردن چنگل و دست او از آنان چرخ زن که رشته خام رسیده بران پیچند و آنرا بهندی
 این گویند جنگ پاشتن به پای نشستن بهندی آکو گویند و یکمین دست افزازی که دانه پیچ
 از آن بر آرد و آنرا بتازی حو یا ج و بهندی او ثنی گویند چه یا واد معروف و چه به یا واد مجهول
 بتازی حو و بهندی سبلان نامند چالکند و دوباره چه به باشد که طفلان همان بازی کنند یکی در ساز
 دیگری گواه و در ساز بر کوتاه زنند و بهندی آنرا گل دنده گویند چا و چا و آواز کنند که را گویند
 فصل خامر حمره خود نمائی بهندی آنرا آکا گویند خفتک سخنهای پریشان که در خواب
 انداخته و بتازی بر آنرا گویند خوه دوش بهندی لسانی خشتکار بهین چهره گاه بند با یک یا خوه
 فامت باشد بهندی یون خرب بر وزن امیر خاکینگر کم بهندی بهول خراب واد مجهول و قیوب است
 هر دو یک معنی دارد و بهندی پاژ که از چه بهیا و قشع حارت و بر آنکار خانه و غیره بندند و آنرا واد

مضموم تین منقوطه زده خیاری که برای تخم نگا دارند ناول با دو مضموم مسور و پگویند فصل
 وال مهاله دادا و داسر کنیزی را گویند عمو و خصوصاً کنیزی که در عهد طفلی خدمت ما کرده باشد
 و امنی سراندا از ناز را گویند که بتازی آنرا مضموم و بهندی دوپنه خوانند و اهل و اهل باهای مضموم
 چوبی باشد که در میان زراعت ایستاده کنند و گاه واته و اشغال آن بران بندند و گاه صورتی نیز بسازند
 تا جانوران آنرا دیده رم کنند و بکشت نیایند دست فال سودا اول را گویند که از آن فال گیرند و آنرا
 سفته نیز نامند و بهندی استی گویند داسر و دسار و سنج فال محلا را گویند که بدان گیاه بار ابر دارند
 و آنرا بتازی محبه و بهندی و رانگی گویند و بر بندان تخمه بند کردن و کاکین که آنرا بزبان اهل هند
 گویند و شمدیل مفتوح لشیر مجریده بهندی اره و آن غله معروف است و آنرا شاخل بضم خای
 معجزه گویند فصل راسر مهاله آورده و جنی سوخت و ارسمان و تورمان و نورمان نیز به
 معنی دارد و بتازی هدیه و تخم و رغن جوش و آنرا پورخ هم گویند بهندی بگبار روزنچه بهندی است
 و آنرا انارسی و فر حساب نیز گویند رایگان چیزی را گویند که در راه افتاده یا بنبی بدل معوضی
 و بی شقت و کسبی و اصل رایگان بوده و حرت با برهنه و بی عیلت کرده و بی عیلت با نداشتند رایگان
 شد و بهرین قیاس است شایگان و اصل شایگان بوده و بهرین سزا و ریشایان فصل زراعت
 زراعت و زرع زن را گویند تا بهشت روز پنج جشی که در ایام ولادت کنند زراعت که گویند که زراعت
 و آنرا خالوک بنین معجزه گویند و فلو که زراعت اهل هند خلیل بضم غین مجریده است زحیر لفظ تازی است
 زحیر که بجای برای بزرگوار آید و آنرا بتازی که بهندی میتری گویند و جولاند خط العام است و رنگ
 بنین بهرین تازی خوانند بهندی بچکی است و بهرین رای مجریده و آن غله معروف است
 فصل زراعی فارسی آرییدن شید بهرین تازی است خنمای میوه زریب گفتن زراعت گنجی بود
 که بی تخم روید و در خایت بد فرنی باشد و بهندی آنرا شید و خنمای نیز گفته اند و بهرین تازی است که
 بهرین تازی است که بی تخم روید و در خایت بد فرنی باشد و بهندی آنرا شید و خنمای نیز گفته اند و بهرین تازی است که
 و ساما که در لغت اول با خای و قیوف و در لغت ثانی با کاف تازی مومنه و در سر و خات میم
 خات و مفتوح باهای خنسی سینه بند نام است که آنرا بهندی نگیا گویند پیاده و سنباده و بهرین تازی است
 که آنرا در مسان تیار سازند و مکانان بنین را بدان تیار کنند و بهرین تازی است که بهرین تازی است

نمود که آن کانی که اهل هند آنرا غلیل گویند فصل فاما نه قلم آنی باشد که سنگتر نشان سنگ است این
 شکافند و بخاران به یک گام تیرا شدن چوب پاره جویی را که در شکاف چوب تراشیده گذارند و در زبند
 نشود و آنرا پانه نیز گویند قرآب یعنی وحی و کرامت فرق لغت تازی آوازده گره های انگشتان که
 آنرا هندی آنجا می خوانند گویند فانیان و انداز پنجه دو رک کردن که آنرا بهندی زرقی او می گویند و فانیان
 نیز همین معنی را در لغت خود دارند و اشتقاق هم گویند هر دو لفظ تازی است بمعنی شق شدن کف پای که
 بهندی پوانه گویند فصل قاف قوتی بضم قاف و شکون و او معروف و کسرتار و فانی نظر
 که از چوب تیرا شدن یا از فلزات سازند و آنرا زبان بهندی و بیله گویند فصل کاف تازی کلج
 بتازی باحوال و بهندی بهنگ و کونج بابیم تازی و کاش باکاف تازی و تازی فارسی نیز همین معنی
 دارد و کاسج و کاسک خار پشت را گویند و آنرا بهندی سیسی نامند که کاغ کاغ بانگ کاغ و ذرا
 باشد که درس بهندی با جره و آن خله معروفست که کتاب بر وزن مهتاب تازی بخور و بهندی پله
 کسکش بهندی بهر و آنکه با او اوج مضموم و ثانی مشد و شاخی را گویند که حمامان آنرا بر موی منع حجامت
 نهند و بکنند تا خون فراجم آید آنگاه بر آن موضع استخوانند و خون بر آید که کبار لغتج اول شخصی را
 گویند که نیم و گاه و عطف از صور انچه پاره بسته بر سر آرد و در شهر فرو شود و آنرا بهندی گیسپار الکلیه
 گویند که خدین باغ مراد از تیرتازی ای گل کاغذ باشد که در شاد بهما و جشن و عروسیه با ساز نوازند و آنرا
 نوازند و فرور میان و مرکب و جرتون را آیند کسی که وجه معاش ادا نکند که باید باشد که چاد کا پایال و
 و تلخ خانه کارتن بتبازی و کبوت و بهندی مکر و خانه آنرا آدم عکبوت و منج عکبوت گویند که
 که آنرا نگاه باند و آنرا کاز بکاف تازی و کومه بکاف عجمی نیز گویند که بکاف تازی و لا بهندی
 تازی بهر فصل کاف عجمی که تازی ریسانی را گویند که سر آنرا بر و رخت بزنند که در کان
 بر آن نشسته و دو آهنگ و دو آنرا بهندی جولا گویند و نیز که واره الطفال نامند که آنرا استند
 این اوج و آنرا گویند که آن ضدایان در رخت استند سبک روزان و گاهی افاده معنی قومی که در
 تازی بهر گاه بهر بای فاما نه و آنرا بهندی و آنرا که اندک و آنرا که اندک و آنرا که اندک و آنرا که اندک
 و آنرا که اندک و آنرا که اندک و آنرا که اندک و آنرا که اندک و آنرا که اندک و آنرا که اندک
 و آنرا که اندک و آنرا که اندک و آنرا که اندک و آنرا که اندک و آنرا که اندک و آنرا که اندک
 و آنرا که اندک و آنرا که اندک و آنرا که اندک و آنرا که اندک و آنرا که اندک و آنرا که اندک

که بر سر عری یا شانه ای بپایند و لب بالای اسپان بدفع را در آن نهاده تاب دهند تا حاضر آید
 شوخی نگند و غلبه بدان اثر از زغال گویند لاده احمق و بهیقل و درشت و کرده نسبت لفظ بازی
 صومنی که از جامه از زده و در آن نرسیده بدان بازی کنند و بهندی گویانامند لکده یعنی است و آن
 لفظ بازی است بهندی آن آلات لکده کوب و لکده کوبه مطلق ضرب خواهد از لکده باشد خواه غیر آن
 مثلاً اگر چند فلان کس لکده کوب حوادث زمانه شده لال یعنی گنگ که گویانی نداشته باشد لانه خانه
 نیز بر آگونی فصل مهم باجی با خانه موقوف و مهم فارسی کسور اسپ مجنس آگونی و آگونی
 نیز چرخ میخ و دارد یعنی دو چرخه که چوبی را گویند که فرار حان و باغبان کل و خمار از آن بشکند
 با ... موقوف و رای مفتوح و مهم مفتوح است و بازی است بخار از که بدان چوب را سوراخ کنند
 از آن بازی گویند و در آن لفظ بازی است جای غلطیدن جانوران و فارسیان یعنی مطلق غلطیدن
 طمان کنند لفظ بازی است پنبه زده و فراجم آورده را گویند که بهندی گایانامند قمار
 باهم کسور لفظ بازی است مویچه را گویند که موی از آن بر کشند میمون با کسکه محاش و در سینه
 بازی باشد و در بر بگوید تا او را چرخ بدیند همان در آن لفظ بازی است و گویند که بازی محاش
 و صا و ممل لفظ بازی است و نیز را گویند بهندی نیز لفظ بازی که بیاید و بیان اوصاف کرده کنند
 فصل نه آن نه داشت طاقه از گدایان اند که چون در خانه یا دکان مال کنند و چیزی نیابند
 از کار و اعضای خود را زخم کنند و چیزی نیابند از کار و اعضای خود را زخم کنند و بازی مویچه را گویند
 ناو و ناوون سردی را گویند که زمان در وقت خواب یا در آن لفظ بازی در گدایان و بازی بهندی
 لوری یا یا معروف گویند تا با کسی را گویند که طعام نخورده باشد آتش را و تشنه را و دل مضوم و در
 دارد ادلی آگونی شتر و گا و گویند و امثال آن چیز که خورده باشد یا از زده برین آورده خواهد
 چاوی به باز فرو برند و آن بازی خیره و بهندی جنگلی گویند باهم بازی مضوم و آن بازی بازی
 معروف لشکر با اول کسور ثباتی زده و کاف بازی منتیج که رفتن و بازی که در کسور و بازی
 نیز گویند و بازی قوس یا صا و ممل بهندی چکی نامند یا بهندی لکده که بازی چرخ نامند
 دست آفرانه موی ترشان است که آنرا بهندی نهانی نامند آن کشت و نامان کشیدن نامند که آنرا
 گویند و خورده میخ تیار کنند و تیار و موصول زلف و موی به چیده که بهندی چوبی گویند و بعضی گویند و تیار

شراب شہد و شکر و نبات و مقد و لعل و یاقوت و عقیق و مرجان و آتش و شفق و شبنم
 و خط و رابا نقشہ و ریحان و زعفر و خط و ریحان و خط و غبار و شبنم و شبنم و ریحان و رابا نقشہ
 و لفظ و مہر و تنگ و شکر و حقیقہ و مراد و مقد و جان و حقیقہ و لعل و مہر و غلڈان و کوزہ نبات
 و شبنم و مہر و دندان رابا گوہر و مر و الماس و انجم و دانہ انار و عقد گوہر و سلاک و درختہ و مہر
 رابا برقی و شکر و نکلین و غنیمہ و شگفتہ و صبح و زرخندان رابا سیب گوی و سیمین ہی و چاہ و رخ
 رابا چاہ و غنیمہ رابا گوہر و آبی و بی طوق و برودش رابا آئینہ و صبح و سیم و یاسمین و شبنم
 و شبنم و وسعد رابا دستہ گل و شاخ گل و سیمین و پنچہ خانی رابا آفتاب و سحر و پنچہ ریحان و شفق و پنچہ
 و کف دست رابا برگ گل و خطوط کف دست رابا برگ گل و ناخن تر شبنم بلال و ناخن و شبنم
 رابا آئینہ و بدر و لطف رابا برود و آید و چشمہ کوثر و چشمہ آب حیات و باران رحمت و جنت و خلق را
 با شکر و کافور و نسیم صبح و باد بہاری و شمیم گل و باغ و گلستان و بہشت و عطر و عنبر و قمر
 و غضب رابا برقی و آتش و زرخ و باد و مہر و سیلاب و صبح و قیامت و باد خزان و شبنم

جدول فصیح الفاظیکہ غلط مشہور

غلط العام	صحیح	معنی	غلط العام	صحیح	معنی	غلط العام	صحیح	معنی
البیق	البیق	فلق تر	آقو	آقون	زق معلہ	بخ	طلک	بطر و
دالانہ	والا	وگرہ	آذر	آزر	نم پلہ بریم	بجاز	برز	چار و آذر
انکاشتق	انگاشتن	پنداشتن	آشامی	آشامی	جمن اسم	پنچہ	بقچہ و فچہ	سید و شبنم
اورمہ	یورمہ	دوخت ہا یک	اجنہ	جند	جمن جمن	طلعیوس	طلعیوس	ام مکی
آیزب	آیزد و آیز	موت	انگشتا	برادر و سکا	مہر و سکا	بیانہ	انہ	موت
ایال	ایل	موی کی زبان	اذا سی	ازامی	مقابل	بے اثر	تبر	بچہ و دم و
زار	پرگار	آندہ نشان	خذف	خرف	ریزہ و زغال	نکبت	نکبتی	موت
پیکار	پیکار	جنگ	خسج	خرج	خند و خل	ریشم	اریشم	موت

جدول تصحیح الفاظیکه غلط شده اند

خط العام	صحیح	منه	خط العام	منه	صحیح	خط العام	منه	صحیح
تلاش	تلاش	جستجو	خرادی	خنداد	چونش	زکات	زکات	زکات
تأبیدار	تابع	فرمانبردار	خشن	خشن	داند	زیادتی	زیادتی	افزونی
تا هنوز	هنوز	تاحال	خرسند	خرسند	خوش	سابق	سابق	شعبه
تالی الاق	تالی الاق	زانیوقت	خرم	خرم	خوش	سلامتی	سلامتی	برکات
تنبه	تفکیک	بندوق	خوده	خوده	نکته	سومین	سودان	آلوه
تذویر	تذویر	مکررکن	خوداد	خوداد	نام	سوم	سوم	عده
تعزیر	تعزیر	معروف	داوات	داوات	غرف	سین	سین	براده
تعلیق	تعلیق	لافت	دور	دور	نام	سنگ	سنگ	هندی
تفه	تفه	معروف	دور	دور	گز	شاپش	شاپش	شاه
تمیز	تمیز	شاگرد	دور	دور	گن	شازده	شازده	معروف
جامدانی	جامدانی	معروف	دفع	دفع	زمان	شاه	شاه	روز
جرمانه	جرمانه	معروف	دوم	دوم	عده	شاه	شاه	معروف
جسج	جسج	دور	دور	دور	معروف	شپس	شپس	عربی
جواب	جواب	پایا	دواین	دواین	جمع	شپس	شپس	نام
جباب	جباب	معروف	دوین	دوین	آغاز	شوله	شوله	طعام
جواد اول	جواد اول	نام	دو	دو	هندی	شوشه	شوشه	نام
جوار	جوار	حروف	دور	دور	موجز	صفه	صفه	معروف
جواد	جواد	فایض	ذکر	ذکر	نام	صفت	صفت	زنگ
چغل	چغل	غناز	ذات	ذات	زاد	صمیم	صمیم	خالص

خط العالم	صحيح	منه	خط العالم	صحيح	منه	خط العالم	صحيح	منه
چکو	چاقو	کار و خود	بيع الاول	بيع الاول	بيع الاول	بيع الاول	بيع الاول	بيع الاول
حافق	حاذق	تبر طبع و	ردي	ردي	ردي	ردي	ردي	ردي
حاطه	حاطه	دولار گردن	رزيل	رزيل	رزيل	رزيل	رزيل	رزيل
حج صحيح	حج صحيح	آتش بخت	رنگ	رنگ	رنگ	رنگ	رنگ	رنگ
عذب	عذب	مردی زن	گذاش	گذاش	گذاش	گذاش	گذاش	گذاش
عرايه	عرايه	گردون	گلاب	گلاب	گلاب	گلاب	گلاب	گلاب
عج عین	عج عین	نام کافری	گذاش	گذاش	گذاش	گذاش	گذاش	گذاش
عین النواز	عین النواز	غریب از	مردف	مردف	مردف	مردف	مردف	مردف
عش	عش	بیوشه	کیاست	کیاست	کیاست	کیاست	کیاست	کیاست
غل	غل	شور و غوغا	لا پروا	لا پروا	لا پروا	لا پروا	لا پروا	لا پروا
غریب	غریب	مضارع	ناچار	ناچار	ناچار	ناچار	ناچار	ناچار
قدم	قدم	جمع قدم	لاشس	لاشس	لاشس	لاشس	لاشس	لاشس
گزنک	گزنک	کار دستگیر	دوبانی	دوبانی	دوبانی	دوبانی	دوبانی	دوبانی
گزنیز	گزنیز	مردف	بالوس	بالوس	بالوس	بالوس	بالوس	بالوس
کپه	کپه	نان خرد	چرب	چرب	چرب	چرب	چرب	چرب
کتاب	کتاب	مردف	رزا	رزا	رزا	رزا	رزا	رزا
کاردان	کاردان	بزرگ	پرد	پرد	پرد	پرد	پرد	پرد
کار	کار	جامه مشو	مشکو	مشکو	مشکو	مشکو	مشکو	مشکو
گذر	گذر	پندی کار	مشات	مشات	مشات	مشات	مشات	مشات
گزارش	گزارش	اوا کردن	مطالع	مطالع	مطالع	مطالع	مطالع	مطالع

خاتمۃ الطبع

ایسی نفیس جامع محاورہ و اشعار کوئی کتاب ناپیدم اس ملک کی تعلیم اور تربیت
 کے لیے دیکھی نہی نہیں مدارس و سکول کے طلباء کے لیے ترقی و تائید علوم و
 محاورہ میں نختہ مرآی یہ کتاب ہے سہوئی زبان کی ترجمہ ہی ذیل سطور میں تو یہ ہے
 مصنف فرخ شقت اسکی تالیف و تصنیف میں فراموشی ہے وہ قابل تحسین ہر
 مصنف کی میر و خد شفق نشی محمد حسین صاحب ڈپٹی انسپکٹر تعلیم اودہ ہیں
 اور فی الحال تریاب گدہ کے ضلع میں بعدہ مذکورہ بعدہ منصب دار ہیں۔
 اینچ جانا تمام کتابت کی شل ہے میر محسن علی صاحب جن کا تذکرہ
 سے سب پر اسلمن سابق ازین اس مطبع میں چھاپا یہ صاحب کی والدین لکھ
 سکھانے والے ہیں چنانچہ قدر دانوں اہل سخن و دست بستہ اسکو جریہ کیا ہے

ماہ اگست ۱۳۳۷ عیسوی مطابق ماہ جاو اشانی

۱۳۳۷ عری مطبع نشی فول کشور

مقام لکھنؤ میں طبع ہوا

نقطہ



